

سپاون

شماره دوم، ماه شهریور ۱۳۵۷، مطابق شماره بی‌الاول
۱۴۰۹، مطابق اول شهریور ۱۳۸۸، شماره سی و نهم، سال دهم

Ketabton.com

به لب
به دل
دارم

حرف و نریاد

نخ و دارم

خاطرناشاد

تدای خوشمزه واقعی



دعوتک رسم شجری، محضر عمومی و شومر نور

شهریایخ پذیرفته میشود.

حیوانات

کافیته نادره با انواع زیاده
بلاستیک نماند نظیر دزدان
دوستان شماست

آدرس
شهرنو محله مسجد جامع شیرپور



فروشگاه فقیرزی

جدیداً لوازم آرایشی، خوشبوین
عطریات، قوام بوتها، زمانه و
مردانه مدل جدید و تازه ترین
جیمپاز، زمستانه مردانه و غیره
را جناسر موه نیاز مشتریان
مخترم خود را به قیمت مناسب
عرضه میدارم.

با هم مناسب بگر
روزهای
سودمند



فروشگاه فرید

فروشگاه فرید واقع زرغونه میدانش شهرنو ولد دکتده بهترین
را جناسر از مشهورترین کمپنی های جهان

پنجشنبه فلبرداره نماز خوشی
شهریایخ پذیرفته میشود.

آدرس: شهرنو

مقابل سینما پارک

خریداری نمائید

لباسها و بوتهای قشنگ
خوراکی های لذیذ -
قرطاسیه

خانمها و آقایان اشیای مورد نیاز خانواده گی تانرا میتوانید
از مغازه های ذیل به قیمت مناسب بدست آورید و آن شود

فروشگاه انور
وسایل مورد نیاز خانواده ها را جدیداً وارد
میکناید.
وارد کننده
آدرس: تهران، خیابان تجاربانک

یما رامین ویدیو کست

بهترین فیلمها ویدیویی گلچین پستی، کتی
هندی و ایرانی آماده فروش
فیلمبرداری از محافل خوش شما پذیرفته میشود
آدرس: منزل اول فرهنگ بزرگ وخت
۲۶۷۷۶ - ۳۵۷۰۴



رهنمای معاملات

مهرسم آبادگار

خرید و فروش خانه و باغستان کراچی
آدرس: بین چهارراهی شهباز و چهارراهی
انصاری، تلفون - ۴۱۶۶۸

فروشگاه مصطفی

جاده صالح تهران پارک شهر نو

رهنمای معاملات

روح الله فقیری

خرید و فروش خانه زمین و موقوفه
آدرس: شهر نو چهارراهی حاجی یعقوب
تلفون منزل - ۳۵۲۸۲ تلفون دفتر ۳۱۰۲۱

فروشگاه معلم و فروشگاه

حبیب زاده
متخصص مقابل مسجد جامع یعقوب

شریفی ویدیو کست

ثبت مکتوبه کست و فیلمبرداری محافل خوش
آدرس: متصل رهنورانت آلی کایف

قرطاسیه فروشی ارزان

کارتنه نو تعمیر سیرنمای اقبال

نوراکه فروشی عبدالغفار

متخصص رهنورانت کسرفایف

رسولی ویدیو کست

ناب ترین کتھا لوستی را در فرمیدارد
آدرس: جاده نادر شهر نو، پلاک ۱۰۰

قرطاسیه فروشی عالی گلرکز

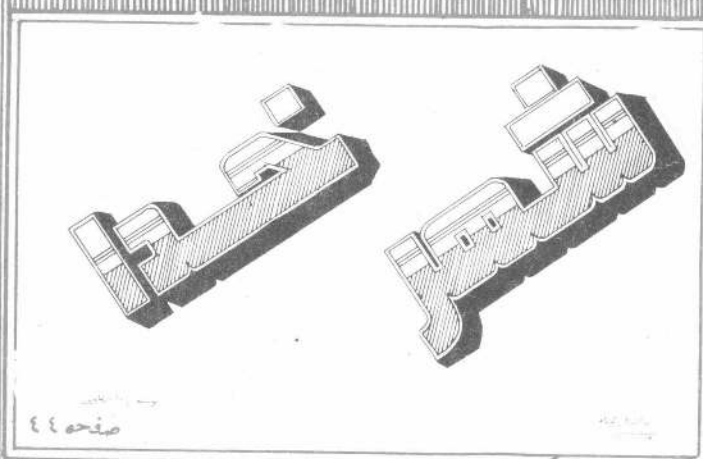
متخصص کتھا مرکز

برای شهریان ادویه مورد نیاز شان را به قیمت معین

عرضه میدارد. خوشحال میشه مقابل لیسه سین کلی

رضادرماتون

سپاوون



سخنانی
باعتباللہ
فہیم نظام
لابیو ٹلویوین

مینہ دانسان پھروندانہ کی
۱۸ خ





افغان پيچلارې

ملنگ نجرابي

شماره نهم ماه نوس ۱۳۶۲ مطابق جمادي الاول
۱۴۰۶ مطابق د سبتمبر ۱۹۸۸

در جستجوی

آيا بايد مردان آيستن

صفحه ۲۸

مدیر مسوول : د وکتور ظاهر طنښين

تيليفون : ۶۱۹۰۲

معاون : محمد اصف معروف

تيليفون : ۶۲۷۰۲ سوچورود ۶۱۸۷۸

نشریه اتحادیه لورناليستان
جمهوری افغانستان

لېر نظر هیات تحریر

- بارق شفیعی
- محمود حبیبی
- عبدالله شادان
- لطیف ناظمی
- رهنورد زریښاپ
- شفیق وجدان

تېراز: ۳۰۰۰۰
چاپ په وېب انټېټ مطبعه دولتي ټيمت
پك شماره ۳۰ افغانی
ادرس: ټكرويون سم بلاك (۱۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتي
حساب بانکي: (۸-۴۰۲۳۲) د افغانستان
بانك

ارت وګرانېك : روح الله نقشبدي
شيخ سعید رحيمد
سعید
خلافی : کبير امروميس نامی
ناپي : محمد اسحاق جليلی
بمقام : واحد شاه نصیری
عکاسی : محمد گل رحمتیاب
شېره شاه ابي ، شریک
لطيف وصاين

اداره مجله در تصحيح و تدقيق مطالب دست آزاد داره . مضامينی که به اداره مجله مواملت
مینماید در صورت نشر یا عدم نشر واپس به نویسنده مسترد نمیکرد . نظریات ارایه شده
صرف نظر نویسنده میباشد .



را احدث بنی اخلاق
در قلبهای همتی

صفحه ۲۸

دارالمستوفین یا دارالمجانین

وقت کرده کار میکند و در هر هفته دو روز در کشوران جهت معالجه مریضان می آیند.

بخیرد پیرزالیلیه هاشمیکیل میدهند. در اینجا روان حسرت خوردند. زنده گی، حکومت میکند. به اتاق نابینایان سر میزنم.

اینجا خاموشیت میشود تصور نمود که درد یا لوگهاچه آمال و آرزوهای متبازاست. شایسته در اینجا بزرگترین آرزویناشدن باشد. برای دیدن زشتی ها و خوبی ها. در این اتاق مانند همه اتاقهای دیگر چپرکت های د و منزله و فرش گیم و یکمقدار ظرف موجود است. در اینجا نیز آرزوی سواد خوانه میزند. کتابهای که حروف برجسته مخصوص نابینایان دارد به گوشه بی حیده شده. تلویزیونی نیز وجود دارد که نابینایان باشند صدای تلویزیون برایشان مصروفیت ایجاد کرده اند.

به لیلیه اثاث سر میزنم اینجانبازنده گی ادامه دارد. به جسمها که میبینی یاس نامرادی و رخ بی کسی رامیخوانی. دختر آن نوجوان و بالغ و کلان سن در گوشه های از حویلی شان حمام آفتاب می گیرند. عده بی مصروف جاروب اند. دخترن تقریباً ۱۷ ساله بی توجه ام راجلب میکند که آرام به گوشه آفتابی نشسته و سیخ های بافت راته ویا لامیزند. اوستاره نام دارد.

ستاره جان میخواهی برای خود چیزی بیا می؟ کسی بهم در بدل بافت ای خاکت و صد افغانی میدد. ستاره از وضع معیشت آرامی اش در مرستون خود را راضی نشان میدد. اما چه آرامی؟ آرامی داشتن لباس روان در انباری از بقیه در صفحه (۸۴)



هرگاه معضله تعمیر اصلی مرستون که فعلاً به تصرف پرورشگاه وطن است حل میشد نیز امید به این اقدامات بود. همینکه فعلاً مانیتوانیم زیاد ترگداها را جمع نموده و به مرستون انتقال دهیم نیز ناشی از معضله جای است.

باشنیدن سخنان محترم رئیس مرستون راه قلعه ها را که بخشهای مختلف در آن است پیش میگیریم. درین تعمیر که متصل در روزه رودی است. شعبات اداری جا دارند. با چند تن از مسئولین که سر میخوریم، درمی یابیم که سوکار داشتن مستقیم با فقیرترین فقرای آنها را از عواطف عالی انسانی برخوردار ساخته. عده بی از کارمندان مرستون زنان اند و اینها زوارها و مریبان مهران دوستان شامل در مرستون اند. کلینیک ابتدای مرستون آماده خدمت است و در آن مرد کهن سالی که سالهای متدای عمری را به تدای مریبان مرستون



پس راه حل؟! راه حل اینست که با امکانات وسیعی که وزارت محترم صحت عامه دارند (دارالمجانین) تاسیس نموده و مرکز معالجه روانی را فعال سازند.

بود چه شما از کجا و به چه طریق تمویل میگردد؟

باتاسف باید گفت که از مدتی به اینسو از بودجه خبری نیست. فعلاً خلاف برنسیب های صلیب سرخ، مارا ریاست عمومی جمعیت افغانی سره میاشت یاری مینمایند. درنهمزدم کلکسیون از اوراق پذیرش مقامات د بی ربط موجود است که منحیث رئیس موسسه برای تخصیص بودجه مراجعه نموده ام.

هرگاه شما های کار تولیدات کوچک را فعل میساختید آیا این معضله مالی و پولی شما مرفوع نمیکردید؟ شما میدانید که در شمار افراد یک در مرستون زنده گی دارند افراد سالم بسیار کم اند و گذشته از آن وسایل کار و آموزش آن بعد از مصارف، وقت لازم را ایجاد میکند که دست ما از هرد و تنهی است.



گزارشی از مرستون

چواستاده ای دست افتاگیر ده

نوشته صباح رهش

خوش آمدید. حین داخل شدن به سرن کوچکی که به دامنه های کوه افشار منتهی میشود. این "خوش آمدید" توجه ام را جلب کرد.

درختان استوار و بلند قامت که در دو خط موازی جاده را در نبال میکنند به سر جاده تا آخر چترزد و اند شاخه ها از دو کنار سرک هند یگر را به آغوش کشیده اند.

وقتی داخل محوطه مرستون میشویم و با باشندگان آن آشناییم. دیدن دیدار من نمایم. درمی یابیم که همه انسانهای بی سرنا و چیزندارانند که در این اجتماع دور هم گرد آمده یا گرد آورده شده اند.

اکنون در مرستون ۸۶ نفر اعم از اطفال، جوانان و بوسیدان اعاشه و باطه میشوند. ۲۲۰ نامیل در مرستون زیست داشته و ۴۵ نفر به شکل نهاری زنده گی مینمایند. ۴۱ زن و ۴۹ مرد دیوانه نیز در شمار ما بریا شده گانند. یکی از مسئولین در مورد اینگونه ابراز نظر نمود:

با گرفتار نگردن به باشم اینجا مرستون است. صرف برای گداها و فقرا نه برای دیوانه ها. پس چه باید کرد؟ وقتیکه مقامات مسوول دیوانه ها را نیز نزد ما میفرستند.

فرمودید مقامات مسوول مگر این مقامات مسوول غیر از شمالست؟ در طرز العمل کار ما مطابق برنسیب های مطرحه در اسما. ستاره مرستون ها جمع نمودن گداها بخیر کار خارتند و بی محل است. البته به اشتراک نمایند ما مگر گاهگاهی دیده میشود که دیوانه ها را آورده و تسلیم نموده اند. فعلاً این گروه دیوانه ها را هرگاه به شهر رمانماییم در آن صورت چه واقع خواهد شد؟

از جاربوب كردن بدم می آید

خالد متین شاکرد صنف ۱۱
لیسه عالی امامی :

شما در فامیل چند نفری زنده گس میکنید و چقدر در کارهای خانه سهم میکنید ؟

— مادر فامیل ۹ نفر زنده گس میکنیم چون خواهانیم در کارهای خانه با مادر کم میکنم من کمتر در کارهای خانه سهم میگیرم اگر چه عقیده من چنین است که نباید مرد ها بگویند که مرد را به کارخانه چی به هر صورت اگر از من بخواهند کاری را برای فامیل انجام بدم بادل و جان خواهم بدم برفتم.

— از کدام کارخانه خوشتر است و از کدام کارخانه بدتان می آید ؟

— والد چه بگویم از سود آوردن خوشم می آید که يك هواخوری هم می شود ولی از جاربوب کردن بسیار بدم می آید.

— معلم میشود که زیاد جاربوب کاری کردین ؟

— نه به هیچ صورت این کار را نکرده ام ولی بدم می آید.

آشپزی خوشم می آید

ارزوشاکرد صنف ۱۲ لیسه آمنه فدوی :

شما با وجود سهم فعال تان در دروس مکتب چقدر در کارهای خانه سهم میکنید ؟

من با وجود ... درجه صنفی خوب دام علاوه بر مطالعه کتب مکتب به آشپزی علاقه زیاد دارم.

— از کدام کارخانه بدتان می آید ؟

— در کارهای خانه از اتوکاری بدم می آید ، زیرا هر بار وقت اتو کردن لباس ها دستم را می سوزانم و هیچ بان بدم می آید.

— برای چند نفر در فامیل آشپزی میکنید ؟

— اعضای فامیل ما چهار نفر اند و من هم صرف برای اعضای خانواده آشپزی می کنم .

دختران و

آیا در کارخانه

مرد نباید کلاشویی کند

کاظم محصل سال اول بوهنخی زبان وادبیات بوهنتون کابل :

شما در فامیل چند نفری زنده گس میکنید و در کارهای خانه تا چه حد رسیده گس میکنید ؟

با وجود یک اول نمیره صنف خود است می گوید :

اگر راست بگویم در کارهای خانه کمتر از دیگران حصه میکنیم . مادر فامیل هشت نفری زنده گس میکنم در آشپزی و پختن غذای خوب همیشه حصه گرفته ام ولی در قسمت جاربوب کردن خانه خیلی تنبل استم و از این کار بسیار بدم می آید .

اول نفره ضد جاربوب

هائشه رناشاکرد صنف ده دال لیسه آمنه فدوی :

با وجود یک اول نمیره صنف خود است می گوید :

اگر راست بگویم در کارهای خانه کمتر از دیگران حصه میکنیم . مادر فامیل هشت نفری زنده گس میکنم در آشپزی و پختن غذای خوب همیشه حصه گرفته ام ولی در قسمت جاربوب کردن خانه خیلی تنبل استم و از این کار بسیار بدم می آید .

سپران چه میکنید ؟

سهم میکنید ؟

چی امن و کارخانه

مسعود کریم محصل سال سوم انستیتوت طب دندان :

شما تا چه حد در کارهای خانه رسیده گس میکنید ؟

— چی ! من در کارخانه هیچ سهم نمیگیرم اصلاً چرا سهم بگیرم مادر فامیل سه نفر زنده گس میکنم تمام کارخانه را مادر من و خواهرم اجرا میکنند .

— اگر آنها روزی بخانه نیاشند باز چی ؟

— هیچ اگر نان خوردم ظروف را به جایش میگذارم جای خوابم تیت سیاشد تا مادرم بیاید .

— خوب حالا که اینطور است بعد از عروس شما چی خواهید کرد ؟

— وقتی عروس میکنم که به کدام کسی نیاز داشته باشم یعنی کارهایم را اجرا کند و نه چرا عروس کنم . بعقیده من کاملاً غلط است که زن و مرد هر دو مساوی در کارخانه سهم بگیرند .

کارهای مردانه

نجیب الله دکاند ارسینما بامیر :

— مصروفیت روزانه شما چیست ؟

— دکان ماه ، دکان برزخ ، فروش است و از ۸ بجه صبح تا به عصر مصروف کار استم .

— آیا گاهی در کارهای خانه با وجود خستگی زیاد سهم میگیرید یا نه ؟

— مادر فامیل نام خدا ۲۰ نفر زنده گس میکنم . معدر کارهای خانه مثل آشپزی ، چوب شکستادن در زمستان برف پاکس و آوردن سود ای بازار کم میکنم .

پختن هوسانه خوب است

دیانا محصل سال دوم بوهنخی زبان وادبیات بوهنتون کابل :

شما چقدر در کارهای خانه سهم فعال گرفته و از کدام کارها خوشتر است و هم از کدام کارها بدتان می آید ؟

با وجود اینکه تعداد اعضای خانواده ما به هفت نفر میرسد ولی من نسبت به همه آنها در کارهای خانه زیاد سهم میگیرم .

زیاد پختن هوسانه و آشپزی در مجموع خوشم می آید ولی از اتوکاری زیاد بدم می آید .

متخصص پختن شیر برنج

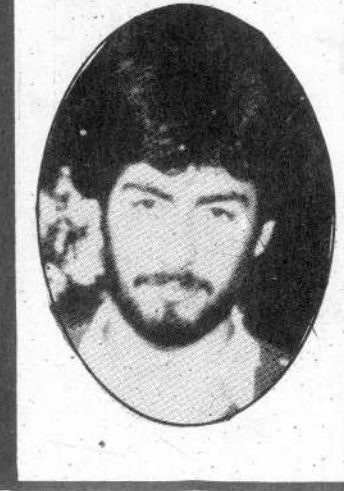
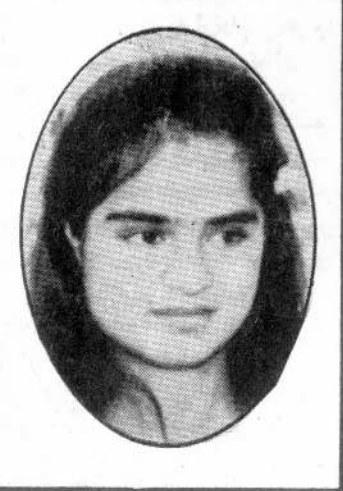
محمد عارف تنها سرایزلسوای راکت :

شما در فامیل چند نفر زنده گس میکنید و در کارهای خانه چقدر وارد استید ؟

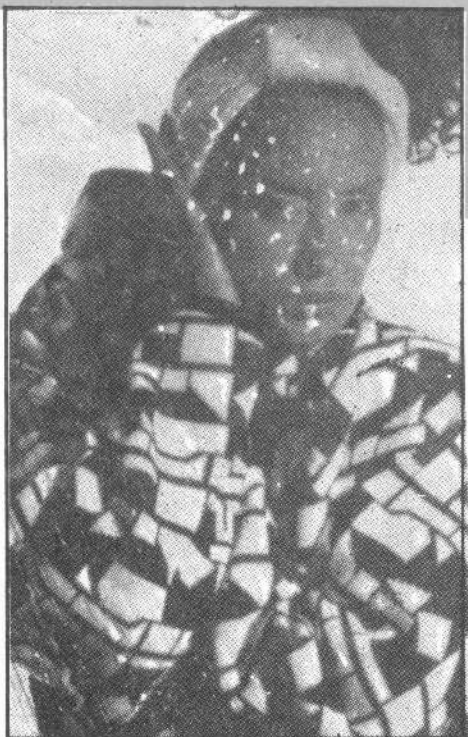
— مادر فامیل دو اوزده نفر زنده گس میکنم و در قسمت آشپزی و پختن شیر برنج تخصص دارم انهم در صورتیکه مادر و خواهرانم در خانه نیاشند .

— پس از کدام کارخانه زیاد بدتان می آید ؟

— چون اولاد خورد خانه استم برای من همیشه میگویند که دست بشویم و خمیر را به نانوا بییم که از این هر دو کار خیلی بدم می آید . در حالیکه من فارغ التحصیل شده و خدمت مقدس سربازی را در همین نزدیکی ها به خیریه انجام می رسانم و از روز مندم در اینده های نزدیک شامل بوهنخی طب کابل شوم و یک دکتر خوب و مهربان برای مردم باشم ولی در فامیل مرا همیشه کوچک فکر می کنند .



معموداوی په جاورد معفونی



هرکله چی انسان دیو خبرپه رښتیا والی شک او تردید ولری، خبرپه آوازی بدلیزی

د توریالی ژباړه

تامتو فرانسوي ټولنپيژندونکی ژان - نوئل بدي وروستيو وختونو کې يو کتاب د ((اوازو)) په نامه خپسور کړې دې چې د اکتاب د لوستونکو له تاوده هرکلی سره مخامخ شوې دې .

دادي د اوازو په باب او داچې له علمي پلوه اواز هغه شې د فرانسوي ټولنپيژندونکي نظريو ته فوز نيمو . هغه د دغې موضوع په هکله خپل نظريات د ((نيوتايمز)) د مجلې له خپريال سره په يوه مرکه څرگند کړې دي .

- اوازي تل او په هرځای کې موجودې وي . اواز د ټولنيزو اطلاعاتو يوه پخواني شيوه ده او د ليک تر پيدا ايښت پوري د تماس يوازي شيوه گڼل کېږي . د مطبوعاتو ، راډيو ، سمعي او بصري د اطلاعاتو د وسایلو پيدا ايښت ونشو کولای چې د اوازي مخه ونه منی .

امريکايان يعنی هغه کسان چې د دويمې نړيوالې جگړې په کلونو کې موجود و اوازو د هغوې دارد و او ملکی کسانو په اخلاقي روحیه باندې منفي اغيزه کړې وه . لومړنی کسان روچې د اوازي په باب په زده کړه کې یې پيل وکړ .

اوليت او پوستن د دغه علم بنسټ ايښودونکی اواز داسې تعريفوي :

((هغه گومان چې له ستروپينو سره اړيکه ولري او د دې لپاره ټاکل شوې وي چې په هغې باندې باور وکړي اوله د قهقرو ارقامو پرته چې د هغې د رښتینتوب څخه نه منکوي . له يوې ژبې نه بلې ته ليزه کول کېږي)) بدي توگه . اواز تر ټولو لومړی هغه اطلاع ده چې پر باور او د پام ټينگه وي او هدف یې قانع کول دي .

• شپوټانی امریکایي عالم لیکي : اواز له اقتراحې (بدیهه یې) اطلاع څخه عبارت دي او له پېژ بحث او خبرواترو د بهير نتیجه ده . پایله بل بهان اواز يوازي اطلاع نده . اواز د پېښو مشخص تعبیر او تفسیر او د هغې په باب له خبرو اترو او بحث څخه عبارت دي .

بله نظر هم شته دي او هغه داچې : اوازي د يو ډول رواني ناروغي په مانا او هم هغونی ناروغي . . . که اوازي تصدیق کېدای نشي . نو پر هغې باندې باوري مانادې او بدي کارکړی د ليوټوب نښې پرسي دي . نو لدې امله هغه کسان چې په اوازو باور وکړي

شاید اوازی
يو عفوونی
ناروغی وی

سباوون

هنرمندان

سال را

انتخاب

میںماید

کارگردان فلم

هنرمند سینما

ممثل، آواز خوان

و کمپوزیټور

مورد علاقه تان

کیست؟

نظر تان را برای

ما بنگارید!

کورس مجله سباوون
پارسی ۶۷۱ مطبوعه

شول چی ترزو زیات کسان . د ارقام له کوم معایه
غځه اخیستل شویدی بداسی حال کی چی رسمی
ارقامود ۳۱ کسانو م پنه نیودلی ده .

مخواب ساده دي : په رسمي ارقامو باندې پا وړ
نه کوي . د هغه څه په باب گومانونو چی په چرنوبیل
کی پېښ شوي له پېښې نه وروسته په لومړي اوونۍ
کی شکل ونیو . یعنی په هغه وخت کی چی لا هېڅ
رسمی ارقام نه وو وړاندې شوي . خو فرانسوي -
ورمېانو د هغه پار په باره کی هغه سپه لاندې
ایستلی او د وژل شوو ستر ارقام هم خپورول . هغو
ارقامو چی وروسته وړاندې شول د جا پاملرنه
وړوانه روله . خلکو په فرانسوي ورمېانو نه لدې امله
چی هغوي د شوروي اتحاد په نسبت منفی چلند
لري . بلکی لدې امله باور وکړ چی هغوي د اتومی
استیشن غځه په پار کی وو اوله شلوکلونو راهیسې
هغوي د ناوړه پېښې په انتظار کی وو . پوي چاودنی
په پوځل سره ټولې اوازي او پارټیید کړې .

موز به اوازي باور کوو ځکه چی د اکارد شاورخوا -
نرې د بی پیژندنې لپاره غوره امکان دي . . . د -
انسان مخزتل د انډولیزو طرحو په لټه کی دي . چی
د بی نظم اولکو ورو پېښود یو والی امکان برابروي
موز هم گډوډي اوهم تصادفات نه خوښوو . د هغه
مقیاس په پرتله چی اوازه څرنگه خپریږي . په هماغه
اندازه اوازه زیاتره د قناعت وړ گرمسی .

کله چی خلک بریول باندې د اغیزې په نشتوالی
کی . د پوي موضوع په باب خبرې کوي . د اکارد ه -
هغوي له نظریاتوسره د پوځي کید و لپاره د انسان
سپنه والی راباروي . روانشناسان د انسان له دغه
روانی خاصیت غځه په ښه توگه خبر دي .

اوازه یوازي هغه وخت مینځ ته راځي چی -
وکولای شی د کوم ټولنیز ضرورت رفع کوونکی . د کوم
کس هیلی او پټی اند پېښی وي . محدودې اوازي
چو لنډ حقیقت هم خپریږي . حتی داسی اوازي
د هغه چاله خواچی په هغو هېڅ باور نلري . -
خپریږي او تکراریږي .

خوکاله اوازه وه چی د ((مک - د ونالد)) د -
شرکت په رستورانونو کی د فونې کوفته د ځمکی له
چینجیو غځه جوړ وي . دا اوازه چی په هېڅ ډول -
نش کیدای چی رښتیاوي (د هغه سختی څا رنی
له امله چی د خوړاکی مواد وڅخه کپړي) بیا هم
د یو شمیر لگونکو د اند پېښی سبب شوه او هغوي
فکر کوي چی د مطلق کثافاتو په وسیله تغذیه -
کپړي .

فرانسوي ټولنپوه د دې یونښتی په جواب کس
چی اوازه د ټولنی په سیاسی ژوندانه کی څه نقش
لوبوي . داسی څرگنده کړه : سیاست له اوازي -
پرته وجود نه لري . اوازه د هغه خبرد لیز د لسو
لپاره یوه وسیله ده چی له ټولنی غځه پټ ساتل
کپړي او خلکو ته امکان ورکوي چی په هغه څه چی له
هغوي غځه پټ ساتل کپړي بحث وکړي . مثلاً د
جمهور رئیس پر رښتیا او سلامتیا باندې په رسمی
ډول بحث نه کپړي . خودا د اوازي لپاره یوه
موضوع ده . د دولت د مشر د عمر اړوند والی پوري
اړوند ه ساه له او د هیواد وچاود دارام اړه د لانه

باتی په (۷۷) مخ

لمعللنه پردې دي . دا راز نظر د هغو کسانو د -
تکثیرولو امکان برابروي چی د پېښو په رسمی تعبیر
با وړ نلري .

خود اوازي خپورول - د ډله ییزو هم (او هاسو)
نتیجه ده . اوازي موز ته نه د پردیو له لاري بلکی
د نزدې کسانو له لاري چی زموز تیرایستل هغوي
ته بی مانا دي . رارسنږي . خود دي واقعت چی
باید همیږی نکر چی د اطلاع رښتینوالی هغه
کتوري ده چی په سختی سره بی په ثبوت رسولاي
شو . د مثال په ډول . د ((یومانیته)) ورمېانۍ
د لوستونکو لپاره ټول هغه څه چی د ((فگارو))
په ورمېانه کی خپریږي حقیقت نه . بلکی د هغه
معکوس دي .

هرکله چی انسان د پوځیو په رښتیاوالی شک او
تردید ولري . په هغه صورت کی خبر پر اوازي -
بد لیزې .

د اوازي منل او پر هغی باور - د هر انسان د
فردی شک او تردید نتیجه ده . خلک به اواز باور
کوي ځکه چی اوازي زیاتره وخت رښتیا کپړي اولسه
بله بلوه اوازي هغه اطلاع له معانه سره لري چی په
سختی سره هغه څیرلی شو . اوازه بل واقعت
یعنی په زړه پوري واقعت تولید وي . زه په ټولنه
کی د هغی اطلاع پیدا ایست او خپریدل اوازه بولم
چی په ښکاره توگه د رسمی منابعو له خوا تصدیق
نش او یا هم د رواغ وگڼل شی . اوازي له رسمی
تعبیرونو څخه مخکی کپړي . سر پیره پردې د پټو
مسایلو رسوا کول او یا هم د فرضیاتو څرگندول . واکمن
ارگانونه دي ته اړ باسی چی د هغوي په باره کس
خوله برانیږي . کیدای شی چی اوازي د پری کتوري
هم دي . د مثال په توگه . کله چی د پوي موسسی
کارکوونکی مخکی تر مخکی پوهیږي چی د بر طرفس
ساه له بی تر لاس لاندې ده .

ولی آوازي په چټکی سره خپریږي .

- د دې لپاره چی هغه خلکو ته زیات ارزښت
لري . اوازه خلکو ته هغه اطلاع رسوي چی هغوي
باید پری خبرنشی . له همدې امله خلک هغه کوي
چی هغه د پیرز د خپلونی د کسانو تر مینځ خپره
کړي .

موز پر هغه اوازي باور کوو چی هغه له هغو
کسانو چی پدې یا هغه علت له موز غځه زیات بو -
هپړي . واورو . په اوازه باندې باور هغه وخت
زیاتنږي چی موز هغه . د هغه چاله خولی واورو
چی د هغه خبروته پاملرنه لرو . د مثال په ډول :

((جمهور رئیس سخت ناروغ دي . زه یوملگري لمر م
چی پخپلو سترگو یی ((دعا جل طی کد)) موټر چی
له . . . سیمی غځه تیریده . لیدلی دي)) . پدې
صورت له شاهد پسته بل چا باندې باور کولای شو
زه همد اوس د خپرنوبیل په باره کی یو کتاب لولم .
زه له هغه څه سره چی هلته پېښ شونه . بلکی له
هغو اوازو سره چی د چرنوبیل په باب مینځ ته -
رافلی . علاقه لرم . د اصل اوازي د ډله ییزو اطلاعاتو
د وسایلو له لاري خبرې شوې . موز د دې په باب
چی په چرنوبیل کی څو تنه له مینځه تللی . د عامه
انکارو نظر فوښتنه وکړه اوبه جواب کی واوریدل -

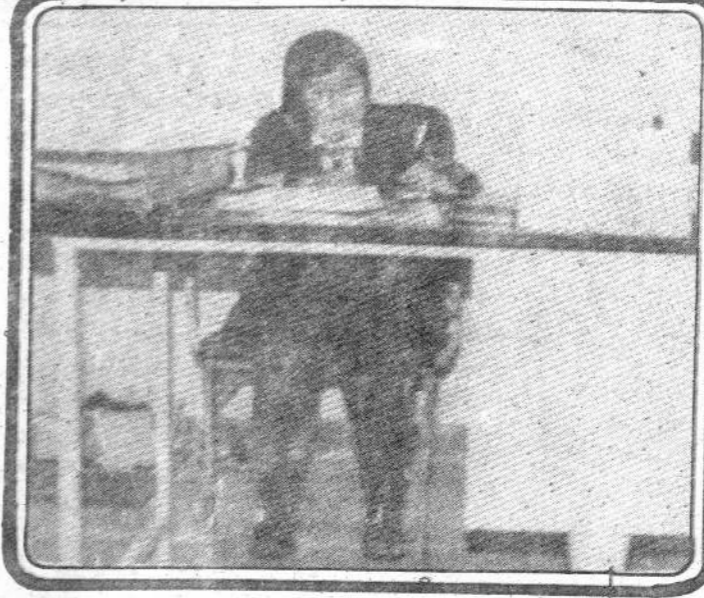
اسرار خوردنیها

تأمی توانید ماست بخورید]
 ماست موثرترین عامل طول عمر است تا می توانید ماست بخورید زیرا بهترین منبع کلسیم است و ماست وجود می آید دارای خواص بسیاری است: اولاً اغلب میکروها در برابر آن از بین میروند، بطوریکه هیچ میکروبی بجز از سریش و کلوزوسپه زخم در مقابل آن نمی تواند مقاومت کند - از بین سیلین قویتر - ماست از بین سیلین هم قویتر است - قبول نمی کنید، بشما ثابت می کنیم - بین سیلین روی - میکروب حبه یعنی (اسید لاکتیک) هیچگونه اثری ندارد ولی ماست ترش همین میکروب را بواسطه اسید لاکتیک خود در یک ساعت از بین میبرد - میکروها با راتیفیکشن و دیفانتری (اسهال نیز در کمتر از یک ساعت بواسطه ماست ترش از بین میروند - میکروهای مولد ملاریا در دو ساعت و میکروب مولد بنومونسی (سینه و غل) در پنج ساعت و میکروب دیفتری در ۲۴ ساعت و اسید لاکتیک ماست از بین میروند - در حالیکه بیسیلین ابتدا روی میکروب دیفتری اثری ندارد - حافظ بدن - ماست بدن را از ابتلا به امراض جهاز هاضمه، مانند سره هم و اسهال التهاب روده و - تبصیت و التهاب کولون و بسیاری از بیماریهای پوستی مانند کورک - آگزما - ویت درامان - نهمفر، کلسیم، آهن و بیشتر ویتامین های مفید برای بدن مانند ویتامین (A) ویتامین (D) ویتامین (B) و چند نسوع ویتامین کم اهمیت تر - ماست بین سیلین غریبا - اگر ماست چند ساعت بماند لاکتوزان تبدیل به اسید لاکتیک



مای شیرما

گزارشگر: صباح



قد کوتاه



وقتی کنار راهروهای پر جمع و جور شعرما اند زمان ایستاد میسوی از کنار جاده آدمهای گوناگون با حالات ویژه خودشان را میبینی، آدمهای پاره پاره، آدمهای خویبر لباس، آدمهای بیاد، آدمهای ناشاد، آدمهای عصبانی، آدمهای متحامل، آدمهای زیبا، آدمهای زشت، آدمهای سفید پوست، آدمهای گند مگون، آدمهای سیاه پوست، آدمهای گریان، آدمهای خندان، آدمهای قد بلند، آدمهای قد متوسط، آدمهای قد کوتاه، آدمهای موکب، آدمهای بی حیا، آدمهای زین، آدمهای بیخ، آدمهای عاجز، آدمهای چرت، آدمهای بانظافت، آدمهای بیخ، آدمهای لاجرم اندام، آدمهای توجه را جلب میکند، هر کدام حالتی دارد و هر کدام به اشکال مختلف زنده می کند، برای ما بخصوص زنده می آید که ماست مورد توجه قرار گرفته اینها آدمهای صمیمی همیشه صمیمی اند و این مطلب را بخصوص آنانی خویبر میداند که نزدیکی با قد کوتاه ها دارند - یکی از همکاران حاجی غلام حیدر مدتی در مریخی، آرشید ارگانهای محلی که قدش در حدود یکمتر و پنج سانتی است میگوید: ((او نهایت متحمل، خوش سرپر خورده و انسان شریفی است...)) حاجی غلام حیدر که ۳۴ سال دارد میگوید: ((زنده می من مثل سایر همشهریانم عادی و کاملاً عادی است سالهای قبل کاکای بدم نیز مانند من قد کوتاه بود - آنچه در رابطه به مشکلات است یکی از ارادان - اهالی است حتی وقتی میخواهم به سرویسهای پنج افغانیگی یا لاسیون نگران میگویم ((برای اطفال اجازه نیست)) شاید او واقعا نداند که من من ۳۴ است - درته و بالا شدن موتره های کلان کمی معضله دارم - نشستن بالای چوکی و کار عقب این میزهای شعبات برایم مشکل است - تا حال چندین بار از مسوولین محترم مطالبه نموده ام که برایم چوکی و میز ویژه بی ترتیب و فرمایند - اما نسبت قیمت تمام شدن آن تا حال اینکار نشده))

غلام حیدر مورد بیست واقعا خوش برخورد و بی تعارف، صدای - نغایت ناز دارد - از ازیسه انصاری فارغ گردیده و یکبار سفر حج معظم نموده و از ولایات خلال آباد و بلخ را دیده است میگوید: ((وقتی که برایم بخوام در ریشی سرتا با بسام یکم متر که بگلی کاسی است)) او ۲۳ کیلوگرم وزن داشته نمبر پختن (۱۲) است - در مورد از و اجس میگوید ((تا زمانی که کسی متناسب با قد خود پیدا نکند عروس نمیکنم)) به امید آنروز که جنین دوشیزه آید - ال حاجی صاحب پیداشود و در تغییر آن زود تریده نیاید و سراغ دیگرفسند کوتاه ها را میگیریم -

یکی از شناخته شده های شعرما هم آقای غلام سخی افشار اند - ایشان مدتی در کربون ریاست تأمین احتیاجات استند - نهایت خوش برخورد، صمیمی و شوخ مشرب، غلام سخی میگوید: ((من حقیقی ام متجاوز ۴۷ سال است)) - و چگونه شوخی ادامه میدهند: ((تازه حال یکبار از و اجس نموده ام - شکر الحمد لله نمره از و اجس شس - فرزند بلند قد مانند مادرشان است)) - همکاران همه به او احترام قایل اند - زیاد دوست دارند - قد غلام سخی را که اندازه گرفتیم به پدم اندازه قدش از یکمتر و سه سانتی تجاوز نمیکند - نمبر سیاهی آقای غلام سخی سه نمره میباشند - در ستان نیز کوچک اند - میگویند برادر مرحومی اس از اندام کاملاً نورمال برخوردار بوده - منیسر و بی از همکاران او میگویند: ((در مورد غلام سخی خان نظر عمسه همکاران ما یکی است، تمام خوبی های دارد - کثر عصبان میسود، همیشه مزاق میکند زیاد تر از دیگران کار میکند))

بیت همکار دیگر میگوید: ((غلام سخی خان را اشتها زیاد است معادل به دو تاسه چند مانان میخورد)) - از غلام سخی میپرسم چه مشکل دارد: - ((من در همین جامعه مانند سایر هموطنانم زنده می دارم - با ارادان اطفال و جوانان و دختران عادی شده ام مشکلات فقط مشکلات نیست که در انگیزه همکاران ما است)) - بقیه در ص (۶۳)

به دنبال افتخادها

به لب حرف و به دل فریاد دارم

رخ تو خاطر نامشاد دارم

دروازه‌های رادیو تلویزیون بروی فرهاد دریا بسته نخواهد بود

نغمه کنده: بیلابیل

ممکن است بتوان احساس استعداد را به نگین انگشتر زنده گسی مبدل کرد. علاتمند آن آوازه‌ها در ریاضی نامه‌های متعددی به اداره مجله، درباره او پرسش‌های مختلفی دارند، یکی از آنها خیر کنسرت هاپس می‌رسد، دیگری از سانسور فلان آهنگس، آن دیگری از سحت و کار و بار و به همین گونه... این پرسش‌ها و تکیه بقیه در صفحه ۶۶

فرهاد دریا یک استعداد برجسته را می‌بیند که باید بتواند از کوره‌های دشارشش بگذرد و راه خود را به سوی آینده هرچه درخشان‌تر نماید. استعداد هاشوت ملی ما هستند، از این ثروت نمی‌توان به آسانی چشم پوشید. اما جامعه باید همان‌طوریکه استعداد‌های خود را حفظ می‌کند، همان‌سان باید آنرا میقل دهد. هرچه قدر که ممکن است، این استعداد را درجا پشان قرار دهد. و در آن صورت

کسانی که نه تنها آینده، برای او فایده نیستند، بلکه حتی از استعداد او نیز انکار می‌کنند. موافقین و مخالفین فرهاد دریا متعددند و هر یک چیزی برای گفتن دارند. در میان مخالفین او کسانی نیز هستند که او را به خود خواهد محکم می‌نمایند و بدین علت به استعداد هنری او نیز ارباب نمی‌گذارند. بهر حال خواهی برسید تا فرمان‌برار فرهاد دریا چیست؟ مجله سپا و درجه سه

فرهاد دریا! این نام برای نس جوان ما آشناست. بسیاری هادرسیماي متواضع و صمیمی او یک استعداد فون - العاده را می‌بینند که نباید بتواند بیشتر از همقطاران - دست افتاده. موسیقی امروز ما را بگیرد. شاید هم ستاره باشد از تبار قافله سالاران هنر موسیقی که در آسمان موسیقی معاصر را روشنایی تازه ای بخشد. اما بعضی‌ها مخالف این نظریات اند، هستند



روزگار است ایستادگی

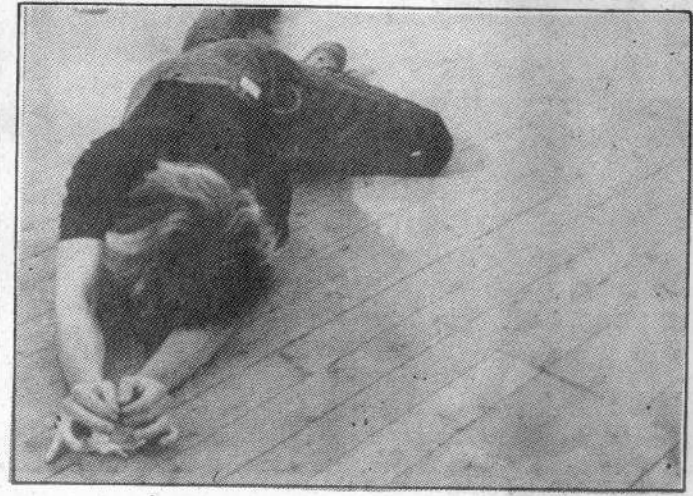
تهه كنده ح نر

ك

گدایان نیویارک خشن تر میشوند

مرد جوانی با بیراهن و بتلون چرکین و کهنه در یک راهرو زیرزمین نیویارک با سگفون ایستاده و با آواز بلند و رعد مانند برهابرین فریاد میکشد (میدانم کسکفون را خوب ندارید! اما اگر میخواهید ساکت و آرام باشم برام پول بد هید) و متصل این سخنان شروع به نواختن این آله موسیقی میکند که حوصله هر رهگذر را سر میزد. او به نواختن ادامه میدهد و بعد از چندین دقیقه متوجه میشود که هیچکس به او توجه نکرده و پول نداده است بعد از آن را هر روز به زمین میگریزد و در نیویارک اکنون زیاد از پنج هزار گدا وجود دارد که

در خشونت با هم رقابت مینمایند کمتر ایستگاه قطار زیرزمینی رامیتوان درین شهر سراغ کرد که در آن (تهرمانان جنگ ویتنام) یا ((مادری با طفل اش)) یا ((مرض مبتلا به ایدس)) از رهگذران به شیوه های مختلف پول نخواهند درین میان دیگری تهدیدکنان میگویی: ((از زندانی که تحت مراقبت شدید امنیتی قرار داشت تازه بیرون آمده ام)) بقیه دان که آرزو نخواهید داشت به آنجا برگردم)) و رهگذر بیچاره به آرامش یک گوسفند چند سکه به کلاه او میریزد و بعد آنکه عقب خود را نگاه کند به عجله فرار مینماید.



معروفترین مردان و زنان



وقتی وردوی واسیلیان یکهدو د همین سالگرد خود را در شهر صنعتی لیناکال جشن گرفت، ثابت ساخت که در مناطق روستایی و شهری ارمنستان شوروی تعداد زیادی از من ترین اشخاص جهان وجود دارند.

این خانم بیشترین وقت زندگی خود را به کار در یک فابریکه آن شهر گذراند و او اکنون زیاد از صد پسر و دختر، نواسه و کواسه دارد.

با وجود سن پیشرفته، او از صحت خوب برخوردار است در کارهای خانه ستم میگیرد و از کواسه های این مواظبت مینماید. حافظه اش بسیار خوب است و قدرت بینایی اش زیان ندیده تا اندازه ای که

میتواند بدون عینک بخواند و خیاطی کند.

در ارمنستان شوروی چندین هزار اشخاص مسن و معمر زندگی میکنند که مطابق به آخرین آمار از رقم دو ستم آنان رازنان تشکیل میدهد.

علیه موجودیت سگ در شهر



ساکنان ریکیاویک اجازه ندانند که در شهرشان، جاییکه سه سال پیش برای نخستین بار سگ را آوردند، این حیوان وجود داشته باشد.

همه پرسی که آیا موجودیت سگ در آن شهر اجازه داده شود یا نه یک هفته دوام یافت و نتایج نشان داد که دو ستم اهالی شهر مذکور مخالف نگهداشت سگ هستند.

پنجده سال پیش در ایسلند سگ را از آن جزیره بیرون راندند که این وضع تا سه سال پیش ادامه داشت.

ریکیاویک ۱۰۰۰۰ جمعیت دارد و آنها بخود میبالند که در جهان از نظر آلودگی محیط کمترین مشکل را دارند.

سال زود ترمیبرند.

آنانیکه همراه سگرت کشان زندگی می کنند به خطر ابتلا به سرطان شش روبرو هستند و این خطر در بین آنان ۵۰ درصد زیاد تر از اشخاصی است که در محیط عاری از دود سگرت بسر میبرند.

یکی از راههای مبارزه از نظر کارشناسان مذکور این است که به سگرت کشان پیشنهاد وسفارس شود جاییکه اشخاص غیر معتاد به سگرت باشند از دود کردن سگرت دوری جویند. به معنای دین سگرت کشک شود از اینها دست کشند. توجه بیشتر به نوجوانان عطف شود تا به سگرت عادت نکنند بلند بردن بهای تنباکو سگرت از سوی حکومت مربوط اقدام دیگری است که کارشناسان مذکور کاربرد آنرا توصیه کرده اند.

امریکایی را بخود معطوف داشت والتر هدم سن که ۴۲ سال دارد از باشندگان همبستد ایالت نیویارک است و طی ۱۸ سال گذشته برای اولین بار به راه رفتن شروع کرد، زیرا باهای او نمیتوانست وزن بدن اش را که به ۴۵۰ کیلوگرم میرسد بردارد.

در یازده ماه گذشته هدم سن توانست زیاد از ۲۱۷ کیلو وزن خود را بکاهد و این معجزه فقط با رعایت یک رژیم ساده غذایی دست داد است.

هدم سن زیاد تر روزها را با نوشیدن آب بسر میرساند و هفته دو بار سیب باغذایی که از سیب و سیباز ساخته شده صرف مینماید.

این تهرمان وزن میگیرد در نظر دارد وزن خود را به ۸۲-۸۰ کیلوگرم کاهش دهد و بعد به سفر و سیاحت برود از آنجا که نصف عمر خود را در منزل سپری کرده است.

مرد عظیم الجثه که نخستین بار قدم زد



۱۲۰ کارشناس و پزشک از سی کشور جهان سترا تری تازه را در مبارزه علیه سگرت طرح و تاکید کردند. سگرت کشیدن زیان آورتر و خطرناک تر از مصرف ایدس است.

انهاد رکفرانس در یاد رسید یاد آور شد که تعداد راریا سالانه دست کم نیم میلیون نفر از امرای ناشی از سگرت کشیدن میبرند و بعضی متخصصین این رقم را دو چندان نشان دادند.

گرچه شرکت های مولد سگرت نتوانسته اند از سال ۱۹۲۰ به بعد فروش سگرت را میان مردان اروپایی افزایش دهند اما خانمها و اطفال بطور روز افزون به آن رو میاورند.

در اروپا بیشترین سگرت کشان در یونان اند و پولند، مجارستان ترکیه و یوگوسلاویا و در مرتبت های بعدی میآیند.

داکتر مارتین راوازشفاخانه کنگ کراس لندن میگوید سگرت کشان به مقایسه اشخاصیکه به سگرت معتاد نیستند ۱۰ تا ۱۵

ک

ک

اقامه دعوی خانم علیه شوهر

روبین گیفتز هنرمند سینما و خانم مایک تیون که میخواهد ازین تهرمان سنگین وزن یکس جهان طلاق بگیرد علیه او اقامه دعوا کرده است. به عقیده این خانم مایک تیون در نشر مقاله ای دست داشته که در آن روبین گیفتز

به دزدی پول یکسر معروف جهان سهم شده است.

در صورت دعوی که در محکمه فدرال نیویارک ارایه شده مضمون منتشره در نیویارک است بتاریخ ۷ نومبر احقانه، ریاکارانه و بی پایه و اساس خوانده شده است.

این صورت دعوا آخرین دعوا بر خورد های حقوقی میان این زن و شوهر است که در حال جدایی قرار دارند.

وکیل دعوی مایک تیون ادعای روبین گیفتز را دروغ و اشتباه برای این اکترس خوانده است.

مینه دانشان په ژوندانه کی

بشپړې د خپل فرور شاه پتوي له شوره پکې او متقابله نینه د اول احساس له مننه وړي . . .
 ((د یوالونه نړوي او د وجود ونډو له یومسای کېدو وڅخه یواحد وجود منع نه راجسی .
 طبیعت انسان یوازي ژوند کولو ته نه دي جوړ کړي لکه چې انسان لکه و کونښونواوهڅوته اړتیا لري متدن خلک نشي کولی د عشق پرته خپله جنسی فریزه لکه څنگه چې باید ارضای کړي اوترهڅسې پوري چې نارینه اوښمه دواړه په ټوله مانا په دې ارتباط وارد نشي د افریزه نه اړخاګزي .

راسل عقیده لري چې هغه کسانو چې د عشق خوږ اولور صمیمیت نه وي احساس کړي په حقیقت کې د ژوند له ډیرو خوږ وښایونو محروم دي او په دې شک نشته که د عشق نشتوالی اگاهانه احساس نه کړي نو په ناخبره توګه یې احساسوي او د دې - جريان ترڅو ملامت انسان کښي ، ظلم او فحشې ته رابولي پخني عشق ته مناسب چاپیریال د ټولنو - هانوله نظره لري نه دي اړکه له بامه لري پاتسې شې نراوښمه په ونه کړای شي خپلي طبیعتي ودې ته ورسيزي زياتره نارینه اوښمې چې په ژوند کې له مناسبو شرایطو وڅخه برخمن وي په ژوند کې له ماطنی سره لږ عشق احساسوي خو په تجربې له کسانو ته د جنسی جاذبې له مخې مشکل کار دي - مثلاً دغه پېښه په نجونو کې لږ ښه سختو - شرایطو کې روښل شوي وي صدق کوي که وفوار ويوې نجلې ته ترهغه پوري چې مېر ه کوي پاکره پاتې شي نو هڅوته لږ څه مشکله خبره ده او علت هم د دې چې ناخبرې پکې اغیزه لري او دغه ډول وادونه هم ښه نتیجه نه لري .

پرتواند راسل زیاتوي چې عشق چټکه اوسې پروا نوره ده که ازاده پاتې شي د معرف او قانون په چوکاټ کې محدود نه پاتې کښي د کوچنیانو په باب د ویره مخه نه ده خو ځکه چې ماشوم لري شي نو پېساد ژوند ډگر تی پورې له دې امله ده چې عشق کوم مستقیم شتمن نه دي او د نسل د پرمختګ د هدف په برخه کې مرسته کوي په هر حال هغه اخلاق چې د تعقل په چاره ولاړ وي نود ښي اوتارینه ترمنځ نا اادلې کوي او هغه په دې اساس نه چې عشق کوم مطلوب شي دي بلکې په دې اساس چې پلار او میر باید له کوچنی سره مینه ولري د جنسی اخلاقو پوهنده هدف د دې چې په تعقلی میزان ښوولای وي او هغه د دې چې د کوچنیانو د کورساتو په خاطر باید له ښوونو وډې وښي .



د ژوندانه د راسل په نظر

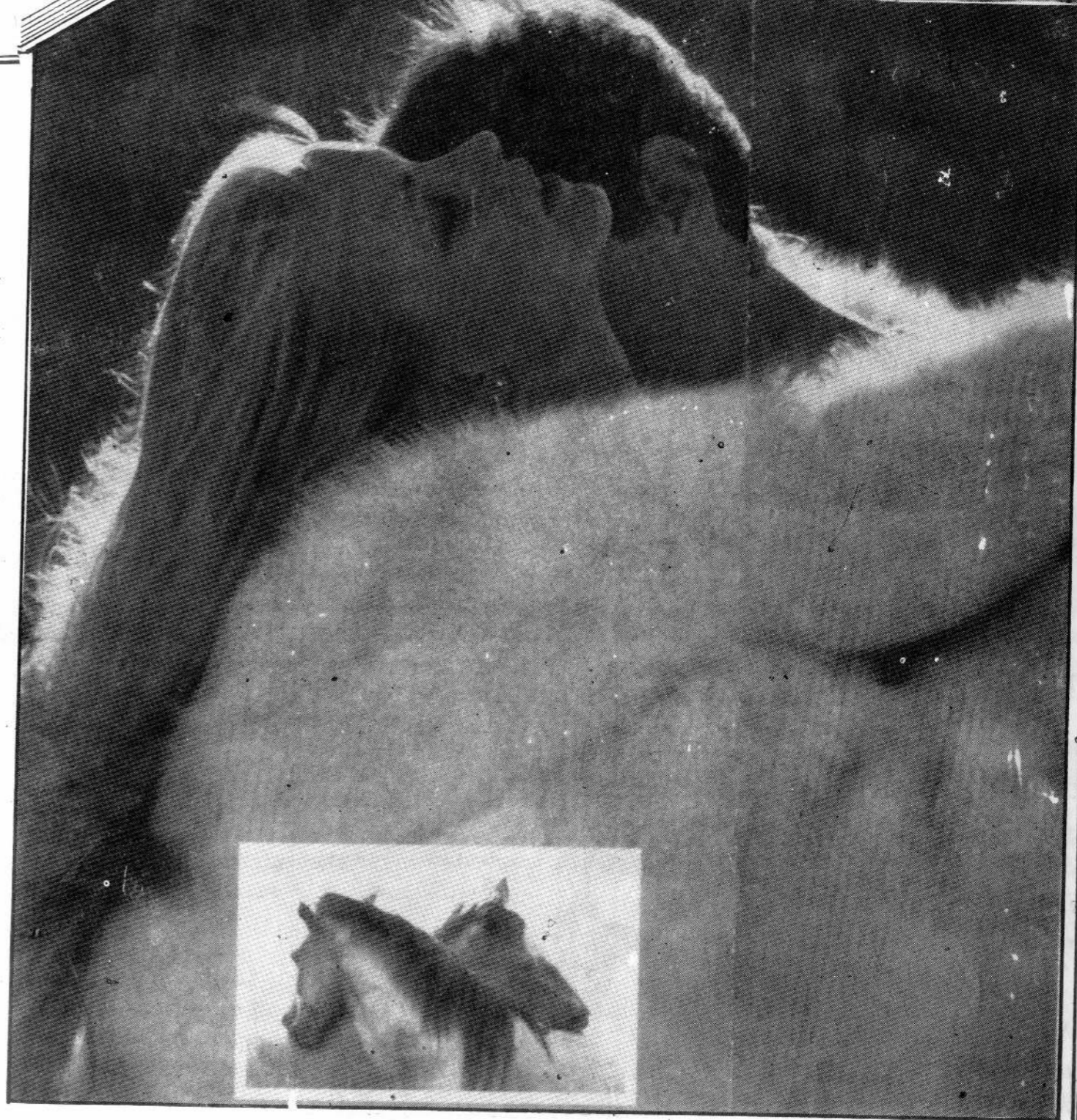


راسل عقیده لري چې عشق په خپله اصلي مانا د دوه جنسونه ډول اړیکه لرلو د لاله نه کوي بلکې هغه ډول روحی اوجسې اړیکې دي چې د پام وړ شور او احساس سره ملګري دي . داسې احساس چې لکه د وانګر د موسیقۍ په یوه پارچه کې بیان شوي او ((ترسیتان وايږوه)) نومېږي . د زیاتو ښه وارانینه له تجربو سره مطابقت لري .

راسل عقیده لري چې داسې څه په ډیر لږ امکان ولري چې د پام وړ هنري تمبیولوي خو په اروپا کې د عشق دغه ډول احساس لږ نه دي البته په سمبولیکو زیات او په سمبولیکو لږ دي او زما په نظر دغه کار د اړوند وکسانو د طبیعت پوري اړه نه لري بلکې د دودونو او عینې پوري اړه لري . د مثال په توګه په چین کې د اېښه لږه ده .

په دې ډول راسل د فرانسې انقلاب رومانټیک فورمېنگ اړخ یووالی جګړې ته ګوته نیسي وایې چې د دې پېښولو مخې د عقل رول د ویره اغیزمن نندې لیکه چې ((عقل)) په روانی لحاظ ناوړه نتیجه چې هم لري . هغه وایې :
 مذهب جنګ او عشق د انسانی ژوندانه د دې - غیر عقلی فعالیتونه دي . د ادري وار ه د عقل له د ایزې بهر دي . په دې توپیر سره چې عشق د عقل ضد نه دي . یو محقول او منطقی سرې کولسې شې په محقول ډول له هغه ګټه واخلي .

په نوي نړي کې عشق له مذهب څخه بل ستر د ښمن لري او هغه د کار اصل او اقتصادي - پریالیټوبونه دي . په امریکا کې خلک په دې عقیده دي چې باید اجازه ورته کړل شي چې په ژوندانه کې عشق د پریوختنې ، اړکه داسې وښي نو هغه سرې په سانده او ښه شعوره وي . خو البته بعدې برخه کې هم تعادل ته اړه ده .



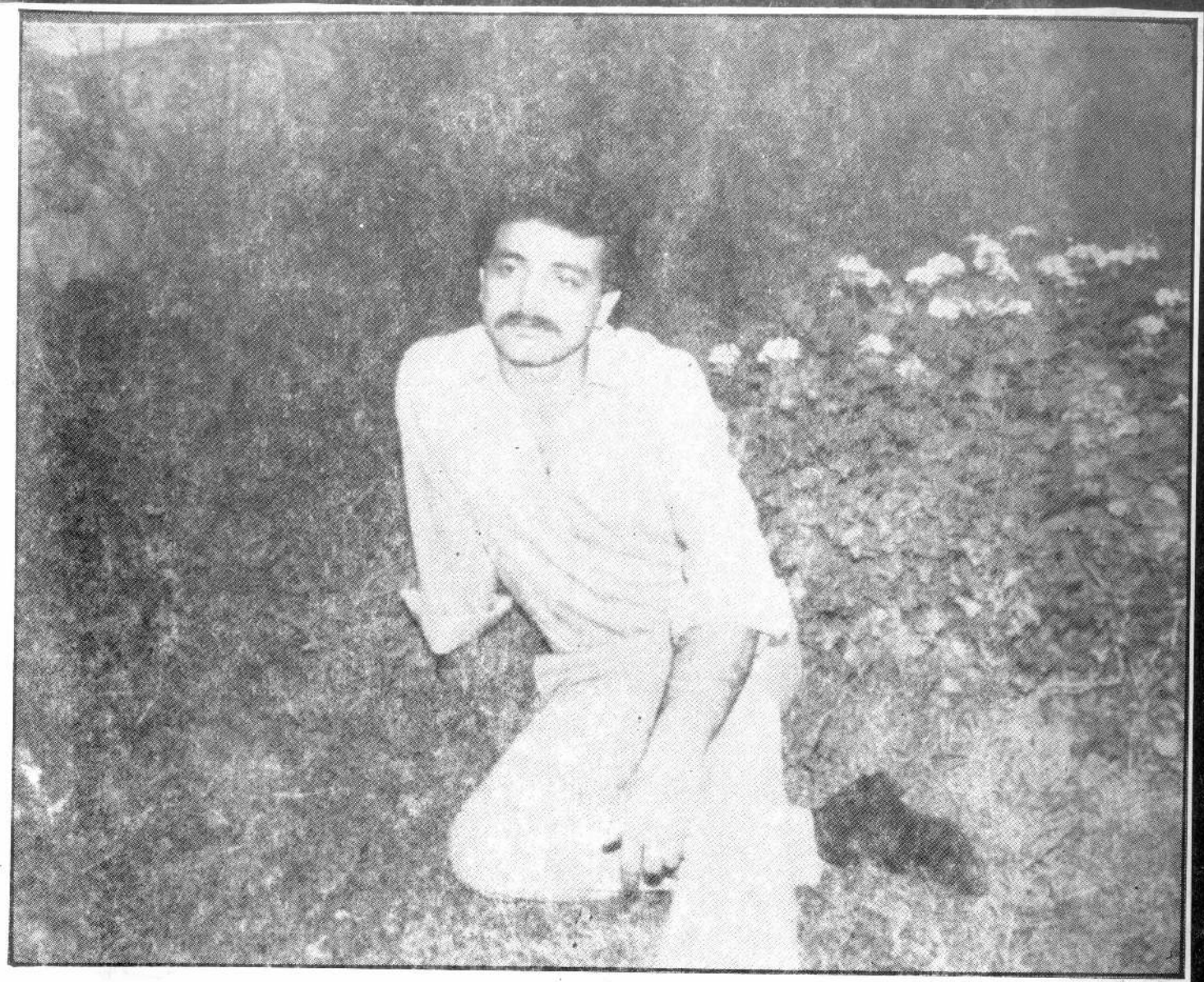


حضورند ارد تا اخبار را بخوانند
مدیر صاحب هر قدر ته و بالانظر
اند از می کند کسی را نمی یابند
از سر مجبوری عبد الله نعم را که
هنوز نطق شناخته شده پی
نیست در حالی موهظف به خوانش
اخبار آن ساعت می کند که درست
مدت ۳۰ ثانیه به نشر آن باقی
است. عبد الله اخبار را شایسته
باد لهره و احساس گنگی که
نمیداند خوشی است یا غم
میخواند. وقتی نفس راحت می کشد
همه برایش تبریک میگویند.
تصادف دوم اینطور واقع
می شود که تصمیم گرفته اند یک عده
نطاقان اخبار خوان تلویزیون
رانقطه برای رادیو بنگدازند
و چهره های جدیدی را از طریق
تلویزیون معرفی دارند. و همین
بقیه در صفحه (۹۴)

روزیکنبه یکی از روزهای ماه
جوز است. ساعت ۸ صبح است که
ایشت میکرونون نشر مستقیم قرار
میگیرد. چراغ استند بیروشن
می شود و او در حالیکه تمام
حواش را بالای متن اخبار معطوف
داشته آغاز می کند. معمول است
تا در ابتدا تاریخ روز را معرفی
دارند. او بدون کوچکترین مکشی
می خواند: امروز جمعه تاریخ ۰۰۰
ماه حمل سال ۰۰۰ مصادف ۰۰۰
و همینطور ادامه میدهد. هنوز
اخبار ختم نشده که یادداشتی
برایش میرسد که در آن ذکر شده
بود امروز جمعه نه بلکه یکشنبه
است. گوینده تازه نفس به
اصطلاح تصحیح ضروری را اجرا
کرده و در ختم میگوید: با عرض
معذرت امروز یکشنبه تاریخ ۰۰۰
ماه حمل سال ۰۰۰ است.
وقتی از استند بیرون می شود
متوجه این میسازند که برای بار
دوم هم اشتباه کرده است.
این روزی که از خالره ترین
روزهای دوران نطقی عبد الله
نعم بود.
دو تصادف جالب برای عبد الله
نعم اتفاق می افتد که سیرکار
او را در بخش نطقی تعیین می دارد.
یک روز مصرد در حالیکه دقایق کوتاهی
برای نشر اخبار باقیست، نطقی

سخنانی با عبد الله رادیو تلویزیون

مباحثه از تلهویندیو



عبد الله نعم یکی از روزها یکشنبه را جمعه و ماه جوزا را حمل گفت

صدای مردم و بیان خود

درد ملیزهای سیاست



مجله سپاهین با نشر این مقاله
بسی آنکه وارد سیاست
شود، مطالب دلچسپ
و جهان سیاست را برای خواننده
گمان آرد که میدارد. امید داریم
در همین شماره علاقه‌مندان در زمینه
سیاست را با این
رسانند.

برنامه ریزی عمومی

وس خواهد و وسایل تولید به جای
ملک فرد، ملک جامعه شود.
اگر این خواسته جنبه مطلق پیدا
کند، به جای آنکه مالکیت فردی
تعداد کم وسایل تولید کارخانه
های بزرگ از میان برداشته شود
الغای مالکیت فردی در مورد
همه اموال و همه وسایل زندگی
اشخاص که محیط زندگی آنان
را تشکیل می‌دهد، و در مورد

کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) فیلسوف شهیر
آلمانیست. سیاست‌المانسی این مطالب را
در حدود ۱۹۱۶ میلادی یعنی در زمان
نوشتن کتابش که از سوسیالیسم پیش از
یک نمونه و آنهم دچار اشتباهات استالین
وجود نداشته است. اما اکنون برخی از این مسائل
از دیدگاه‌های تازه‌ای مورد بحث قرار می‌گیرند.
مطالعه این مطلب برای خواننده گان دلچسپ خواهد
بود.

مسکن و آثار روحی و معنوی که برای
انفراد و خانواده‌ها به منزله قرارگاه
هستی و زندگی است، و فرد
نیروی جنبش‌زنده‌گی خود را
از آنها کسب می‌کند، چهره‌ها
و ماهیت خود را در آنها منعکس
می‌سازد و بلوغ می‌کند؛ و این
بدین معنی است که در نهایت شخصی
هر فردی باید می‌شود و شرایط
ادامه تحول تاریخی هستیش
ناجود می‌گردد.

سوسیالیسمی که بصورت کمونیزم
قابل تا' مین است و تاجه حد
از راه اختلاف وظیفه‌ها و اختلاف
نحوه زندگی ناشی از آنهاست.
رسیدن به عدالت تنها از راه
کمیّت و محاسبه ممکن نیست. از این
گذشته، در حوزه اختلاف‌های
کیفی، عدالت وظیفه‌است.
کراه رسیدن به آن‌ها امکان ندارد.
سوسیالیسم در برابر فردگرایی
قد برافراخته است و از جامعه
در مقابل سودجویی فردی و خود
خواهی فرد و هوادوستی فردی
حمایت می‌کند. اگر این تقابل
جامعه و فرد، مطلق انگاشته
شود، حق فرد بکلی انکار می‌شود.
در حالیکه سوسیالیسم می‌خواهد
به همه افراد آدمی امکان بدهد
که به شخصیت خود تحقق
بخشند.

سوسیالیسم بالیبرالیسم
مخالف است و می‌خواهد امور
انسانی - به جای آنکه در میدان
رقابت آزاد و بازار آزاد تابع
بازی و عمل و عمل‌نمایی نیروها
باشد، و در برابر فقر و بدبختی
بی‌احتیاجی نشان دهد. از راه
برنامه‌ریزی نظم بیاید مطلق
انگاشتی این خواسته بدین
معنی است که به جای برنامه
بقیه در صفحه (۷۳)

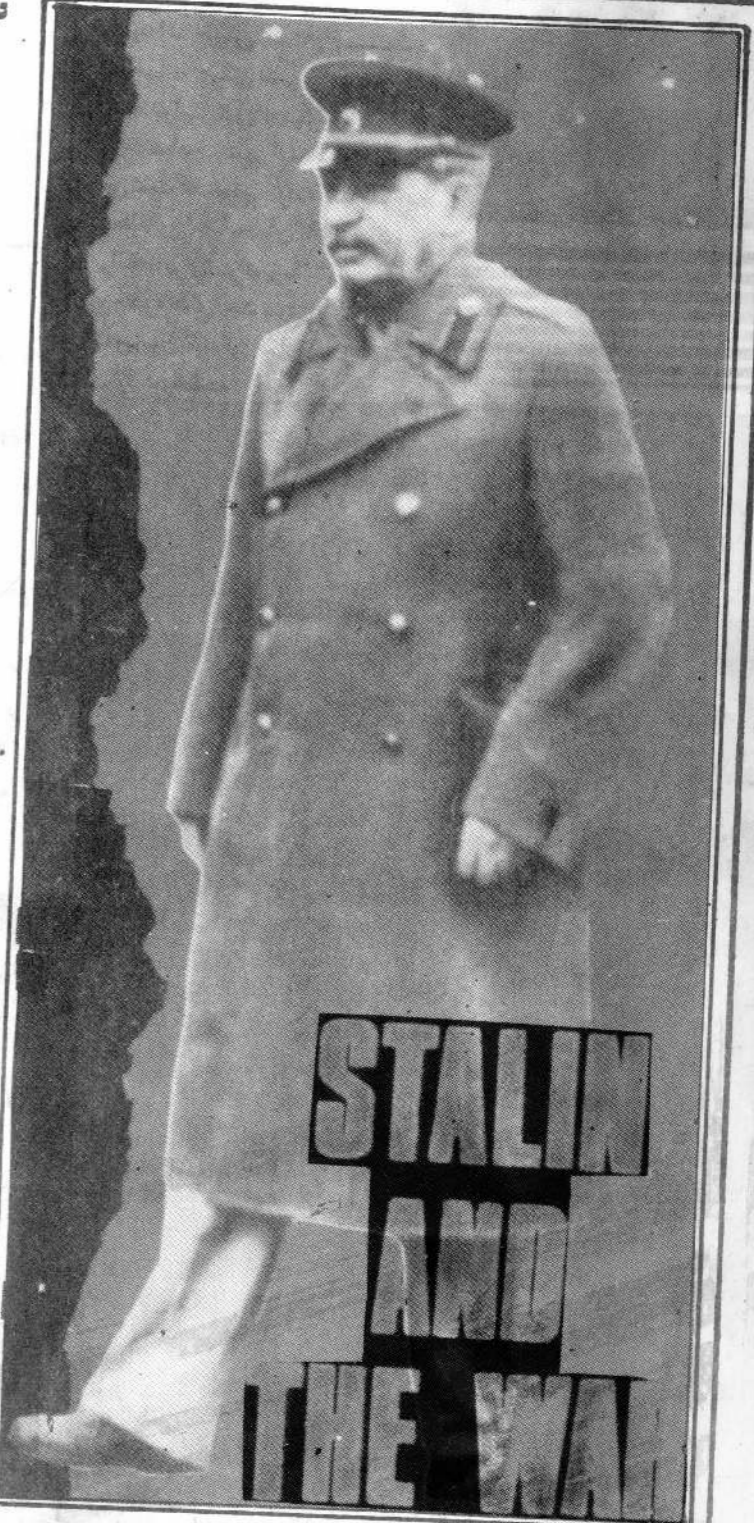
سوسیالیسمی که بصورت کمونیزم
قابل تا' مین است و تاجه حد
از راه اختلاف وظیفه‌ها و اختلاف
نحوه زندگی ناشی از آنهاست.
رسیدن به عدالت تنها از راه
کمیّت و محاسبه ممکن نیست. از این
گذشته، در حوزه اختلاف‌های
کیفی، عدالت وظیفه‌است.
کراه رسیدن به آن‌ها امکان ندارد.
سوسیالیسم در برابر فردگرایی
قد برافراخته است و از جامعه
در مقابل سودجویی فردی و خود
خواهی فرد و هوادوستی فردی
حمایت می‌کند. اگر این تقابل
جامعه و فرد، مطلق انگاشته
شود، حق فرد بکلی انکار می‌شود.
در حالیکه سوسیالیسم می‌خواهد
به همه افراد آدمی امکان بدهد
که به شخصیت خود تحقق
بخشند.
سوسیالیسم با سرمایه‌داری
(کاپیتالیسم) مخالف است



قلند اد کرد. قدرت شوروی، اداره
حزبی و اقتصادی روی اصول
و موازین وفاداری به رهبر
به پیش‌میرت و رشد می‌کند.
با ارائه شرح مختصر در باره
این مقاله به شرح چنین بنظر
خواهد آمد که ستایش شخصیت
ستالین بدون اندک مقاومت
بمیان آمد و راهش را به اساسی
باز کرد. این از واقعیت‌هاست که در
است. گارد سابق حزب که از
آزمون مبارزات شوروی و نهایتاً
مخفی موفقتان بدآمده و همیشه
سلطنت استبدادی تزارها گانه
مبارزه کرده بود، با تمام قدرت
علیه این پدیده ضد حزبی و ضد
ناجود می‌سازد. آیا این مسأله
بقیه در صفحه (۸۸)

سوتالین و دوران حزبی

ترجمه از مجله سوتالین



همینکه درباره پرستش
شخصیت ستالین حرف می‌زنیم
نه تنها ستایش بی حد و حصر
و منزلت معبود رساندن رهبری
را با قدرت مطلقه بیاد می‌آوریم
بلکه یاد می‌آوریم از ریفارماسیون روابط
اجتماعی، اقتصادی در یک کشور
سوسیالیستی و استقرار رژیم
با قدرت فردی که روی قدرت
مطلقه و عدم مراعات قانون استوار
بوده در ده‌ها مازنده می‌شود.
ستالین با احزاب است‌منشی
عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست
اتحاد شوروی تمام قدرت را در
دست خود گرفت. در واقعیت امر،
پست و انتخابی بود و طبق اصول
حزبی و موازین اخلاقی نظریات
اوپن‌مان منشی عمومی می‌توانست
مورد اعتراض و مناقشه واقع شود
ولی واقعیت امر چنان بود که
ستالین هیچ‌گونه اختلاف عقیده
را تحمل نمی‌کرد. ستالین
اختلافات و تناقضات کاملاً
طبیعی را که از شاخص‌های نظری
مشترک سرچشمه می‌گرفت،
نمی‌توانست ببیند و این افراد
را بوسیله مناقشه و منطق نه بلکه
از طریق فشار قدرت فردی از سر
راه خود دور ساخت.
ستالین بعد از احراز قدرت -
بزودی روش رهبری جمعی‌نشین
را کنار گذاشت و در مورد مسائل
مهم و مهم سیاسی، اقتصادی
و نظامی صرف شخص خود تصمیم
می‌گرفت. او خود را از حزب
و کمیته مرکزی آن بالاتر قرار داد،
از کنترل و نظارت آنها کارروزیست
و خود را رهبری از هرگونه انتقاد



وزارتگر ظاهر ایچ

نزد آفانی که عادت به نصور دارند تاکنون ۶ واقعه سرطان در افغانستان در تجربه یک دوکتور دیده شده است

چندی پیش آگاهی یافتیم که شخصی در اثر استفاده زیاد نصور، به مرض سرطان مبتلا شده است و در سوزیس ستوما تولوژی شفای آن میوند تحت معالجه قرار دارند.

جهت آگاهی خواننده گان گرامی دوکتور عبدالغفور قادی امر د بیمارستان ستوما تولوژی آن - شفاخانه، در این زمینه به پرسش های گزارشگر بخش علمی مجله پاسخ رایج نموده اند که با هم میخوانیم:

بومیانی چه اصلی، شما تشخیص گذارده اید که بیمارستان معاب سرطان است؟

تشخیص اینگونه واقعات

د شوارنیست، امراض و علائم مرض ونتیجه معاینات بتالوژی، تشخیص را وضع می کند.

چگونه میتوانید ثابت بسازید که علت بیماری سرطان نزد من سر شما، نصور بوده است؟

نخست باید عرض کنم که این اولین واقعه نیست که ما مشاهده میکنیم، در حدود ۲۶ واقعه وخیم و ۲۸ واقعه خفیف سرطان زبان، لب و بیړه را خودم دیده و حتی عملیات کرده ام.

ثانیاً باید خاطر نشان ساخت که در مرینان که سال مثلاً بالاتر از سن ۴۵ ساله که مدت دوام داروبه مقدار زیاد نصور کشیده باشند این مرض به وجود

می آید، مثلاً همین من بزرگعلی (عبدالله ولد منصور) که ۵۵ - ساله است، از مدت ۳۰ سال بدینسو عادت به نصور داشته روزانه بیش ۲-۳ قطسی را استفاده میکرد است.

لذا توضیح بفرمایید که نصور به چه ترتیب زمینه را برای تولید سرطان آماده می سازد؟

در ترکیب نصور علاوه بر مواد دیگر، دو جزء مهم یعنی چوبنفته و تیبیاکو شامل می باشد. این دو ماده نیکسوتیزابیت لعاب دهن را که در حدود (۱۶۷) است تغییر میدهد و زمینه را برای تکثیر میکروب ها مساعد میسازد و از جانی باعث تخریب و شایه ریده گی غشای مخاطی دهن می شود، همین شایه گی به مرور زمان زیاد شده سوزش و آلاخه مرگ حشرات مربوط را بار می آورد که در اثر استعمال مداوم و زیاد نصور، این وسیله مرضی بیترتیب کرده، شایه گی و زخم حاصل شده به خیانت تحول میکند و سرطان را به وجود می آورد.

نتیجه تدابیر این مریضان چگونه است؟

خودتان بهتر میدانید که سرطان - این مرض کشنده - تدابیر ندارد.

معالجه ما شاید چند ماهی بتواند حیات مریض را تمدید کند و پس:

بهر نصور دهنی است برای حیات انسانها؟

کاملاً همینطور است.

راه های جلوگیری و پزایش از این مرض خطرناک کدامهاست؟

بهرترین راه جلوگیری از

معاب شدن به مرض، همانا ترک نصور است. ثانی که عادت به نصور دارند نمی توانند آنرا ترک کنند، باید به خاطر نجات از سرطان طوری عمل نمایند که فاصله بین دو بار نصور انداختن را زیاد بسازند و هم حفظ الصحه دهن و دندان را مراعات کنند، یعنی هر بار که نصور شایه سف کردند، باید دهن و دندان را خوب بشویند و تا ۵ الی ۶ ساعت بعد نصور نگیرند.

یعنی روزانه از ۲ تا ۳ بار باید زیاد تر نصور نیندازند و هم آنرا مدت زیاد زیر زبان نگذارد نکند.

علاوه بر سرطان زبان و لب، چه امراض دیگر از نصور به وجود آمده میتواند؟

بلی، طوری که بیشتر گفتم در اثر استفاده این ماده مخرب که در ترکیب آن جونه شامل است تیزابیت لعاب دهن تغییر کرده میکروب ها در آنجا تکثیر میکند. بنا بر امراض گوناگون مثل التهاب بیړه، لث شدن دندان، افتییدن دندان، امراض عمومی از قبیل اذات فلیسی (میوکار دیت، اندو-کار دیت)، التهاب مفاصل التهاب معده، امراض گرده و اذات سیستم عصبی مرکزی و دماغ به وجود آمده میتواند.

آخرین سخن تان؟

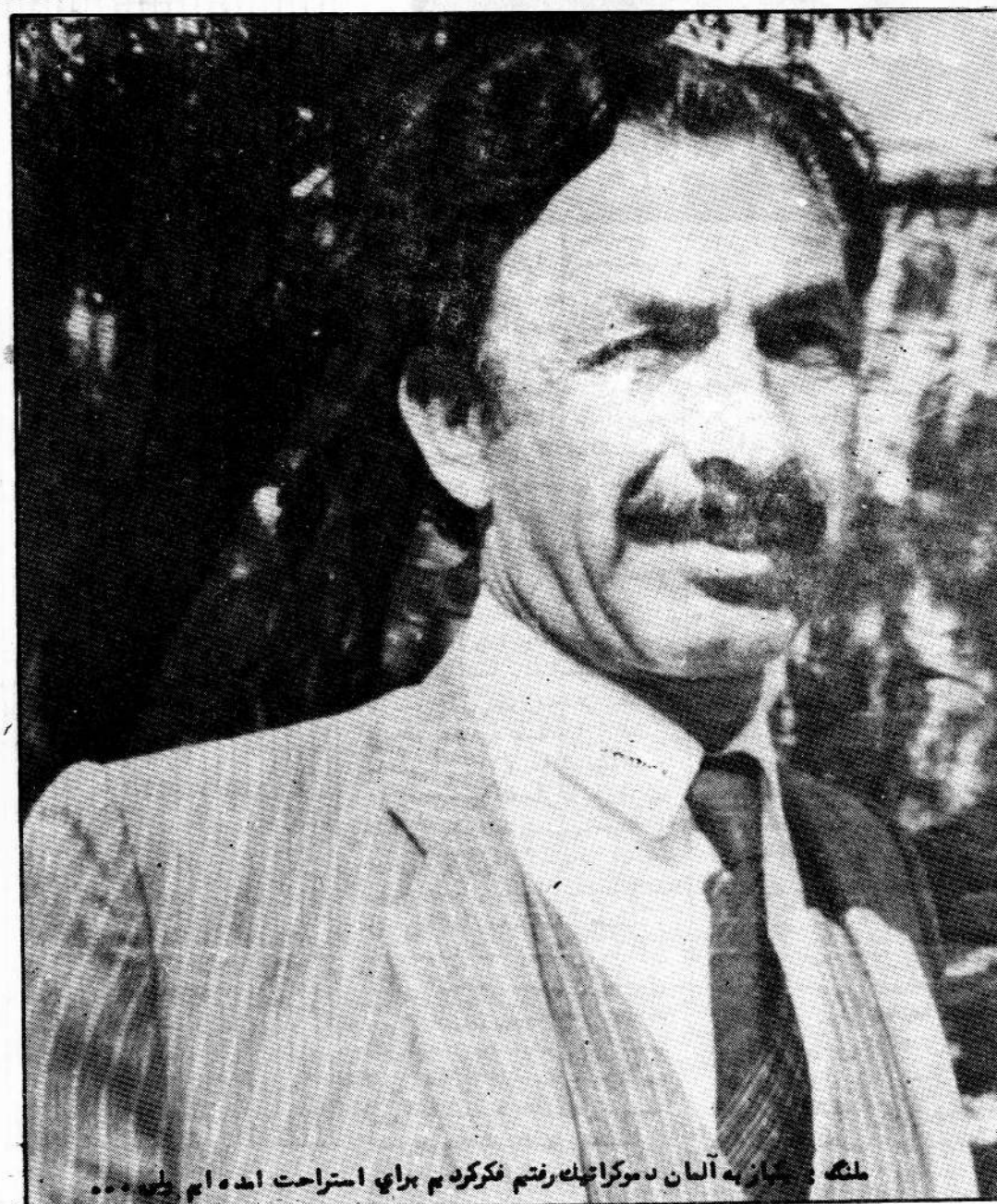
آخرین سخن اینست که انسانها باید به خاطر دوری از مرگ از نصور دوری کنند، زیرا زنده گی شیرین است و نباید به دست خود، این شیرینی را با تلخی نصور برای همیشه از بین برد و عزیزانی را در سوگ نشانند.



نصور سبب سرطان زبان گردید

سجده طرایی

افغانان



واين بزرگترین دستاورد هنري لم
محسوب ميشود ؟
- : ضمن کارهاي هنري
تان سفرهاي هم بخارج از کشور
نموده ايد يا خير ؟
- : بل من سفرهاي زيادي
در خارج از کشور براي اجرائي
کنسرت ها داشته ام. از جمله
به کشورهاييکه سفر نمودم هم با
اتحاد شوروي، چکوسلواکيا
المان دموکراتيک، سه چارماتيه
پاکستان، ايران، چين رانم گرفته
ميتوانم .
- جالب ترين وير خاطره
ترين سفرتان در کدام کشور جهان
بوده ؟
- جالب ترين سفر هنري لم
در سال ۱۳۰۹ به المان دموکراتيک
بوده که مادرين گروپ ۴ نفري
بدون دانستن اينکه در کدام
فستیوال موسيقي شرکت مي کنيم
بنام تفريح ويک ديدن از المان
هانم انگشور شدیم در آنجا بود که
دانستم هنرمندان افغانسي را
براي شرکت در فستیوال خواسته
اند وما بدون کدام آماده گی قبلي
خوب درخشيديم و زياد هم تشويق
شدیم که جالب ترين سفر
از جمله همین سفر بوده است .
اگرچه در هر کشور يک کنسرت
اجرا نمودم ام تا حدود معين تشويق
وتحسين شده ام . ولی در پايان
همين فستیوال لقب (پنجه طلايي)
بقيه در صفحه (۹۴)

ملنگ و همکاران به آلمان دموکراتيک رفتيم فکر کردیم براي استراحت آمده ام ولي ...

صاحبه کننده : پلدا

ملنگ نجرابی زیر بغلی نواز بی رقیب از کارهای هنری و خاطراتش قصه میکند

هنري ام به جز کاکام، رهنماي
دیگري نداستم ولی نواختن زیر
بغلی را صرف در محافل فامیلی
و شخصی خود ما وقتیکه کاکام
می نواخت ومن هنوز طفل خورده
سال بودم با حیرت به
انگستان اود تفریح شده و سرانجام
توانستم روزی زیر بغلی بنوازم .
- بزرگترین دست آورد
هنري تان چه بوده است ؟
- بهترین دستاورد
هنري ام عبارت از: آموختن
هلر، هنرمورد نظم برای شاگردانم
میشود .
یعنی خوشبختانه توانستم
در مدت کارهاي هنري ام شا -
گردانی داشته باشم . از جمله
غلام محمد بسم رانم گرفته
میتوانم .
جای خوشبختی است اینکه
مدت سه سال به این طرف
من در لیسه موزیک تدریس میکنم

هزاران هزار گل دست رنگین
وزیبا که سرایش را صیبا نه
در بر داشت برهاند . . .
در پايان همان فستیوال
بود که زیر بغلی نواز با استعداد
وی مثال افغانی با انتخاب
لقب " پنجه طلايي " را که مردم
نثارش نمودند کسب نمود .
واما ملنگ کیست ؟ چه رمزي در -
انگستان هنر آفرینش نهفته
است که این همه شور و آفرینش و -
دلها را گرم کند میکند ؟ با پس
برش ها به محل کارش رفتیم
**
از آنجاییکه من آگاهی دارم
شما نواختن زیر بغلی را از کاکام
تان محمد اکرام خان در فامیل
اموخته اید ، ایابه غیر از آنها
رهنمائی کسی دیگري شعل راه
هنر تان بوده یا خير ؟
- خیر من در زمینه کارهاي

سکوت فضاي تالار را که
در آن ۵۰۰۰ بیننده ام از بیسر
وجوان و کودک منتظر آغاز
کنسرت بودند ، صیبا نه در سر
گرفته بود .
بعد از اعلام آغاز کنسرت
بوسیله اتانم زنها ی المانی
ملنگ با سر انگستان سحرآمیزش
(زیر بغلی) را به نوازش در
آورد . چنانکه دیوارهاي سنگی
تالار به لرزه افتاد و هیچان
وصف ناید بوی بیننده ها را گرفت .
صدای زیر بغلی که با پنجه هاي
ملنگ چون ارکستري روان هزاران
تن را تسخیر کرده بود ، در فضاي
تالار می پیچید و باک زدنها
همراهی میشد . ۵۰۰۰ نفر
به باخاسته بودند و کف می زدند
و شور بر می آوردند و هنرمند
عزیز افغانی را برای ادامه کنسرت
دعوت می نمودند . اما ملنگ دیگر
قادر نبود که خودش را از میانه

هنرمندی که ۱۳
طفل دارد، دوبار
عدوسی ننموده و صد
ها شاگرد در دست
خارج کرده و بیرون

پوي نېغی ترلاسه کول او د شهوتواضا نه وه . داسی تصور کولای نه شی چی په لاتینه امریکای چی د خلکو خیال مونتمار تراوند لاس دی په یوه اروپایی هنرمند ه کی خه جاد و او شاعرانه احساسات پراته وي . د هغو په نظر یوه فرانسوي بنهه یخنی پخبله پارسی اسپانوی بنهه یخنی لویل یا فرناطه د لمرهولو د بنسټکی د ملخو ا پتگاری د اول توضیحات زویز د خلکو له پاره د پیر تب جن روانی محرکات دی چی یونگی بدن یی په خپلومان بود لونه کوي .

سه نیمه شپه وه چی د ۲۱۲ نمبرکت ور ونکی چی د شبی کالیسی یی افوستی وو . او د تکنونود خولی شاته یی یی له شگه فرهرای مستی وه اعلان کسه .

ور ونکی ته د تولومتری خکی شوي . هینو چی چی کړی چی ورو . نکی مخکی له دی چی د پردی شاته د چیه لیتوسره ولاړ شی باید د مستی پرځ و د ریزي چی تول یی ووی .

چا عوایب ورته کړ اوله انتظاره پک سکوت پری حا کړ وو .

یوه تماشاگر چی گڼه یی ور ونکی ته د یوه نژدی وه په خنکلی یی خپیل گاروندي چی په ۲۱۲ چوکی ناست وو . ووا هه او پزوریسی له هماغه پورته کړ .

ولاړ شوي سر یی د پیر قوی او په رنگه تور پوستی ور لکه د ((اپنوس . د لری توت)) داسی و . د جنوی امریکا لومړی یو فاتحانود د ده په شمیر کسان ((توره گناه)) بلله او نن یی زری نېغی هم په دی ناهه یا دی . تور پوستی په ارامی له هماغه پورته شو . او په پیر مانت او ملنق وسره یی چی د تور پوستو هانگر نه ده د فرورنه پکه خندا پسې په شونډو وه او د جمعیت د ملنقو و د کور خپروته یی عوایب ور کسا وه قهدا . په سر ه سینه یی په بکس کی خپلی تکت ولتلو او بیای پیدا کړ شمیري اوتوی توی یی کړ او د هغه توی یی هوا ته د جمعیت پر سر ویند لسی .

د اکار د بخت او طالعود کارد نه منلو بنکاره او خرگنده نینه ده . خلکو باورنه کاوه چی هغه به د اسپانیاد پیرو بنکو گلونو په سینسه یخنی چیه لیتویاندي لاس وهلی وي .

خو هغه به خپلو مترگواوسر سره خپل عزم بیا تاکید کړ خو خرگنده وه چی له خپلی کرکی او خنگان خخه یی خوند اخستو .

د تولو بند یی نژاد ونو کرکی او د هغه د پلرونو تولو رنخونواو محرو . میشتونو چی د گمپو په پتیرکی سر یی له دنیا تللی وو . د هغه په تن او وجود کی لمبی وهلی .

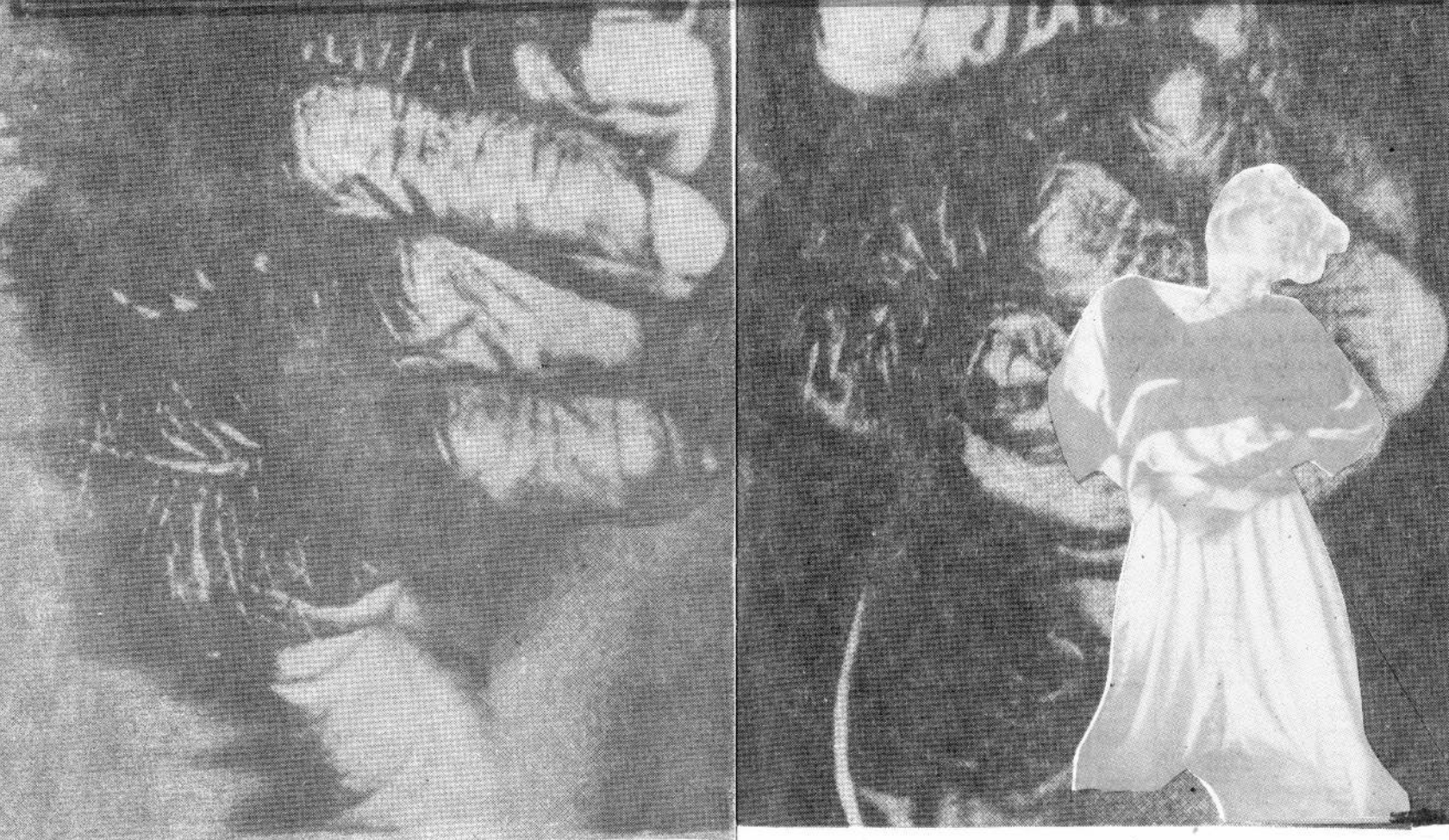
په داسی حال کی چی تول سپین پوستی سر ونه چی په خیال شوق یی لیدل نفره یی تری کاوه د پوراوند له اور د هغه په توره اوسکو وپه ورته خبره کی لمبی کولی . وروسته په هماغه ډول چی چیه لیتولای . په ملا ایسی و یوه اسپانیایی په تول قهرا و غضب شوم او کرکی سر ه د هغه په لور ت وکړ . خو تور پوستی خپلی اوزی پورته وهورمولسی او په باور او هانته په ارزنسه قاپلید وسره یی پریکړه وکړه چی لسه هغه نند ارحای نه ووی .

خو د چیه لیتوا شاری ته اړه نه وه . تولو تماشا چیانود تور پوستی په لور پرتل راوړ . او هغه یی د سختو لغتو اوسوگانولانه ی ونه . چی هغه گویاد اسپانیایی نه غواړی دانه لاس له فرایزوخ اړ وي او . هغه کوچنی کوي .

یی محکمې اهدام . چا باورنه کاوه ان په متحد ه ایالاتو کی نابلد و . کسانو هلته هم هینکله تور پوستی په دی جنم چی په یوه سپین پوستی مېرمن له تیری کولو ډډه کوي سزا ورکوي .

خونم مات وروسته د هینکند ن په حال کی سر یی یی روضتو ته وروړ . چیه لیتوله پاره قرهه کشی یی و غنډوله او د نوموړی نند اړی نبود لو د هماغی د نیانی په بنود لوسره تاسوته نور حسته نه درکړم .

د بخت ازمويلو پوکت



ایا د اکیسه مود مخه هم ازیږدی ده . معمه نه ده . بیایه یی هم وواچم بکه یواخلاتی تکی ته یابنه ده . وواچم یوه روانی حالت ته گوته نېول دی .

یوه نخا گره چی چیه لیتوی بلله پنخلس کاله د مخه د یوه بېنکلی نخا گره وه . خود ماد رید د نیاره د ود چی د بنحو په باب د ترکانسو په خبره ذوق لری یعنی جافه او جمنه بنهه خوښه وي . چیه لیتو د مد پچی د اثرونوس ته ورته وه نه د میلو د اثر ته . یعنی د ملاند ازیم یی د ری منډه او پولس انچه وه .

په یاد به موی چی چیه لیتو او مبارا خرنگه ونخیده .

مخ به یی آسان ته و او د پینو د گوتو په خرکو په نخیده او خلک به له معایه رابورته کیدل . شوره یی کاوه چی هغه یواریا ووی او . هغی به هم د برنستی په خیر چی له گناهونو په ډک نیارباندي را نازله شوې وي یوازی د یوی شمیی له پاره به یی خان بوده که د رومیای چیه لیتو نخا مونه وي لیدلی . نود وچو سیمو په مینه نه بو هیږی چی خه رنگه وي د هغی د رومیای نخا یو ول غریزي لویه وه چی د لیدونکو شعوت به یی لمسول اویایه یی هغوی د شهوتوسه پنجوکی همداسی بر بنودل . د ایرانی بتگانو په خیر به چور لیده چی د اور سره لوی کوي . خو هینکله نه سوزی .

چیه لیتو په لوید مخ هند کی یعنی هغه عای کی چی د اکیسه په پینه شوه نخا زده کړه . د ((خیتی)) نخا د بوروازانو یو ډول خپل منغی ننداری ته ورته وه . چیه لیتوله دغه حرکت سره خپل خان . تاوه وله او د تیونو غورمخول زیاتول . تیونه یی د پرنکلی بر بنیدل . تا په ویل چی له هغو بنگلی جام جوړ شی پایوه جوړه کورتوته ورته وي چی د لاس را کنبلو او نوازش وړ وي . په دغه نخا کی د هغی شوخ اویی خوند ه شال . د تیونو نخا خو هیند نه تعقیبوله اویایه به په یوه لنډه خونه هیرید ونکی شیبه کی پری خواته فورجیده .

کله چی سر یی د چیه لیتو په باب خبری کوي له معانه یی خانه . شی او د دی تعجب نه کوي . بکه چی په توله نری کی داسی بنغی نه پیدا کړی چی نارینه له هغه ښه وپزی .

یوخت چی کویاکی له یو عا په بل ته تلله په یوه ننداره دی یی سر ونه په داسی ډول یی خوده کړه چی د هغی سره د ناستی له پاره یی پیچه واچوله د اکار د پیر عجیب بر بنیده . نه په لاتینه امریکا کی چی هر خه بخت او طالعوته سپارو . ان د یوی زړه ور ونکی بنغی نېول .

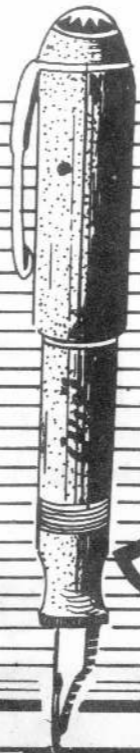
یو وار د شاتوا وگینو په دغه لیری جزیره کی یوه شپه نندارجیا نو د دی له پاره چی له ننداری وروسته چیه لیتوله معانه سره پوستی د ننداری د تکت په رسیده یی د بخت ازمویلو پوکت هم ترلاسه کړ . خو البته د نندارجیا نو خه یوازی بوتن ور ونکی گڼل کیده . تول نندار . چیان چی د تکت بلور لوکر کی ته ولاړ او هر یوی د ون ژوان ته ورته وه چی خپل احتمالی رقیب ته چی ورسره په خنک کی ولاړ وواړسو تکت د پرنیکمرنه کسانو حق وواخیسته په کرکه یی کتل .

ان چیه لیتو هم کله چی شپه شوه لږ خه حیوانه او اوتره وهیجان وهلو کسانو د هغی له ننداری پرته بل هیڅ شی ته نه کتل خود هغی په سترگوکی یوازی باکی او معصومیت لیدل کیده . تولود ننداری په

وخت کی د خپل شورا احساس او بیلابیلو اوازونو په ترڅ کی چیه لیتو غوښتله کله چی د هغی نخاه پای ته ورسیده . بیا چا د هغی د پروگرام د زیاتولو یا نخاه کولو غوښتنه ونه کړه . تول په چټکی سره د بخت ازمویلو کار وروپه حقیقت کی هملته د سنیج بر سر د بخت ازمویلو عادی کار هم پای ته ورسیده .

د بخت ازمویلو تکتونه یی په یوه خولی کی واچول . او د نندارتون د مد پرد قرهه کشی ناظرو . چی په الوتی رنگ او خرابو اعضا یو ولاړ و بکه که د یوه لږه بد گمانی پری شوي وږی چی گویا چل کوي . نو سزای لیده او هینج جاد ا تکل نه کاوه چی اخره د دی کارغا قبت خه وي په داسی حال کی چی له شهوتولیبونی اویی بیژوانه کسانو یوازی په یوی بنغی سترگی بنغی کړی دی . باوروکی چی هدف د

مرزاقلم چیست؟



مرزاقلم



مصاحبه با

امان اشکریز

بانام امان اشکریز همه ما آشناستیم و اگر کسی میگوید - اورا نمیشناسد، وقتی از (مرزاقلم) یاد میکنم حتماً بالبخند میگوید: «میشناسمش!»

مرزاقلم هنرمندی که محبوب همه خانواده ها در کابل و در ولایات است، زیاد تر کارهای هنری این وقف اهدا و اجتماعی شده است. در اثر تقاضای علاتمندانش صاحبی را با او ترتیب داده ام که اینک برای خواننده گان ارایه می شود. از پیشینه هنری اش میسریم:

- ۲۵ سال قبل از امروز باراد یسو افغانستان همکاری را آغاز نمود تا بحیث معاون پرود یوسر برنامه اطفال وظیفه اجرا نمودم. وقصه هلی را که مرحوم مهدی ظفر و مهدی پناگویی

و مرحوم عبد الرحمن بینامی نوشتند به اطفال باز میگویم. البته در آن زمان قصه گویی اطفال در کرکتر (کاکا - منجانی) فعالیت میکرد، سپس مدت ده سال با میمونه غزال، - محبوبه جباری، زینت و فریده شایان در کرکترهای ((نجیب)) و ((نسرین)) دیالوگهای صبحانه برنامه کورنی ژوند را که شنوندگان زیادی داشت و از ویژه گی های رهنمودی و قابل قبول برای خانواده ها و فامیل هابر خوردن بودند اجراء کردم. بعد از در کرکتر ((مرزاقلم)) که اوج کار هنری ام بود، برضد کاغذ پرانی های اداری به فعالیت پرداختم و در سال ۱۳۵۶ بحیث متصدی برنامه ((راد یوسد ای سردم)) مدت دو سال کار کردم در نشرات (وطن غیر) در کرکتر (میرزا کاکا).

به تشیل پارچه های دیالوگ پرداخته، از سال ۱۳۶۰ ابد یوسو بحیث رئیس برنامه های نشرات نظامی راد یوتلوویزیون و سینما تو گرانی، مامور رسمی وزارت اطلاعات و کلتور میباشم. تلاحال مجموعه ۲۱ سفر به خارج کشور نموده ام. طی این مدتیکه گفتم تا همین دو سه سال قبل همیشه بعد از امور



دیگر نیز باراد یوهمکاری داشته ام.

بعد از فراغت از دارالمعلمین عالی کابل، از سال ۱۳۴۹ تا سال ۱۳۵۸ معلم ادبیات بودم. بعد از آن امر شهرک جوانان و مسوول شعبه فرهنگ کمیته مرکزی سن ۱۰ ج ۱۰.

- محترم اشکریز! مامعتقدیم که شما بعد از آمدن در قالب کرکتریک بوروکرات اداری (وقتیکه مرزاقلم شدید) خوب درخشیدید و زیاد استقبال شدید.

آسیا تأیید میکنید که این دوره دوره بود که شما از طرف خانواده هان بنم ((امان اشکریز)) بلکه بنم ((مرزاقلم)) زیاد تشویق شدید و آیا در این جریان سمت اصلی هنری خود را یافتید، که در بیان و تشیل شما اثر گذارده بوده باشند؟

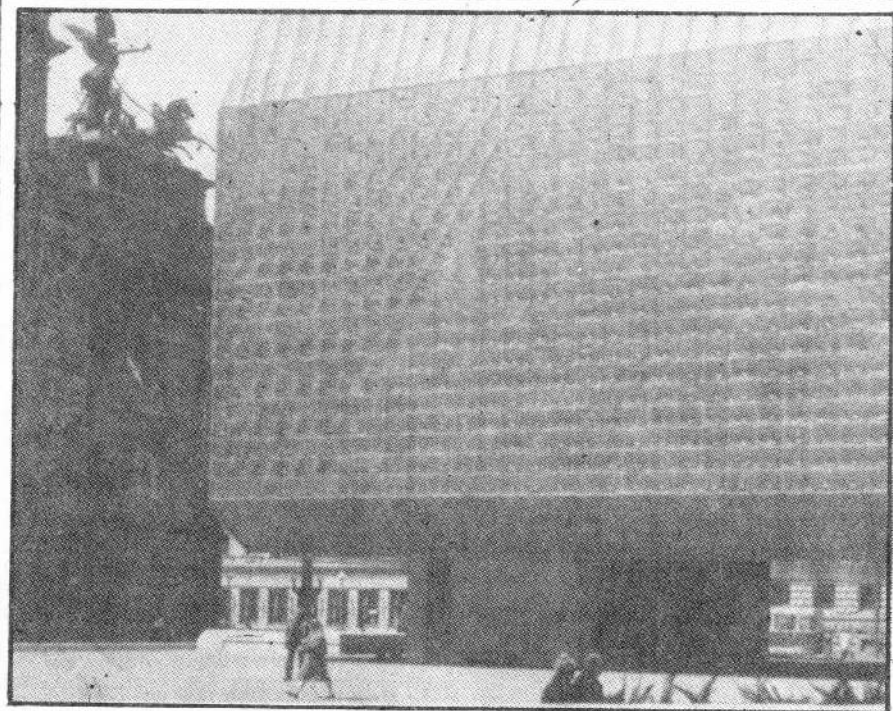
- بلی من این دوره را دوره اوج هنری ام میدانم. تا سال ۱۳۵۵ یکمدهاد پارچه های ((مرزاقلم)) را ثبت نوار های راد یو کردم.

خانواده ها پنجشنبه ها بعد از جمعه ها برنامه رامسی شنیدند.

وقتیکه در روزهای پنجشنبه بعد از ظهر پارچه های مرزاقلم بقیه در صفحه (۱۶۶)

۲۵ سال قبل همکاری را باراد یو آغاز نمود. اولاد کرکتر «کاکا منجانی»، بعد از چهره «مرزاقلم»، و بالاخره «مرزا کاکا»، و اما بعد از آن...

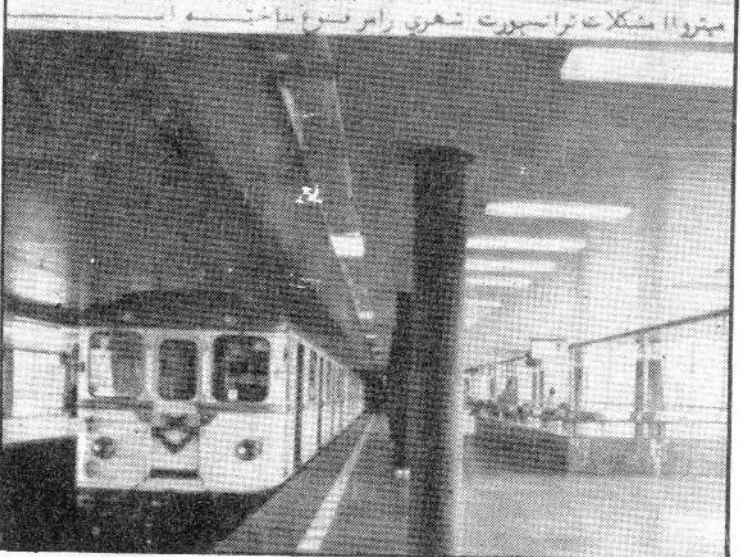
یادداشت‌هایی از سفر چکوسلواکیا



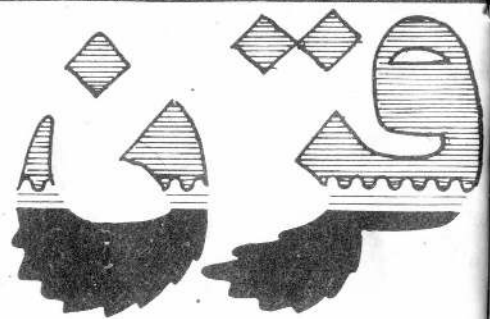
براه طلایی، (غزل آفرینش دست انسان است). شهر از نفس‌های سحر جان می‌گیرد و وقتی که شب فرامیرسد می‌بنداری که ستاره‌ها را مهمانی دارند.
چقدر، چقدر ستاره‌ها که شبانگه پیرا که را طلایی تری سازند.



هرخانه باقی است که از نظر گله‌ها و درختان مشبوع است. هر جاده شهری است در دل شهر که بازیاترین گل طبیعت؟ انسان، رنگین است. تماشای انسان‌های شاد در کنار هم وقتی که عاشقانه اند، وقتی که مهربانی را تا نهایت در قلب گرم خود دارند و وقتی که اهنگ صدایشان نیز مهربان است، وقتی که برای کار عجله دارند، وقتی که برای خدمت همدیگر صمیمیت دارند، وقتی که کسی میگردانند، انسان را آفسون میسازد و در دل صمیمیت بزرگی نقش می‌بندد، چنانکه از روی کتی همیشه این دیدار شهر طلایی را چون خاطره‌ی باخود داشته باشی، و همیشه در آن باشی.



شب است، فقط چند ساعت پیش از میدان هوایی به هتل "انترنشنل" آمده‌ام. خواب نمی‌آید، شهر هیچکس را بخواب نمی‌خواند، شهر بی‌سدار است. من نیز جاده‌های سنگ فرش راهبوری کشم تا ستیشن (میترو) میرم، میترو مثل باد تند پسااز-تونل فرامیرسد و در دل زمین تانفس شهر نفس می‌کشد.
در ایستگاه موزیم که قلب شهر است، پیاده میگردم، موزیم شهر در شب نور باران است، اینجا افتخارات تاریخی مردم جاودان شده. در برابر عمارت بسیار بلند و بزرگ موزیم قامت سنگین مرد اسپ سوار زانوزده است. این نماد سمبولیک استواری، آزاده‌گی و سرفرازی است که هر نماسل چک و سلواک در باره آن میدانند و می‌بالند.
بقیه در صفحه (۲۲)



روز در جستجوی چندان

آصف معروف

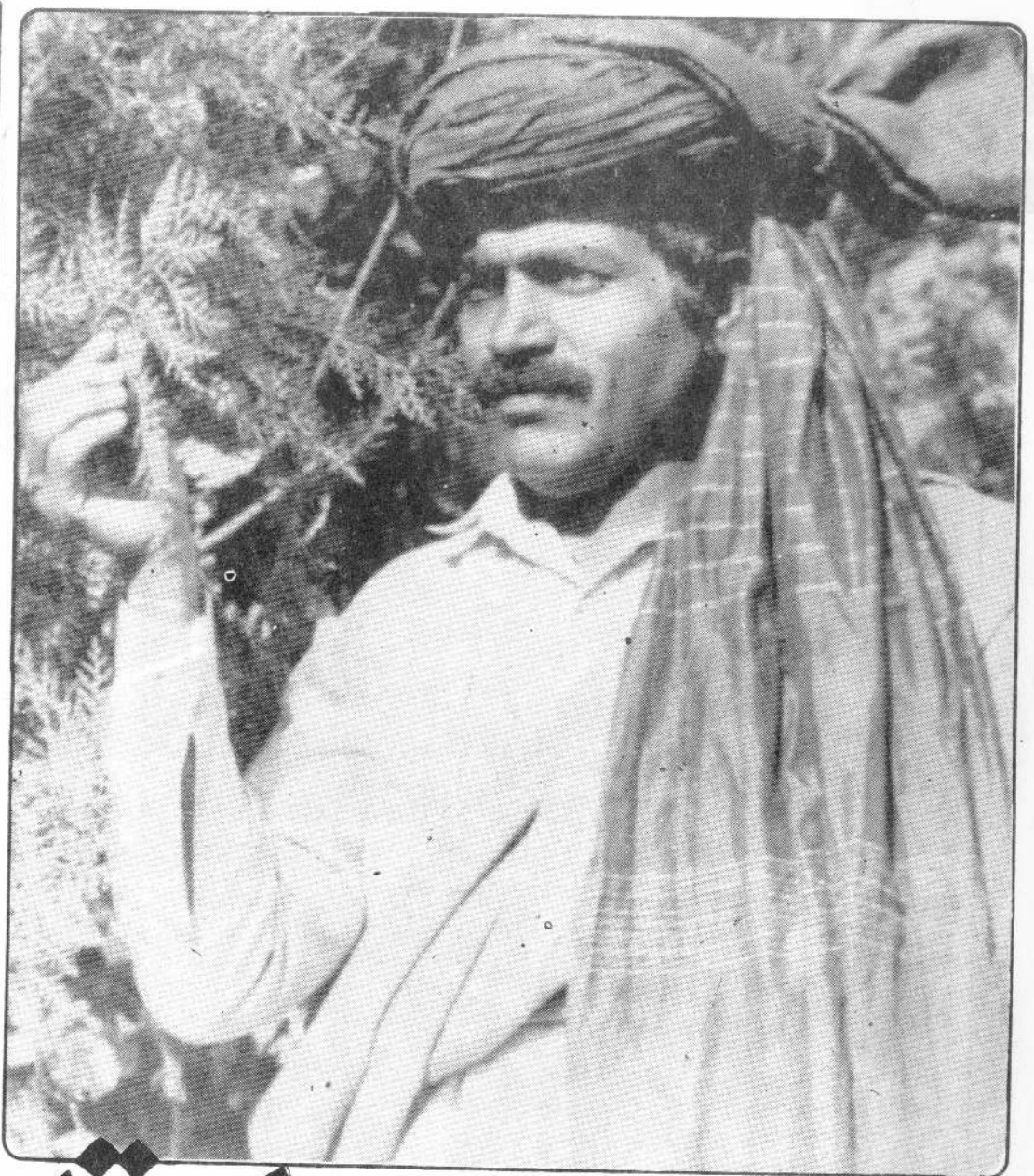


ایستاده از شهر پراگ در رنگ کرانست

مرکه کونکې: د لاسم

عبداللہ مقری د کلیوالی موسیقی په باب اندیښمن دی

په طالبی کی می له سندرو ویلو سره مینه پیدا شوه



د شپې اته بجې کیدونکی د یو د واده محفل مخ په ختمیدو دی. میلانه کورته د تڼک بند ویست کوي. د بلازایسه هویل کی د سند زغاري په خور غز کی مسته سندره ((هسی همزولوته ژپړي د واده شپه یی ده)) انگازي کوي. د یو سندري سره محفل پای ته رسيزي. خو کله چی سندره مخ په ختمید وشوه. زوم ستیو ته راخی او د میکروفون ترشا د ریزې او وایی ((که د سندره دوه واري ونه وایی په الله می د یو قسم وي که ترسهاره د هویل خخه د با ندی ووم))

اود اوارغوار و د همدی سندري سند زغاري سره چی د پښتنی تڼک ټکور تکر او پیژندل شوي خیره ده او تاسی به هم حتما پیژندلی وي. مرکه وکر و د هغه دفتر ته ورخو. د تل په شان یی

همزی همز ولو ته ژپړی

د واده شپه کی د

اده جاسی افسوس او په خندا. شپې د خونتو سره به پیر. صمیمیت خبرې کوي. داهر یو د واده په هکله غز پیزی او د عبداللہ مقری خخه غوار ی چی د دوی د واده محفلونه پخپل خور غز اوستو سند روتاو ده کړي. کله چی هغوي خی ده ته د مرگې بلنه وکر چی په خونسی سره یی منی او په مرکه پیل کوو:

تاسی له هر یو تن سره واده ته د ورنگه ورغ مشخصه کړه ولسی د حق الزحمی په هکله تاسی هیخ هم ونه ویل. په خندا سره وایی: کله چی پیوسند زغاري د خیل غز مینه وان پیدا کړی او زپړونکی بخای ونیسی او د هغه هنر خلك ومنی او بیاخون هیله ولری چی د یو د هغوي په خونسی کی گلون وکر ی نویدی وخت کی هنرمند ته ضرورده چی برته د پیسود مقدار په نظر کی نیولو سره د خلکو هیله ترسره کړی او یخنی وخت باید پرتسه د بیسویا هم په یو یو عادی تحفی قناعت وکر ی. ما د دوه سوو کرشو خخه زیات برته د حق الزحمی له اخیستلو خخه د خلکو په خونسی کی گلون کړی چی یخنی وخت صرف د ((تشکر)) کلمی سره او یخنی وخت د یو یو عادی تحفی سره بیرته کورته ستون شوي م. د د یو جملی خخه به زه تاسی ته د یو واده قصه وکر م یو ده د مخه یونفرخوخو واری راغی چی باید د هغه د واده د محفل سندره غاري اوسم. واده یی په کورکی و. سره له د یو چی مایو خه نسور م صرفیت په هماغه وخت کی درلو د خوبیا هم ورسره می ومنله. د سهار د نهمیو خخه مو تر دوه بجو پوری کسرت وکر. واده ختم شو. میلنولناوي او زوم سره خدای

زه یی کلک په غمز کی ونیولم. د موسیقی تر پید ته موخه د ول گام کښینود؟

زما پلار پولوي و او فونستلیسی چی زه باید د یو تعلیم وکر م. کوچنی والی خخه یی زه مسجد (جومات) ته بیارولم اود یخنی کتابونه به یی راپاند ی لوستل.

د کلیوبه جوما غونکی طالبان اوسیز ی. او هر وخت چی د طا لبانو زپړه و غوار ی میله جوړ و ی اود منگی او کاسوسره سندری وایی چی مابه هم د سندرونه ویلوکی فعاله ونه اخیسته اود هماغه وخت خخه می د سندرونه ویلو سره مینه پیدا شوه. خود پنخو کالو رابد پخواه می سندرونه ویلو ته

پامانی کوله. پدی وخت کی اشپز راضی او زوم ته یی وویل زما بیسی چی (۱۳۰۰) افغانی کښی راکسره هغه ورته وروشاننی وویل ((اوس ما سره بیسی نشته. سباته به یی هر کرم)) خواشیزونه منله او بیسی بیسی و غونتی. کله چی د اصحنه ما ولیده اشپز ته می وروغز کړ او (۱۳۰۰) روس می وکر ی. بیا زه ناروی اوزوم ته ورنز د یو شوم اود واده مبارکی می وکر. او ورته می وویل ((ما و یخنی چی ستاسی واده ته می گلان ندی راوړ ی و زما دا سندری د خیل واده تحفه وگی او تاسی ته د خونسی نه پک شریک ژوند غوار م)) چی پدی وخت کی د زوم سترگی د اوتکو پکی شوي او



داسی وجه کلکه ملا تر لی ده او د راد یوتلویزیون سره می همکاري پیل کړ یه. چی تراوسه به تقریباً (۷۰) سندری په رادیو او (۴۰) سندری په تلویزیون کی لسم.

تاسی خپلوسندرونه د کومشله مرانو شمرونه او کوم ډول شعرو خونبوی چی

هغه شعر چی په ساده ژبه اود خلکو د ژوند واقعیتونه او دردونه پکی منعکس شوي وي زما خونبوی. مابه خپلو سندرونکی د لایق صاحب، باجری، گل باچا الفت، افترا صاحب اود یخنیو نورو شاعرانو شمرونه ویلی دي. پخپله هم کله کله د یخنیو احساس اود رد تر اغیزی لاندی شعر جوړوم. لکه یوه ورغ هد یو یی ته تللی م هلته در ی بنعی اود ری غلور سر بیری ماشومان یو قبر ته رافلل. بنه یو په ژر الاس پوری کړ او یو ی بنعی چی د ژوند ناخوالو ورته بڼه ژپړه او سترگی مر اوی کړ یو یی په سر خاوری یاد ولن او همدایی وویل چی تاخوبه د جمعی په ورغ ما شومان سیل اوساعتیری ته بیول. او همیشه د یو هغوي تازول. زه اوس بچوته خه حو اب ووايم. او پدی کی ماشومانو هم د ((بابا بابا)) ویلو سره په نارو اوتو اپیل وکر. د د یو غمجنی صحنی لیدلو زما په احساساتو یو اغیزه وکر. پداسی حال کی چی زما د سترگو اونکی بهیدلی قلم او کاغذ می را واخیست اود اشعر ((بابا بابا)) ناری وهی تارانه غوار ی. د شعید ماشومان ژار ی)) می ولیکه.

کله چی مقری صاحب خبره دی بخای ته راوړسوله په سترگوکی یی اونکی تاروی راتاوی شوي. ما ژر د شب د لکر اویله پوښتنه می دل پاتی په (۶۲) مخ

آیا

مردان

باید

تجسس کنند

مترجم: ستانه

اگر موضوع تبدیل جنسیت مورد علاقه
تان است این گزارش را بخوانید!

بطنی مرد و تلقیح تخم ماده به او
شده درین رحم زامورد بحث
قرار داده است.
متخصصین طبی در مورد
این پیشنهاد هیچ احساساتی
ارزیابی های گوناگونی بعمل آورده
مجله شترن العمان عرب مقاله
ای راتحت عنوان ((آیا مردان باید
کودگانی بدنیا بیاورند)) به
نشر برسد . درین مقاله امکان
تعویض رحم در داخل جوف



آپارهای های یاد رشدن او بحقیقت
خواهد بیوست . متاسفانه با روی
ممنوعی همچگونه تعیینی بعد نیال
ند آرد .

با روی مصنوعی تخم ماده در
داخل تیوب آزمایشی

نشوند؟

این دوگانگی هاد را فوش پروفسور
لیونوف زنده گی شانوار در داخل
تیوب آزمایشی آغاز کردند .

آورده شود که در عمل بعضی تبدیل
گردد .
در واقعیت امر، این یگانگی
راه حل برایم است . از نقطه
نظر آمیند و کرا نیولوژی ، ارگانیزم
مرد نسبت به ارگانیزم زن خیلی ها
مقاوت است که بدین ترتیب
جنین قادر به رشد ونمو عادی
در یک محیط غیر طبیعی از نقطه
نظر کیمیای حیاتی نخواهد بود .
خون زن و مرد مخلوط هرمونهایی
جنسی ((مخالف)) عمدتاً تیمتو
سترون و استرواد یول می باشد .
توازن این هرمون ها مسلماً در
مردان بطرف هرمون جنسی
مردانه و در زنان بسوی
هرمون جنسی زنانه کشانده
میشود . علت اینکه چرا مرد را برای

اند زیرا این پیشنهاد نه تنها
مشکلات طبی را در بر داشت
بلکه برایم های اخلاقی و روانی
رانیز بد نیال دارد .
بعقیده من ، زن و مرد باید
کاملاً خود را متکی به قوانین
طبیعت بیندازند . گرچه بعنوان
یک دانشمند ، میتوان اظهار
نظر کرد که جراحی ، کیمیای حیاتی
طب داشته جنین شناسی نه
در آینده های خیلی دور قادر
خواهند شد جنین انسانی را
در خارج از محیط طبیعی آن رشد
دهند که ممکنست این محیط
حتی جوف بطنی مرد باشد ولی کاملاً
مخالف عقاید عمومی ، این کار
مستلزم است تا مرد به طریقه ای در

سه لحظه در سه تصویر



جنین (یلاستا) بازی میکند و این عضو خاصیت که بعضاً به میانجی روابطه میان ارگانیزم مادر و سیستم های کاملاً معلق بیولوژیکی جنین در حال رشد عمل میکند. در طول نه ماه آستانه این روابط بصورت دینامیک یا بالقوه تغییر می یابد. در چند سال آینده هم امکان آن میسر نخواهد بود تا چنین يك ساختمان معلق و پیچیده ای را بوجود آورد که دارای ارتباطات مستقیم و رجعت پذیر باشد.

هرگاه شوهر عقم باشد طب امروزی تا يك حد و دمعیین می تواند زن و شوهری را که امکان کند. بعضاً در چنین وقایعی می توان با مداخله جراحی یا - تدای هورمونی به آنان یاری رساند. در حالت عقامت مطلق یگانه پاسخ القاح اهدا شده مصنوعی است. در نتیجه، کودکی که در چنین يك خانواده بدنیاً می آید از نگاه ((ارتباط خونی)) صرف با مادر وجه مشترک دارد که در جریان رشد ونموی کودک - موجب ایجاد يك سلسله برابلم های روانی، اجتماعی و قانونی خواهد گردید. ولی تجربه نشان می دهد که در چنین موارد (کمک های طبی) اکثریت همچو همسران با برابلم های غیر قابل حل روانی و اخلاقی مواجه نمیشوند. طب امروزی به زنان و شوهران بی کودک بیشتر از این کمک کرده نمیتواند.

- در واقعیت امر، بیولوژیستها نظریه ((تکوین خودی)) را به بازی میگیرند. هرگاه تخمه ماده تحت تاثیرات مشخص فیزیکی - کیمیاوی قرار گیرد، در مطابقت خودش - با محیط عمل میکند و با گذشت زمان به يك ارگانیزم جدید تبدیل میشود. همچو ((آبستن)) بدون یازوی آزادی تجربه درد و جنسه ها، خزندگان و برندگان حاصل شده است ولی تا امروز در باره همچو وقایع در دست اندازان هیچ بقیه در صفحه (۹۵)

ناشی از التهاب لوله های رحمی ممکنست موجب بسته شدن آنها گردد. بعد در حالت آستانه خارج رحمی زن معمولاً لوله های رحمی را زدنست میدهند و علت اینکه چرا در واقع حمل خارج رحمی را به نازائی غیر قابل معالجه کشاند، همین بود. اکنون دیگر طب قادر است در چنین وقایعی کمک کند.

باور شدن تخمه ماده را در خارج جسم به خاطر دام که از خود بیدار گرفته شده بود هنگامی که تخمه ماده القاح شده یا باور شده به برانگه شدن افراز میکند، به رحم منتقل میگردد. در صورت، مرحله بعدی حاملگی بطور نورال مطابق خواست طبیعت به پیش میرود. در سن روش اغلباً ۲۵ فیصد پیشرفت حاصل شده است. این تحقیق و افکار عالی بایست ادامه داده شود زیرا در سطح جهانی در حدود ۱۵ فیصد همسران نسبت نازائی از داشتن کودک محروم اند و در اکثر موارد علت نداشتن کودک را بیماری های زنان تشکیل میدهد. ممکنست در بعضی حالات، آستن برای يك زن ممنوع قرار داده شود، طور مثال بعلمت بیماری قلبی. در اینجا نقش ((مادر موقتی)) توسط يك زن سالم میتواند مطرح بحث قرار گیرد. همیشه جنین وقایعی قبلاً وجود داشته است. خواننده شایسته تعجب کند که ساده تر نخواهد بود جنین را برای تمام دوره ماهه در میان شیشه آزمایشی در لابراتوار رشد داد. متأسفانه این مسئله هنوز هم خواب و خیالی بیش نیست. ما بخوبی میدانیم که کامل میدانیم که کدام مواد و چه مقدار و ترکیب برای رشد ونموی عادی جنین لازم است ولی با آنهم طبیعت نسبت به آنچه دانشمندان دریافته اند به مراتب معلق تر است. در مرحله رشد ونموی داخل رحمی، نقش عمده را برده بیرونی

انجام وظایف مادری باید اما نه ساخت، اینست که این کار مستلزم اصلاح وضع هورمونی یا بعضاً رت دیگر کشیدن بیضه ها بشکل طبی یا مستقیم است که در نتیجه ان خواص ثانوی جنسی و طرز تلقی فکری و نیز دستخوش تغییر خواهد شد. در واقعیت امر، تولد کودک بوسیله يك زن انجام خواهد پذیرفت.

گرچه ساده تر است تا تخمه باور شده را در جوف بطنی زنیکه نمیتواند بطور طبیعی کودک بدنیاً بیاورد، برورس داد، ولی در صورت ضرورت نیست ارگانیزم زن را اصلاح کرد. کافی است جای مناسبی را برای گذشتن جنین آینده انتخاب کرد. حتی درین مورد نیز برابلم کاملاً بشکل معلق باقی می ماند، زیرا در يك جا زمینه برای رشد ونموی جنین مساعد نخواهد بود و در جای دیگر چنان رشد خواهد کرد که انقسام حجروی غیر قابل کنترل مانند تومور خبیثه اعضای حیاتی مجاور طور مثال، مجاری خون را - متضرر و مختل خواهد ساخت. اینکه این برابلم بالاخره راه حلی پیدا خواهد کرد یا نه، البته تنها علم طب در آینده قادر خواهد بود به آن پاسخ ارائه کند.

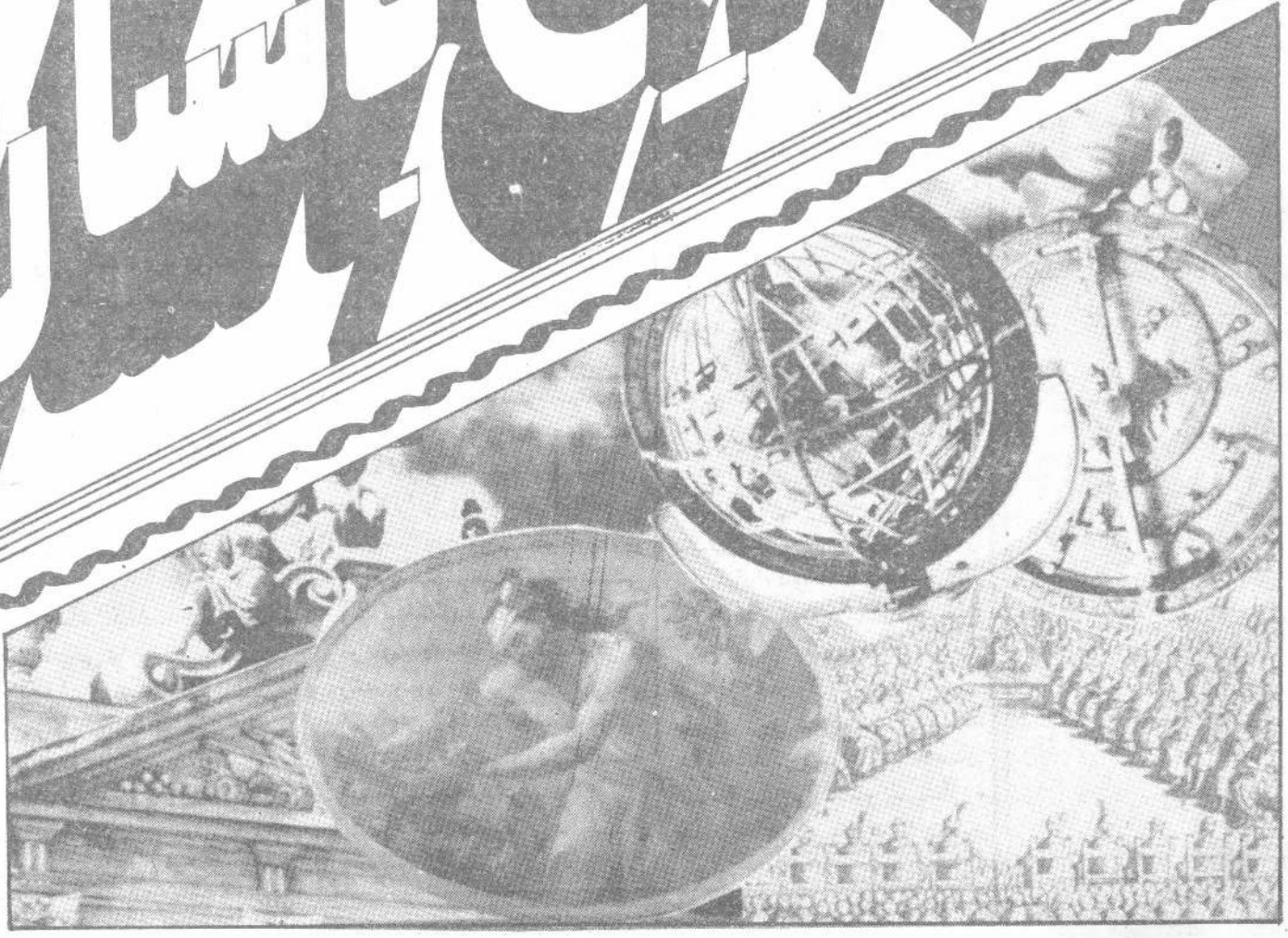
برای آنکه مردانی که قلب شان به خاطر مادر شدن می تپد تمام آنچه را که بایست برای آنها توصیه کنم اینست که نیازی به تدای اندک ندارند. معالجه بیماری های نامای امروزی در زمینه کمک زیادی می تواند انجام دهد. در غیر آن بایست راه حل ((تغییر جنسیت)) مجله ششتر را در پیش گیرند.

از جمله انکشاف تازه ونویید بخش طب می توان روش جدید معالجه انواع مشخص نازائی زنان را نام گرفت. ما این برابلم را در لابراتوار خود تحت مطالعه قرار داده ایم. غالباً، بعد از يك تعداد بیماری های معین زن نازا میشود. طور مثال، تغییرات



ترجمه از: نیما

استادان تاریخ ما



چگونه میتوان در چینهها نماند و مقلد مد نیت بشری را بازگشود؟ جریبشینه مد نیت بشری هنوز ز هم اسرار آمیز باقی مانده است. آیا انسان ایجاد کردار بر سه امارت مدن بسیار عالی گردیده بود که بعد ها آرام آرام در نتیجه حوادث و تصادمات طبیعی و سایر فیر طبیعی شیرازه آن از هم پاشیده باشد؟ امروز هر چه درباره گذشته بسیار دور انسانها بدست آمده است اگر کاوش های باستان شناسان را به یکسو بگذرانیم زیرا از نه بسیار قدیم را احتوائی نمی آید بنا یا تخدیم و فرضی است و یا انسانی که جز متجلی از اسطوره های پیشینان انسان نیست.

الحق تاریخ بشری چنان قدامت طولیل است که به سادگی نمیتوان از کاران گذشته بلکه باید با تیزبینی و اندیشه فرمای بالایی آن مکت نمود.

انسان متفکر از دیر باز بدین سوگوشهایی رادرباره محیط ما حول خویش ام از جهان و طبیعت افاز نهاده است. دل کوه ها را شکافته، در اعماق اجبار غوطه ور گردیده و به نظاره کیهان نشسته و تحقیقات خویش را در این راستا پایه گذاری نموده است که ۳۰-۳۵ هزار سال دور در بر می گیرد.

بلندارهای پیشینان ما از زمین

بی حرکت می بنداشتهند بحیث کنگه که در میان در حرکت است و آنرا ((کره شناورد راعاق اسمان خدا)) می نامیدند.

در کتاب عهد عتیق گفته میشود که تمام زمین در حال چرخش است. عده از باشندگان آن در پائین و دیگری در بالا قرار دارند. همزمان در یک ناحیه شب و در دیگر روز است. زمانیکه در یک بخش مردم سپیده دم را به نظاره میگیرند در قسمت دیگر آن آفتاب افول میکند.

آیا این خود منبع فکری افلاطون نبود که بگوید ((زمین جسم کرویست که از چرخش آن روز و شب پدید می آید)) و در یهوه آمده است که زمین جسمیست معلق در خلا که بالای هیچ چیز قرار ندارد.

مردمان امریکای لاتین نیز پدید میشوند. در آسانه های مکسیکو ها آمده است که ((انهاییکه پس از طوفان عظیم جان بسه سلامت بودند برودند و خوشی افزودند و برج های بلند بنساخت نهادند. ۱۰۰۰ ولی زبان واحد آنها از هم فرورخت و دیگر نتوانستند با هم بیک زبان حرف بزنند بنا به اطراف پراگنده شدند.))

در عصر ماد انشمنان این نظر را تایید مینمایند که سه قایل زبانی اروپا، آسیای - هند و اروپایی اورالی و التایی دارای یک ریشه مافوق زبانی بوده اند و مردمان واحد بان تکلم مینمودند که اجداد انسانهای معاصر محسوب میشوند. ولی توسیع این مساله نیازمند پژوهش بیشتر است.

انتراکتیکاموجود است که در سال ۱۵۲۲ تهیه و تدوین شده بود. حالیکه این خشکه پخندان در سال ۱۸۲۰ مکتوف گردید. و با نقشه ترکی سالهای ۱۵۵۹ (کاپی از نقشه های باستان) بسیار دقت تمام طرح و تدوین شده و جالب اینکه امریکای شمالی و الاسکا با تمام خشکسنگی ها و عوارض طبیعی آن برجسته گردیده است و بل خشکه که الاسکارا پسا سایبریا متصل می ساخت دیده میشود و چنین استنباط میگردد که آسیای ها از همین قسمت خشکه به امریکا هجرت نموده اند و لسی باید اظهار نمود که این قسمت رفته است یکی از دانشمندان مشهور امریکای پرونیسور ها بگوید پس از جمع آوری نقشه های در پانوردی عهد باستان اظهار نموده است که بشریت دارای تمدن خیلی عالی و پیشرفته بوده که بدلیل گوناگون شیرازه آن از هم پاشیده است و در غیر آن تمدن و تهیه نقشه های مکمل جهان از عهد انسان فاقده آگاهی از علوم امکان پذیر نیست.

انسان باستان و فلزات

قسمتیکه معلوم است برونز از مرکب مس و نیکل ساخته با قلمی بسه دست می آید و هزار سال است که انسان دستکاری های زیبا و برنقش از مس پدید آورده است ولی در ارتباط برونز باید اظهار نمود که استفاده و ترکیب این فلز نیز در نزد انسان باستان روشن بوده است باشندگان مکسیکو هزاران سال قبل فرآورده هلی برونزی را بدستان توانای خویش ایجاد نموده بودند.

تمدن مصر باستان که نشانه از نخستین مد نیت انسانیت برای تولید برونز، قلمی لازم را از کوه های برینه و قفقاز وارد می نمودند و فنیهی ها برای این منظور راهی دیار انگلستان گردیدند. زمانی اسلها فلزکاری را نومی معجزه و کیمیاگری میدانستند.

در سالهای هشتاد و بیست و بیست و یک بلاتین تصفیه شده کشف گردید دارای قدمت چند هزار ساله. قابل یاد آور است که بلاتین میتواند در حرارت ۱۷۳۰ درجه و بسا تکنالوژی پیشرفته نوب گردند.

همچنان کاشفین در امریکای بقیه در صفحه (۷۷)

در امریکای شمالی قطعات فولادی دریافت شد که ۷۰۰۰ سال قبل تولید گردید

تاریخ باستان از موجودیت سلاحها مخرب حربی مانند امروز حکایه میکند

آیا زبانهای جهان دارای یک ریشه میباشند؟ در انجیل آمده است که تمام مردم زمین دارای یک زبان و یک لهجه بوده اند ((و آنها گفتند که شهری بسازیم دارای برج و باروی بلند سر به افلاک کشیده و خدا گفت: این است بندهگان من دارای زبان واحد و این است عملی که افاز نموده اند تا انرا بدین وقفه به انجام رسانند))

هر طرف بگردی زبان آنها واحد است و شهر آنها با هم با هم نام شهر آنها را با هم گذاشت تا هم بیک زبان حرف بزنند و این همان شهر است که خدا بندهگان را نشر را از انجا بروی زمین پراگنده ساخت.

شباهت نظر درباره زبان نزد سوری ها و اسطوره های

چگونه نلفه جهان باستان پدید گردید؟

دانشمندان معتقد اند که دقت در ایجاد نقشه های در پانوردی در قرون وسطی و شباهت های آنها تنها از طریق کاپی نمودن نقشه های بسیار قدیم مصر باستان میسر بوده است که اصل آنها در دسترس ما قرار ندارند. هر چند بعضی از خشکه ها در این اواخر کشف گردیده اند ولی در بعضی از نقشه های وضاحت تر رسم و منشا عده میروند.

به طور مثال راه امریکا رانه تنها از طریق بحر اتلانتیک شناخته شد بل چینی ها هزاران سال قبل از کریستف کولمب در راه ان آگاهی داشتند. حتی نسخه هانتیست ماقبل تاریخ حکایت های در این راستا دارد و با نقشه

امروز اگر برسید و شود که آیا زمین کرویست یا حتی کروی که جدیداً پایه جهان علم گذاشته باشد با تعجب خواهد خندید. اما در سال ۱۶۳۳ کلیسای انگیزر اسون روم بزرگ با نشند سالمد گالیله را که گفته بود زمین کرویست و در آفتاب میچرخد پای میز محکمه کشانید.

ایا نظریه گالیله واقعا ابداع در استرانومی بود ابدت ها و هزاره ها قبل در کتب و نسخ مقدس هند، مصر، شرق نزدیک و امریکا از کرویست زمین سخن رانده شده است.

مصریان می گفتند که زمین مثل سایر سیارات زهره، زحل، مریخ، عطارد و غیره از زمین قوانین متابعت مینماید و آفتاب را که اروپائیان تا دیر زمانی جسم



کارکوي . هغه له سينما څخه د -
 خپل تقا عدد خبرد تايد او يا رد
 د پوښتنې په جواب کې داسې
 وايي : ((زه لا تراوسه دويمزه
 زور شوي نه يم چې تفاعد وکړم
 هرچا چې دا خبره کړيده يوازي
 څرولغ يې ويل)) هغه د
 مخکې خبرې په دوام داسې
 زياتوي :

((زه فوارم يوازي اوسم او د
 روحانيت په لټه کې اوسم . يوازي
 په سينما کې کار پوځاقته دي . زه
 زيات د ((يوگا)) په باب فکر کوم
 هرما بيا مېمان د خوب په خونښه
 کې بند يم . د خوښې د کونې څلورو
 لورونه مې هنداري اېښودل شوي
 دي او زه خپل مېمان په هغوکې وينم
 د خوښې فضا خوشبويه کوم او ننم بوتل
 وېسکې په سر راوړم . گډ پېژم او

((زه بايد تاسې ته ووايم چې د
 کليوالې بنسټونو نقش له لوبولو څخه
 مې حوصله تنگه شوې ده . تاسې
 پوهنيزې څوک چې له بڼه څخه
 مېوي فلا کوي . گټې خوري او د -
 ستگر محکمه وال په وړاندې يقا -
 وست کوي څه حال او روزگار -
 ولري))

خبرې اتري دوام مومي او هغه
 تينگارکوي چې يوازي د فېنټلواوډ
 د رنوکسانونو نقش اجرا کوي او وايي :
 ((زه نه فوارم چې د د پکړو پيوه
 برخه اوسم))
 هغه په ناخوښۍ سره زياتوي :
 ((سره لدې چې د پېسو -
 اندازو مې نه پوهنيزم خوښسې
 کېدای چې مينه په بېسوواخيستل
 شې))
 ((سري د يوې)) خپلو خبروته

څوکوي

د کوانگ فوټرين کم . څرنگه چې
 زيات څښم نوهيميشه مست يم او د ا
 مې عادت شويدې . لکه څرنگه چې
 مې ورته وويل فوارم له مېمان سره
 اوسم))
 د بهالگ په هوټل کې د ورځني
 مهال وېش له عملې کولونه وروسته
 د دلېپ کار . د پوانند او راج کېور
 په شپوه کارونوته ورسيد . پس د
 بهيرکې د ايرکټر ((انيل شرما))
 د ((حکومت)) فلم په بري سره -
 داسې په خپل روښل وکړ :
 ((د اړيزم چې سينماونکولاي
 شي . د روښانفکرانو لپاره د هنسې
 مواد برابرکړي . يوازي په سلوکې -
 لس ليدونکې شته چې فلمونه په
 کورونوکې له ويد پوڅڅه په استفادي
 سره گوري . زه داسې فلمونه هم
 جوړم چې د هغوي خوښ شي))

اسې دوام ورکوي : ((بنايي د
 نورو بنسټونو لپاره کاروکړم -
 وروسته بيا واده کوم او د ماشومانو
 په روزنه بوختيم)) هغه -
 فيلسوف ډوله دوام ورکوي : نه
 ((هره بنسټه بايد د خپل ژوند ا
 يوې برخې ته سرو سامان ورکړي))
 ((سري د يوې)) چې له خپل کار
 او وظيفې سره خاصه مينه لري د -
 هغې په باب داسې څرگند وي :
 ((تاسې هم کولاي شې تشييل
 وکړي . تشييل د الفبا په څېر
 نه زده کړي . زه به هېڅ تيوري او
 ميتود باور نلرم . زه باور لرم چې
 تشييل کول د ماته اخيستلو په
 څېر اسان دي))
 اوس ((سري د يوې)) په خپل
 حال پوځي د وړانډه ((رجسټر گډ
 نته)) هغه چاپسي همو چېسې
 په فلم کې له هغې سره پوځي

زيات ارزښتناکه ښکاري . د خلکو په
 گټه گونه او ټول ماتيل کې د پوما -
 شوم د سيند لوري ته زغري د -
 زغورنې عمله هغه نژدې رښتور
 ته ليز دوي . خو بدې حال کې
 هم د ماشوم کورنۍ له ((سري د يوې))
 څخه فوارې چې له هغوي سره -
 يادگاري عکس واخلي . رامنس پيوه
 شپه له ليونتوب څخه ليري شو .
 کشمير - د هغې ښکلې شنيلې . د
 هغه جهيل د کاج هسکې ونې مې
 او د سرو انځورونکې خلک مې - د
 سينما په پرده تصوير کړ .
 د (Farishtay) د قلم
 کارکونکو د خلکو د خوښۍ لپاره په
 موقتي توگه له شوخې اوجگري -
 څخه لاس واخيست او د هغه پسر
 معاي د نجونواو هلکانو فېرگې سنډري
 او نڅاپيل کړي . گټه گونه زياتيزي

په تير اوږي کې کله چې د -
 کشمير د فونو د هسکو څوکواوږي
 اوبه کېدې . اوبه د روتراکنتسه
 کېدې او د ميلې معاي ته بهيدي
 شپنوخيلې رسې پوولې اوسونه د
 ماشومانو په څيرله پوي خوايلسې
 خواته د انگوتو وهل او اوازونه
 مې په روکې انگازي کولې . د
 د فلم جوړولو په پوه واحد کېس
 شپز تنه فېنټلې کسان ترسترگو
 کېدل چې معانونه مې ((گوريل))
 بللې . د هغو په مينځ کې خواسونه
 اونوري بيلگې چې د توبک د پزاويا
 د لاسې مې د جاودنې په وخت
 کې کولاي شول پروت وکړي . هم
 پام معانته وړاړ وه . د هغولسه
 ليدلو څخه انسان داسې گومان
 کاوه چې گواکې تول مې بېسره -
 لري .

د کشمير په

د ذبح الله زياره

او ورپه د آسمان نيلې فضا پوښې
 د تودونې درجه لوړېږي ((سري
 د يوې)) د ساپه بان لاندې اوسېده
 کښينې او د د وروښونو د پستې ل
 مينځه د اراز ملخلري راباسې :
 ((ايا پوهنيزې ماچې تراوسه په
 دوه سوه فلمونوکې کارکړيدې دي
 نتيجې ته رسيدلې يم چې خلک
 يوازي فوارې چې څه جگړه او نڅا وکړي
 هغوي هنرنه فوارې سره لکي -
 چې زما خوښيزې چې د يوې بنسې
 نقش د هغې په واقعي مانا ولوبوم
 خود اکار امکان نلري . که چيرې
 زه فوارم د پوه بڼه نقش لپاره -
 خپل چپ مټ ((ستيا جيت راي))
 ته ورکړم . خو ستونزه پدې کې ده
 چې هغه هېڅکله نه فوارې چېسې
 داسې يو نقش ماته راکړي . محکمه
 د هغه فلمونه نڅا او سنډري نلري
)) ((سري د يوې)) ادامه ورکوي :

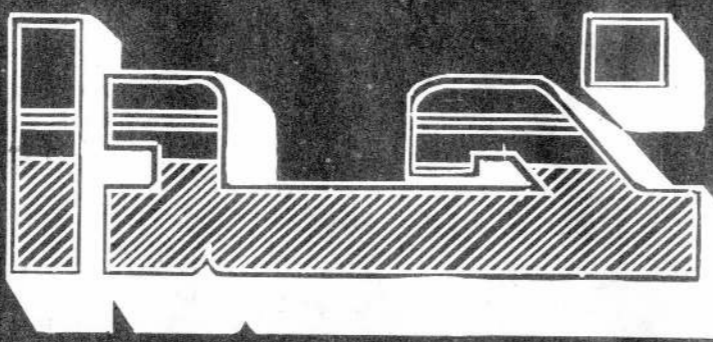
خود هماليا پراخه آسمان مې له
 ستورو څخه مفهوم لري . سره لدې -
 چې د (Farishtay) د قلم
 په آسمان کې لکه د درمند راو -
 ويند کهنه په څير ستوري ترسترگو
 کيزي . خو زمونږ د بحث موضوع
 ((سري د يوې)) د دغه آسمان
 ښکلې او طناز ستوري دي . ((سري
 د يوې)) جگړه کوي . ناخسې
 او خپله رښه لرونکې لمن څرخوي
 او د ساحل ترڅنگه کښينې . که
 لدې موضواتو تير شو . هر څوک
 چې په هغه سيمه کې ژوند کوي .
 څه دوکاندار او څه د ادارې امر
 څه سوداگر څه کسبگر . څه کار -
 دار څه بېکار د ټولو سترگې په
 ((سري د يوې)) پورې گټه شوي
 دي . دا وړي په تاوډ موسم کې
 د مېوي د سر و او پورهاي د خلکو
 په کتابچوکې د سري د يوې لاسليک



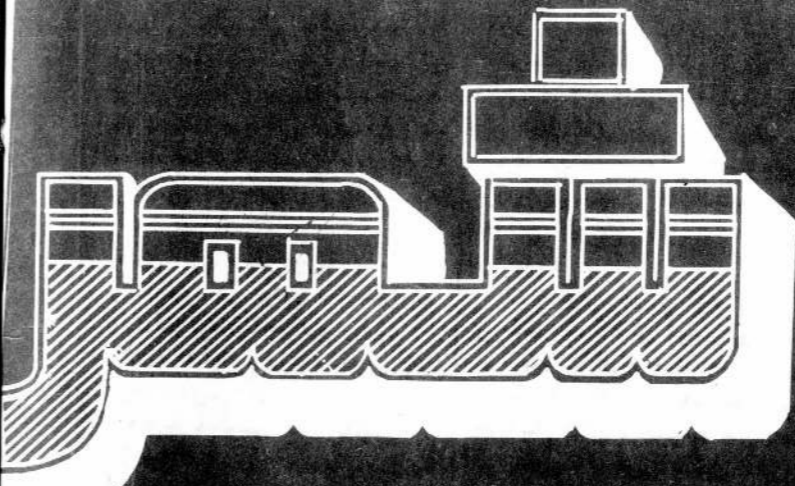
نشیب نهاد . پشتش خمیده بود .
(خدا یا ! بار تو بردن چه سنگین است !)

زمین زن بود - دست ورز میخواست و تخم . جزاین یاد او همه فراموشی بود . از نوزاد میشد - در فرداهائی بی دیروز . . .
و در نواوی اش هر روز زایشی دیگر بود . زمین دوشیزه مادر بود پیشانیش پاک از هر گناه که برداشتنش نشست . و اینک بودنی ها در جهان بود ، هر زمان انبوه تر و رنگین تر و بلند تر ، و مرگ با زندگی آشناتر ، دمسازتر . زمین باور بود و شکیبا ، فروتن . و نوح را فرزند زادگان رسیده بودند - دختر و پسر . و خدایش گله ها بخشیده بود و خرمن های گندم و دانه سوار زن و هرگونه سبزی و میوه ای در مالیزه گرد آرد چادرها که بر تپه بود ، تا فرود داشت . و این شهر خدا بود ، هر سال اندکی گسترده تر و مردم در او افزونتر و نوح پیر بود ، - درونش واریز مرگ و گناه . و ترسو نفرین که یاد داد او را و زنده بود . و آن پتیاره عالمگیر ، آن چل روز و چل شب هول که بهلوی چشمه ها شکافته بود و روزن های آسمان گشوده . و پیشانی بلندترین کوه ها را آب تا پانزده گز فرو بوشانده . و زمین در خشم خدا اهلاک شده ، با هر چه از جانور آدمی و درخت و گیاهش که بر پشت و کشتی که بر آهای بند - گسسته می غلتید ، سرگردان ، پامشتی بلا زده مرگ اندیش که در پناه رحمت خدا بودند . و سوارنداشتند . و چه ناروائی ها در این کشتی امان میرفت و ستم ها ، - که زمین اگر در کشاکش مرگ بود ، نفس آلوده اش زیر سقف قیر اندود و همچنان میوزید . و نوح میدید و پیش از همه بر خود می نفست . شرم داشت . میترسید - بر جان این تنی چند زنهاریان که اینجا و هر جا زندانی سرشت خود بودند .

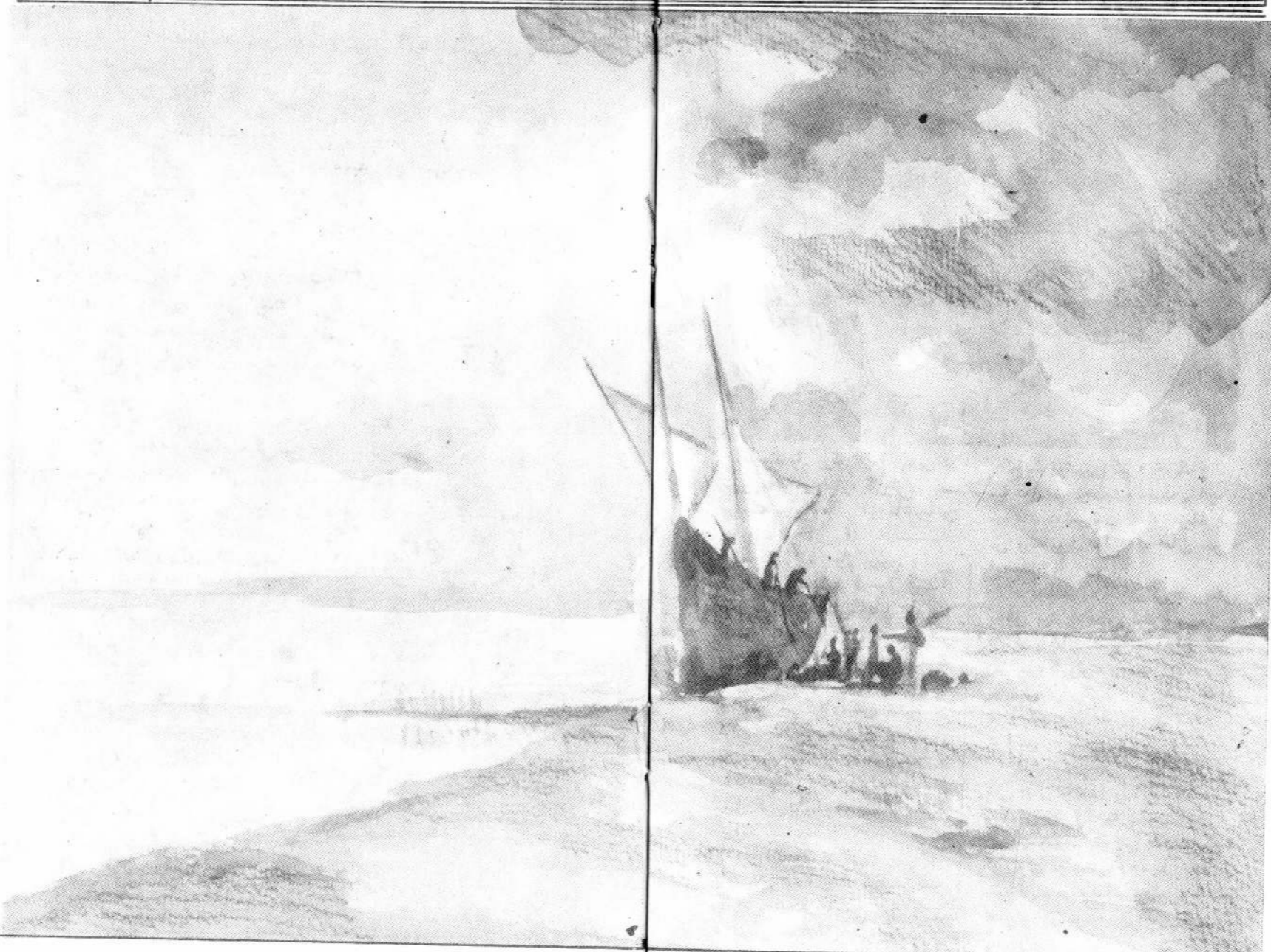
(خدا یا ! خدا یا ! تو خود خاک را ستکار آفریدی . بس - هرستش مگیر !)
و خدا در خشم خود خاموش بود ، و در غرش باد ها و خیزاب ها . و نوح را در دل از گشته ننگ بود ، که بوی درماندگی از آن می شنید و همد استانی . و نیز فریاد داد خواهی غرق شدگان : چرا ؟ چرا ؟
و مرد خدا چه میتوانست کرد ؟ به خدا پناه میجست و رهائی میخواست - نه چندان از طوفان و مرگ ، که از اسداری زندگی - این بد لگام تو سن هرزه بو ! و خدا این آخیره فرخوش رهایی فرمود - خجسته باد نام او ! - و زمین زیر پای فرزند آدم زنده کرد و باروز و اینک نوبت همه نعمت ها که نوبت رسیده بود . و نوح آن روز میدید که زمین در رامش خدا آرمیده است ، با همه زیبایی باز یافته اش - خشنود و فرمانبردار . و آن روز . . . آن روز زندگی سرود خوان خواهد شد و آسمان را با زمین پیوند خواهد افتاد . و خدا در خلوت فرزند آدم خواهد نشست ، چون آفتاب از روزن این پیمان نوح بود با خدا ، و او استوارش میداشت و بی دغه هزار امروز را ندای آن خواست کرد . همچنان که دیروز را ، با چنان سردی و سنگینی . . . اما ، پس از ششصد و اندی سال که برون گذشته بود ، میدانست که با خدا ایمان بسر بردن هم کار خداست ، که راسینه تنگ است و نفس کوتاه . و چه توان دانستن ، بدین فرزندان که گول بودند و فراموشکار ، و راه های خدا که بر پیچ و خم بود و یاریک . . . نوح این نبود . میترسید و بناهی جز به خدا نمیدید . و بدان که خدا این دریابد ، بسر نماز و قربان می افزود :
هر روز در بر آمدن آفتاب ، شهر خدا بوی کند و عود می شنید
لطفاً صفحه برگردانید



نوشته ۱۰۰ بهائین



داستان کوتاه



برهنه پیش رخسندگی هموار آفتاب ، زمین غریقی بود از آب رسته . و روزه نشیب سوگوار داشت ، نوح ، بیخبر خدا ، تنها نگران به خاموشی بیکران .
اینک پیروزی د یورس او . اما چه میتوانست کرد ؟ چشم پسرش به ویرانی خود خواسته امختگاری نداشت . دم به دم ، در گریزی سرکش ، اندیشه اش او را به گذشته نفرین شده میبرد ، - باغ و کشت و شهر و روستا ، مشغله مردم ، گله های در چرا ، کاروان های در گذر . همه جا سرود ورق و جنگ و ترس . خنده و خون و فریاد و سوز . زایش و مرگ . زندگی . . . فرزند آدم در خود ریشمه میدواند و در زمین . و زمین او را پس بود وستان پر بارش . و خدا وند خدا که در آسمان غیرت میبرد . . .
نوح قم را به یاد آورد ، و آن ریشخند و از سالها و سالها . همه چون خوابی براو گذشته بود . و اینک بیداری ، هولناکتر از آن خواب .

(خدا یا ! جزیه چشم توام تاب دیدن نیست . دریاب !)
و چشم خدا چشم کینه بود ، این دم سیراب گشته و لکها به هم آمده . و نوح در هراس خود تنها مانده . میدید و به دیده باور داشت . (کاش فرزند آدم کور بود !)
و نوح ، بیخبر خدا ، برخورد لرزید . پیشمان بود ؟ سینه پسر خدا د اوری میجست ؟ - هرگز . خدا خواسته بود و او هم - که او مردی عادل بود و با خدا راه میرفت . (تورات - سفر پیدایش) اما خدا بر جاود انگاری راه میبرد و او ، فرزند آدم ، یاد روزکاب زمان داشت - این مرکوب لنگه . و نوح اینک تنها بود ، تنها با زمین برهنه بیسوه مانده ، که نفرین و ریشخند بر لب ، او را به خود میخواند . و نوح را بر این روسی دشمن داشته ، که زمین پس از آن او بود ، دل میسوخت چه سبز و بارورش دیده بود - آرزو خیز و کام بخش ! و چه اکنون بیکس میدید و خاکسار ! و ناخواسته ، لعن و دشنام دیرین بر زبانش لعن برکت مییافت . و هم از یاک دل بود اگر برکت خود بد و سباز میگشت :

(خجسته باد نام خدا ، که از همه تبار آدمی نوح و فرزندانش را بر ستگاری برگزید و وارث زمین کرد !)
و نوح بر راست خود به چادرهای روی تپه نگرست . سه پسرش با زنان خود آنجا به کدخدائی بودند ، با کود کانی گرسنه ، ترسان ، و حشی خو . و از دام ها هر یک جفتی ، لافر ، باستان های نیم خشکیده و پهلوهای فرورفته . و این شهر خدا بود ، میبایست باشد - اگر چه امروز حقیر ، چون دانه آرزو . و این پیمان او بود با خدا ، و نوح استوارش میداشت ، که او مردی عادل بود و با خدا راه میرفت . اما پسران ، پسران ! . . .
(خدا یا ! امانت دار تو این جوانانند ، خام و ناتوان . تا چه کنند و تا چه کنی !)

و نوح در دل برایشان میترسید ، که فرزند آدم غافل نبود و دشمن بیدار . و نوح میدیدش ، آن رانده را ، زیانکار و ناگوار . - همچنان که از آغاز در هشت خدا . و باز ، با دم افسونگرش ، در دشمنی چه نزدیک ! بسا هم نزد یکتا خدا در دوستی !
(خاکم به دهن ، اه ! . . .)
و نوح سراسیمه گشت . شیاردردی بردنش دوید . سراسیمه آسمان برداشت . روشن بود و گنگ - خنده کار . به کوه و دشت نگرست . خاموشی . نوح در تنهائی خویش خود را غریب یافت ، - برسان کودکی کم کرده مادر . چشمش به اشک نشست . رویه

بقیه از صفحه گذشته

و به گاه نمود رفتن با سرود انابه در خواب میرفت. نوزده آتم گناه
بر خود میگرفت و به عدد بیست می آمد.

*

زمین گرمای آفتاب بود و بوی آشنای پستان ماده گربه ای تن
به آفتاب داده و چکان در او آویخته ...

و اینک پستان زمین به هزاران رگ روان بود. زمین در نوزده
آتم میگذاخت. خاک خون میشد و خون دیده به روشنائی خورشید
می گشود.

و خورشید بر شهر خدایه دوستی بر میخواست. آسمان بخشنده،
روزها بر همه و تنگبوی کار، کارها بر او میزد و خرمن های دشت
زین. بازمی شناخت بدختری و آینه ای.

و دختران شهر که چون گل بردن زمین بودند، روح بند برای
زمین بودند. و سگ در نیمروز خواب زده یا مهتاب شبان، گوش
بیشه و گشت و کسار می شنید:

((لبخند تو، ای بسه، شکوفه سیب است و دانه خوشبوتر
از سیب))

((به چشمان درشت سیاهش هر اسبان نگاه میکند. پوست
پرشانه ها و سر زانویش می لرزد. و تنوع، آهوی دشت، بسه
آبش خورشید من می آید))

((پیشتر راه ناخن شیارکن، تامل، نیشم بز، انگینت را
شیرین تر خواهم مزید))

و تنوع و بسه و تامل، رفقه و سازای و دیوره، و از بله و محبت
و داده و دیگر دختران شهر خدای، هر یک زینده و درام تراز دیگر،
چون میوه های نورس باغ بودند، - نته دست و نگاه رهگذر و
نوح، رهگذر بچ که چشمش در مه غروب می نشست، نیز می دید شان
در حاله ای دور و شفق گون. و مهربی حسرت آلوده در دلش
می جوشید که تلخی کوکارت و استنطین داشت. و مرد خدای، جانفش
در تلاطم آشوب می افتاد:

((به خدا میگرم از شما، دختران شهر، که رخنه دیوار
دین خواهید بود و معبر سیل آتش))

و نوح روی میگردد - از تاب آتش - ، که میدید و میدانست.
همچنان که آب را دیده بود و دانست، و یادانش خواسته.

اما - وجه دردی و درخشندی [دانستنش امروز همه برهنه بود
و پروا و ترلز، که مرد خدایه تر ایش از دیروز میگذاشته و دیروز
شکستی کلان بود سدر نبرد بیوه و بر بیوه، که زمین ناچار
جزیه راه خود رفتن نمیدانست. و شکست همچنین در جان او بوده

که دیری بود تا از حضور خداسترون مانده بود و از سخن شکست
هندش. و اینک زمین بود که با جایی وی سخن میگفت، - ایمن
شمارها که سینه خاک میکشافت، این گدیم و جو که دانسته

می بست و این شاخه روز که لبخند خورشید در جام میکرد. و نوح
به همه تن خویش بدان دل بسته بود، و به دیوارها که در شهر
بر می آمد، و بر چین ها که بیکران دشت را در پهنه می کشید،
و آغل ها و اصطبل ها که ملکوت خاکی نوزده آتم را بنیاد میکرد.

*

((دینه، دینه [خون من و گرمای غروب من] بیستداری
بامداد دور من [خدایا، بدان لبخند خورشید دارو نگاه

گهزان، چه زود میگردد]
[خوشاتو، دینه، که می شنایی و شتاب نمیدانی] و نمیدانی

تو، ای دینه، که قدم های بیرون چه شتابکار است و ناشکیبایا.
بیادستم بگیر و درنگ بیاموز، عمر من]

((خوشا، خوشاتو که تنهائی نمیدانی] و نمیدانی تو، ای دینه،
- در پستان کودکی - که زندگی راه سنگلاخ است بر بیابان

تنهائی. و تنهائی، دینه، در راست، که ترس و امیدگی هم دل -
راسته و درون دیوان آشنائی. و تو آشنای منی به جان، دینه،
هم پیش از آن که خود بوده باشی. و خوشی است، خوش است این
مرا گفتن و باز گفتن.

((خوشانگاه تو، دینه [خوش از زبان گم و جلال تو، و آن گم
زدن و زود گذشتن و فراموش کردن] نسیمی در برگهای چنار
افتاده، چین بردن آنگیز نشانده و رفته در آفتاب سبزه ها خفته.

((دینه، زیبای من] خرد در تو زیبایی است و هر چه بگویی
و یکی خرد گفته ست و کرده، بی آن خود بدانی. و تو، همایه که
ندانی.

((در تو، ای دینه، مهربانی است، و نرس و بخشندگی
شکونه های بهار. و من بر تو میترسم از این مهربانی، که با تو نیاید
یا تو با او نیایی. و آن روز، دینه، چه دردی مرا چه بینوائی
حسان را]

((دینه، شب یا تو بر من میدمد و میدانم که خواهم فرسو
برد، و تو اختر آسمان خواهی بود. خجسته باد نام شب]
خجسته باد نام تو، دینه، خون من و اشک من))

سره آسمان در خلوت سنگها، نوح، پیغمبر خدای، میگفت
به درد. و در درش راستگین نبود. چه میشد او را، مرد بزرگتر
آزمون را؟ کار فرمای مرگ و در هاند زندگی را؟

اینک هر آنچه - دست در دست خدا - خواسته بود. زمین رام
و به هنجار، نوزده آتم یا در در خدا، و شهر به آهنگ نماز و قربان
در تلاطم رویش. - یاد آوری هلاک گنهکاران را - توده فیروان بود
کشتی بر کوه، چون کرکسی گرسنه که رویه نشیب دارد.

همه چیز، همه چیز آن بود که میبایست، سیاسی خدای را در
هفت آسمان [و باز نه آن بود - آه، که دل نبود و آن بساور
خدائی.

((کجائی، نوح؟ پای بر چه داری؟ سنگریز برونیک روان))
و نوح، پیغمبر خدای، میگفت، که هرگز چنان نگریسته
بود به درد. و در در تنهائی بود و شکسته تنه ای نریب خورده

سراب. و بلعجیبی ها و درخشند دیو. و این دل ناتوان گشته
که در هر سایه ای می آویخت. و این دلهره کار ناتمام و فرورختن
چاره یاری که به دست بر آورده ای.

و باز هیچ از این همه نبود، مگر آن یک - تنها همان، خدای،
که نوح از او می مانده بود.

((جز تو ام هیچ نمی باید، خدایا، باز منم باز مگذار))
و نوح میگفت. اما نه همین گفتن زبان بود و گریستن چشم،
که در هفت دل کار دیگر بود. زمین، خواه ناخواه، در اوی نشست

و نوبه شدن ها و بر شدن هایش و بر آمدن نوزده آتم بر هفت خاک،
و راکدن دود و به گناه، و گسستن آسمان ترس صلابی پاکسی
و بالودگی. - آیشی، آزادی ...

و نوح به یک دم فرقاب و سوسه می پیچود، و زان پس باز او بود
و پایب آشنای بندگی:

((کدام آزادی، خدایا، کدام؟ یا این هزاران بند اشکیار
و نهان که بر تن خاکی نهاده ای))

مرد خدا پوست من انداخت. برده ها در او به يك سوزده
ميشد، و گاه آنچه ميديد همان بود که، انوس [ديري بيوش
از آنس به آب مييايست داد. ونوح مي شکست و سر بزير مي انگسد،
از سوساري. خود را، نوح از من بزرگ را، بازمي شناخت.
يادها در او ميزيست، - خفته ويبار، که هر يك سخني ميگفت
بزبان او، که ديگر نه سخن جان او بود. ليکن قم، از آنچه ديده
بودند و شنیده، همچنان به سرا برده، انسا نه اس ميبردند و سا
خدای نشانند. و در داکه به چنان خلوت فروغانک، نوح راه
نمی یافت. روزها براو ميگذشت، در نماز و نيايش، که نه حتی يك
بار دلش يا خدا بود. روز و شبش را شهر فرو ميگرفت، که همه
دفعه بود و تکابو و ماندگی، و باز خشنودي سرشار آنچه به دست
خود بنياد کرده اي و بر آورده. و زان پس، چون آسمان روشن گس
ايرش ناگهان پيوشد، بدگمانی بود و ترس و سراسيمگی. او ايمن
همه نام خدا داشت، که هيچ نيگفت و خشمش پنهان بود، شايد
هم که نزد يك. و شهر که آسوده ميزيست، يا خدا به آشتی، بر اعتقاد
نوح که سبر و سايمان قم بود. و نوح رادل از ترس ميگشانت، از اين
خوشياوري، که او خشم خدا آورده بود، - آب [آب. و آب نوح را
خده بود و خطر، بين از آتش، بين از صافه، بين از شمشير.
بر کاره آسمان، هر سايه اي ابر نوح را نگران ميداشت، و زان
بيشتر، هر ريزش باران. و اي بسا که مرد خدا، جوی دراز
گست، آب چشمه ها انداز ميگرفت و جاه ها و کاريزها، که آب
اگرچه زندگی بود، ميتوانست مرگ باشد و تنگ عذاب. و باز چون
باران گشت ها سيراب ميگرد و آفتاب بدوستی بر شهر برمي آمد،
نوح را نيشيشماني به دل مي خليد، از گمان بد که داشته بود:
((خدا يا، توهمه بخشاييش [بر اين پيروي گشته ميگير،
که نعمت ميدي هي و از نشان خده و خشم در آن ميچويد.))
و نوح اشک مي ريخت و باخ نميخواست، که ميدانست که
تتهاست.



((کس آهوي رنده بودي، دينه، تا به دست من کسيدم
و تو صيد من ميگشتي، بيس روي خدا. ماء دينه، تو زميني، شخم
نابديه، که مرغ چاريا در تو ميچرند و فرزند آدم را نصيب از تو نيست.
((نوب بدوستی است در چشمان تو، دختم، همچنان که در آب
دريا. و مرا از تو نم بايد داشت، مباد که چون آتش و آب دشمن
ترياشي آن را که نزد يکيري.
((سخت آواي باد است در دشت: به گوش مي رسد و بفهم
ندارد. چه کند ياتو، فرزند آدم، که تا از بهشتش رانده اند،
هر دم انتظار بيم است، از هر چيز، از هر کس.
((انوس، دينه، مهرت بر من تمام است، بدین شير و
شراب و نان که بر سفره ام می نهی. گوش بره ام تو را، که به علف
من بروي [مرا، دينه، به برد باري و نگساري مهان کن، و درد
بديري، - که درد ها در من است و خم ها، و بار امید و رستگاري شهري
با من، بدین پشت و بازوي ناتوان که می بينی.
((فرزند آدم بر زمین مي رود، اما روي و ايس دارد، که
او را گله به حسرت سرشته اند. پوست با من دار، دينه، که و ايس
نگران از راه دور می آيم، و تو در آغاز راهی.
((او [چه ميگوي ترا، دينه، که توتاب من نداری، و نه
بقه در صفحه (۱۲)

مرد خدا، نيايش را، پيشاني برسنگ تفته مي سايد و اشک
ريزان خاک را فرين ميگت، به غرور که در سرداشت - ايمن
حياب [و کار نه همین بود، که به هر سايش تن مستی خاک در او
ميدويد، - همان که درخت را به ديدار روز ميکشانند و آدمي را فراتر
از خویش.
اما فراتر بنا چار نوح را - بيخبر خدا - بپراهه بود و بيگانگی،
که او صبري خویش را با سدا ر مرزها شناخته بود و خواسته و اينک
سرگشتگی، که هم در او مرزها می شکست. نوح به خدا ميگريخت
و راه نمی یافت. زمين به هزار دست در او می ايخت، - خانه
و خانمان، کشت و کاريز، خون و دود قربان، نماز و آئين گشت،
و قم که او در او نشان بود، و در او نش بودند به هر چيز که ميگفت
و ميکرد. و نيز آن سوز درون، آن شادي چشم و آن انتظار
جان، - دينه، دختر شهر، که بر ستار او بود پس از مرگ زن.
نوح بدو از نوزاده ميشد، - به اين دختر نوس که ميش هايوش
ميدوشيد و تا کس هر س ميگردد و به شراب و دس رخته اش می پرورد.
((برکت بردست و زيان تو باد، دينه، و بر قدم ها که بر خاک
می نهی، - و من آن خاکم تو را، دينه، به برد باري و شتانی.
و مينداز دينه، که با منت همین رنگ و بالا و خوي و خرم است که
ميناشي، که آن می بينست من که نيز بر خود پوشيده اي.
((و تو، اي کودک من که مرگ منی، مرا ياد دار، که زندگی
در من به دوراهی سرنوشت مي رسد، - همچون پيله که بر دوراهی
کم است و پروانه. و بدان، دينه، که راه پروانه شدن زمان تا زمان
حيرت است و گيجی و و ايس زدن و به پهلو غلغله، و يك تنه در کار
خود تشديد، و در خود چله نشستن.
((و من چله نشين اين روزم، دينه، و ميترسم به تمام تن از آن
که رود روي من خواهد آمد بنا شناخت، و او مرا سخت ترين آزمون
ر خواهد بود و بی پروا ترين دار. ليکن مرا ايس از آن که در او زمين
باشم، دينه، که شدن من بايدم اکنون، نه بودن.
((و چه روزگاري مرا، دينه، بدین پيرانه سر، که در پوست
شدنم نهاده اند و چنين به آتش تو که اخته [وجه خوش آتش
تو ام، دينه، که به همین گواراست مرا و من تا جاودان جامه سپيد
خواهم داشت. و با من، اين نعمت زده، - فرزند آدم.))



شهر زنده بود و من باليد، - نه بر چند و چون زندگی نبرد
و خواست و ناخواست او، که شهر به خدا زنده بود و بازوي بلندش.
و شهر بيمان و بيوند بود و بنا، اميدي در او، هر دم بر آورده و ساز
دور تو برده. و شهر بپرم بود، بدگمان، که بنياد بر ترس داشت.
و ترس سايه خدا بود که فرزند آدم ميرفت، - اين به خطا گرفته
بر التزام بخشوده. و ترس آئين شهر بود، که ياد زمين دانست
و از زمين بریدن ميخواست. و در اين دوگانگی درد و دروغ، فرزند
آدم گناه می آسخت و نهانگاري. روي در مردم، هر کس به بگر بود
و با خویشش ديگر. و نوح نيز، - بيخبر خدا، بی آن که خود
بداند. و نوح آن روز دانست که شراب خورد و در خواب برهنه ماند.
و بيد ايرش از ردل بود و شگفتی و خشم: آن بس که بر او خنديد،
از چه خنديد؟ و آن دو ديگر که شم داشتند و ايس روان بر -
هنگيش پو شانند، از چه می بايست شان شم داشت، که
خدا آدم را - پدر ما، برهنه آمد و جفتش را، در بيگانه سی.
و او نيز، نوح، بنا که کدام معاک دروغ و نفاق در خود يافت
که فرزند را بدین اندک بازگوشي نفرين گت؟

اشک و درد

د قبايلو شاعر فيض احمد فيض
د هره شمري بنسټو ژباړه

موسکا

گلونه له خپلې مړوې شوي دي
د آسمان اونکې نه را تويي ي
د شمعورنا ورکه شوي ده
اوهنداري ماتي شوي دي
سازونه له غزید وروسته ورک شوي دي
پاي زيوڼه ستري شوي او بيا ویده شوي دي
اود دي وروغوخت شه
ليزي د دي شپې نازولي
د دردونو ستوري
پر قهيزي
مخلا کوي !!
اوسوسکا !!

۱ -
دز ((ارهو مړوې))
د فصل ميعاد
چون بود حالت ؟
آواره مردا
دريا روانا
دريا نورد ا
۲ -
اي از نژاد نورو و تيريز
اي حيمي از صبر
افراخته سرتاج تاجر
اي از تبار پولاد وارن سز
د پيشه سبز
چون شد که ره يافت ؟
شېخون با پيز
درد اودرد ا

غزل

تاوي مخ و ته می کوره ، ما وي سترگی به ليمه
تاوي ما وره له پيغوره ، ماوي سترگی به ليمه
تاوي تينگ شه که عاشق يی ، ماوي خه دي به د عاشق کی
تاوي غم دي لورد لوره ، ماوي سترگی به ليمه
تاوي د واره زلفی خه دي ، ما وي هر خه چی ته وایي
تاوي شپه ده تکه توره ، ما وي سترگی به ليمه
تا وي بولي دي فرياد کا ، ما وي درد د بيلتانه دي
تا وي مه کړه آه به زوره ، ما وي سترگی به ليمه
تاوي واوره که عاشق یی ، ماوي وایه زما غوز دي
تا وي وينی اویسی اوره ، ما وي سترگی به ليمه
تاوي خه حال دي پونه ، ماوي پروت م ستا په درکس
تاوي مه بجه له دي کوره ، ما وي سترگی به ليمه

دو غزل از محب با شتر

موا بخواه

بناه عشق کد امين تن است آفتوشت
زلم سبزگی برگشته دفتر هوشوشت
به هر کجا که نظر میکنم ، تویی تصویر
بپاکه سوختم از دوری برو دوشوشت
شريك نم خودت کن ، شريك خوشبختی
مرا ، اگر چه که هستم دگر ترا موشت
هزار قصه ناگفته در زبان من است
کجا ست بخت بلندم ، که بشنود گوشت
مرا بخوان که شرح سبز گوی دست
تلم شوکت و بختی من سینه پوشوشت

۳ -
آواره مردا
دريا روانا
دريا نورد ا
د پدي که آخر
طوفان چها کرد ؟
نه از خدا بيم
نر نا خدا کرد
آنشب که بناوخت
باخشم سلی
برروي ساحل
زان ناود برين
صد تخته باره
از هم جدا کرد
وانگه به ناگه
زند يقی د برين
- نخل سترون -
روسوي مغرب
سر بر زمین بود
پاد خدا کرد

با تو به شوشت

بایي نمانده ام که عصایم نبوده اي
د ستس نبرده ام که دعایم نبوده اي
هر جا که شعر بود و سخن بود و سرنوشت
حرفی نگفته ام که صدایم نبوده اي
هدد کی بود ؟ آنکه بپلم دروغ گفست
شهری نرفته ام که سبایم نبوده اي
این خنجر از کجا است که آماج اونستم
دردی نجسته ام که دوايم نبوده اي
جز دست تو نبوده مرا حجله اميد
جایی ندیده ام که کجایم نبوده اي
آه اي بهار رفته در آفتوش باد هوا
بایي نمانده ام که عصایم نبوده اي

۴ -
آواره مردا
د پدي که طوفان
آخر چها کرد ؟
د رناود برين
نی لنگري ماند
نی باد بانی
دريا نورد ا
دريا نورد ا
اکون چه مانده است
از باد شرطه
جز آه سردا
دردا و دردا
دردا و دردا

نمونه اشک
مید هد تعلم دل با دروس الفت بود ما
گینه جوی نیست در طبع وفا تخمیر ما
مصرفت دادیم از کفای جنون خاکت بسر ما
در بیابان تو گم شد نسیم اکبر ما
تا مگر صورت بند بود منگی آفتوشت ما
میچورد نقاش خون و چکند تصویر ما
ما و دل در هجر گاهی آید تقدیر ما
خاک بر سر باد ما را این بود تقدیر ما
چشم ما چون کوه سینه است با ندم
چشم رحمت بر کتا رنگ راز نقیض کرم
ما را از صغری هستی تا نیستان عد
خواب بر گم و نید اند کسی تمبیر ما
محمد امین عامل

کمار! باتوام ...

بیوش از اسطوره

از مسعود در ریشی نامی طوطی

ستاره های گلابتونی • بر مخیل تاریک
 و دود نشوده ای که نسیم کلافه را کم می کند ؛
 شب هنوز به نیمه نرسیده بود
 با این همه پیرترها که دیرتر باور می کنند ،
 در کوجه ها کوجه باغهای ما
 صدای دیو شنیده بودند .
 و تو صد دانستی ، ای والا ترین کلمه ، ای روشن ترین
 که بیخوابی شبهای مرا چه ستگرانه تاراج می کند .
 زیرا گوشهایم هنوز هم به سکوت عادت نکرده اند .
 و هنوز هم فراموش نمی توانم کرد
 که درین نزد یکها ، در میدان سحله ما ،
 هر روز چند بار صدای انفجار شنیده می شد .

*
 ای دریاچه روبرو ، کوجه سلام ،
 می دانم که توبه تر ازین می بینی
 چه بیدادی وزیدن گرفت وجه بیرحم ترازمهیب سیل
 دریاچه هامان را بستند و نامهامان را
 از دیوار کوجه های ناشی ، بائین آوردند .
 اما هنوز هم گل و شکوفه را چون میوه باور دارم .
 و می دانم که روشن تنها کلمه نیست .

*
 ای کوجه روبرو ، دریاچه سلام ،
 می دانم که تو نیز فراموش نمی توانی کرد
 گردن در آن راههای روستایی و روزهای آفتابی را
 که مساسایه هامان را با خود نمی آوردیم .
 و آن کوجه باغها ، با همه سحله های شداد شان
 بازم بیعام غم و ترتم قهرآمیز ما را به کوهها صی رساندند
 و خنگای نسیم برف را ، از قلل مه آلود و نمناک
 در برگ برگ لحظات انسانی ما
 - هر چند نمکانه تراز نمناک -
 چه پاک و روشن زمزمه می کردند .

پرتو سلام!

آهای! باتوام ، دریاچه بیدار!
 از کوجه همیشه ترین هرگز و هنوز
 آهای! ... باتو ... می شنوی؟ بازم سلام!
 وقتی هوا بزرگ فنا ، تیره تنگناشد ،
 بر خیز بازم جامه های گل آلود و چرک زده مان را
 در جویبار ستاره های آفتابی و آبی ،
 از غلظت شبهای بلند و شبانه های باور نکردنی
 پاکیزه بشویم و یمن کنیم
 روی درخت زنده ترین یاد و زیباترین فریاد .
 بی شک نسیم کوهساران خورشید ، خواهد وزید
 و دستمال آبی شب ، وقتی بر از گلایب شد ،
 حتی در تراکم تاریکتر از خواب محمل ها ،
 گلگهای دور و نزدیک آسمانها و زمین
 برای هم چشمک های روشن
 و بوسه های گلابتونی پرواز خواهند داد .

مهدی اخوان ثالث
(م . امید)

شرحچه:

از صفحه بوغیا را با طوبریرون می شوم
 از همه مدارهای به خواب رفته
 سونوت دودمانم ، روزگار دوستا نم برانستم مجبور می کند
 به سوی وظیفه ام می روم ، قلمم جوان نیمه بر تقالاست
 به انگفتی می بینم که می شنود و استوار است
 کوهی را می بینم که می شنود و استوار است
 به سوی وظیفه ام می روم ، چنانم بنا مینا مینا را می خواند
 ای چشم سیه ، سا رکت باد .
 - شمشیر من شمشیر طلائی من ! -
 آیا می توانم از صفحه بوغیا را با طوبری و مریکان بدو آیم؟
 نوبت من است ، در زمینم ، می نوشم ،
 از بارانی که بگرد زیتون و نخل جمع شده است
 آیا من بوغانواده و دوستانم قسم درختی رو داداشتم؟
 در توای چشم سیه ای ، چون گندم تازه
 درختهای تو گلبرگهای آزادی می خند
 توبه مرگانی چون جریب زینتی
 من در چشم تو جاری شدن رودخانه ها را می بینم
 من بر قوس و قزح را از چشم تویی خوانم
 بیرون می شوم ... نمی ترسم ... نمی میوم
 تودورگ من توان و غیرت جاری میکنی
 وقتی رودخانهها و بزرگی است
 تو مرا ، به دیدار تنگناها می فرستی
 با تونه ای از تونه ها و زینتقا
 ای روستاننده!
 ۲۰۰۰ ای چشم سیه ... ای روستاننده!
 حیایان ، شوری خون مواسی چند
 از کنار من " ماهتاب " کودکی می گذرد
 پشت دروازه ها و زندانهای ،
 زندانیان ابد مدت
 پشت دروازه ها ... گنجشک نام را توست لیکم

ملا به دقت سره - ستاره های -
 نه دی کوستلی ،
 اول پسر لنگر - دهفتوبه زسه -
 پوهیترم ،
 خوب و خست بیه - له هسدي لاری -
 ستاره ته در نوسریم ؛
 اول غه کونگه مینه به به خبرور اولم
 ل . خاموش

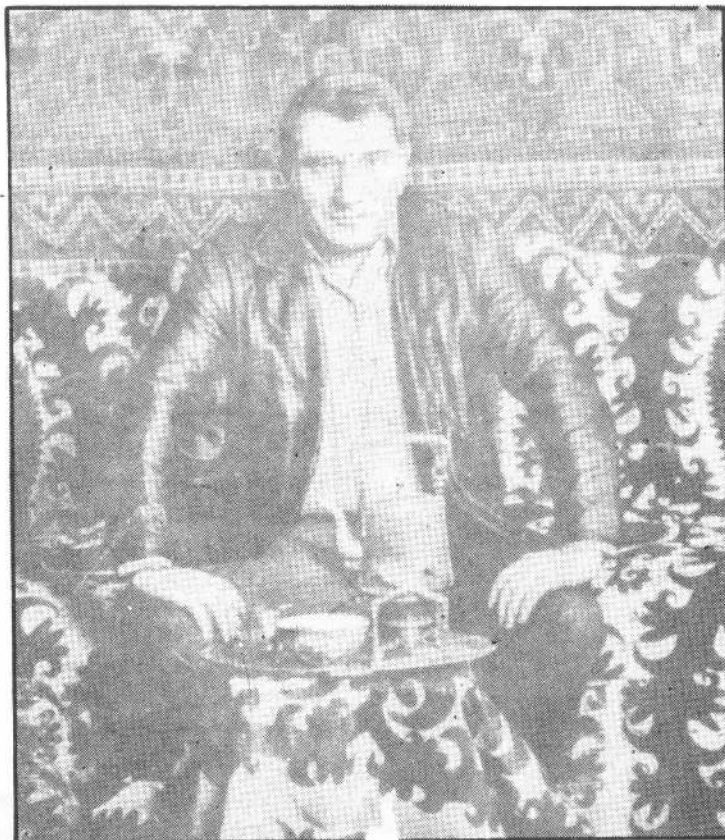


جينا لولوپرژيد او نقش جديدش

جينا لولوپرژيد اكه زمانى از محبوبترين و زيباترين هنرپيشه ها ي جهان بود، چندين بيش شصتمين بهار عمرش را جشن گرفت و از نسو شوق بازي در فلم بسرش زده . جينا بازي در فلم ((دختر از روم)) را قبول كرد . ناگفته نبايد كه اود رسال ۱۹۵۴ ادره مين فلم نقش ((ادرينا)) جوان هوس برانگيز را بازي نموده بود .
 در فلم جديد ((دختر از روم)) جينا لولوپرژيد نقش مادر را بازي ميكند او در مورد نقش جديدش چنين گفت : چيزي كه مسود دلچسپى من است، اينست تا معنويت خود را نشان دهم نه چهره و تنم را . در بيست سالگى گناه نيست تا زيبايى فزيكى خود را به نمايش بگذارى ! در فلم جديد از نقشم خوشم من ايد و اگر راست بگويم خود را تازه كار احساس ميكم .
 در فلم جديد ((دختر از روم)) نقش ادرينا را اكثر ميس زيبايى بنام فرانچسكه ويرا بازي ميكند .



ارمن جگر خانيان شوک دی ؟



ارمن جگر خانيان د شوروي د پيرولوپو هنرمند انوشخه دي چه به نري كى او د هفى جملسى خخه به افغانستان كى پيرمينه وال لري . اود ده برجسته اوپه زير پوري اولونه به سينما كى لكه د ((ملاقات بحاي باييد ايد لون ونكري)) ((تهران ۶۲)) ((سلام د ازه به)) اود اسى نور فلمونه د پيروخه د باره - د هنرد مينه والوپه زورونوكسى بحاي نيولى دي .
 ارمن جگر خانيان بيله سينما خخه به تياتركى هم د پيرولوپو ليكوالوكه تنسى ويليسام خيمائيل بولگاكوف اود ژارد راوز نيسكى به راهوكى رولونه لوبولى دي او اتلس كاله كيپري د مسكو وماياكونسكى د تياتر سره همكارى لري . وارمن پير لوي او توي رول د ((سقراط سره د يالوك)) به نامه ياد پيزي اولوي رول شى د غروب به نامه ياد پيزي چه د باييل اثر دي .



آياريناراي جهان فلم را ترك ميكند ؟

ريناراي دختريناروه هنرمند سابقه دار سينماي هند مياشد . وي در سال ۱۹۲۳ براي اولين بار در فلم ((ضرورت)) با راكيش روشن ظاهر گرديد و بعد از د ر - سال ۱۹۲۴ در فلم بنام (هد هو - تن) حصه گرفت . اين دو فلم موفقيت چشمگيري را نصيب وي ساخت و ريناراي براي تمام علاقه مندان سينما و داپر كتران فلما بحيت يك چهره جديد شناخته شد . فلما سازان هنرش را قدر ميكردند بقيه در صفحه (۹۷)

برای معلومات شما برگزیده ایم

در رقابت با تلویزیون

در سالهای اخیر ریک تعداد زیاد از کشورهای جهان سینما نشووناسنند رقابت تلویزیون رقابت نمایند ، همان بود که در اوزهایی تعداد زیاد از سینماها بسته شد .

ولی سینما داران مبتکر برای بقای خود دست به ابتکارات جدید زدند تا برتری خود را بر تلویزیون ثابت نمایند .

از آن جمله در ماه سپتمبر سال جاری در بروکسل کمپلکس جدید سینمای افتتاح کردید که بنام بلند ((کینوپولیس)) یاد میگردد ؛ تا آتش خاموش شده تماشاگران هنر هفتم را دوباره شعله ور سازد .

در این کمپلکس مجموعه بیست و هفت سالون با ظرفیت هفت هزار چوکی وجود دارد . یکی ازین سالونها بنام ((ایماکس)) نامیده شده که دارای برده بسیار بزرگ بطول سی متر عرض بیست متر میباشد و انقدر به تماشاچی نزدیک میباشد که تماشاچی خود را در داخل تصویر احساس میکند . سالون دیگر این کمپلکس بزرگ بنام ((شوسکن)) نام دارد در این سالون به برد بزرگ آن فلم های شصت فریم (کدر) در تانیمه (بجای ۲۴ فریم) نمایش داده میشود تا نکت سه بعدی بدست آید .



فلم جدید

چندی پیش از طرف افغان - فلم فلمبرداری فلم جدید افغانی بنام غیرت آغاز گردید . سناریوی فلم غیرت را کارگردان سابقه دار کشور عباس شبان به همکاری فلم سدید نوشته و کارگردانی انرا عباس شبان بدوش دارد .

کارگردان فلم در مورد فلمش چنین گفت: فلم هنری غیرت بشکل سیا و سفید ۳۰ میلی متری شوت میگردد . تم اصلی فلم برواقعیت عینی جامعه ما استوار بوده که يك تعداد محدود مردم استفاده جو صرف بخاطر منفعت شخصی شان با آوردن مواد مخدر وارد اخلا

کشور جوانان ما را معتاد میسازند در این فلم چهره های عبوس چنین اشخاص برملا میشود . در فلم ((غیرت)) نقش های مرکزی را ابراهیم طفیلان اکرم خرمی ، جانمحمد حیدری وکیل نیکبین ، ماری امیند فرید فیض ، نازی بهار ، نادر وصال بدوش دارند . فلمبرداری فلم رانورها شم امیر بدوش دارد .

کارهای منتاژود

قدیر رشیدی

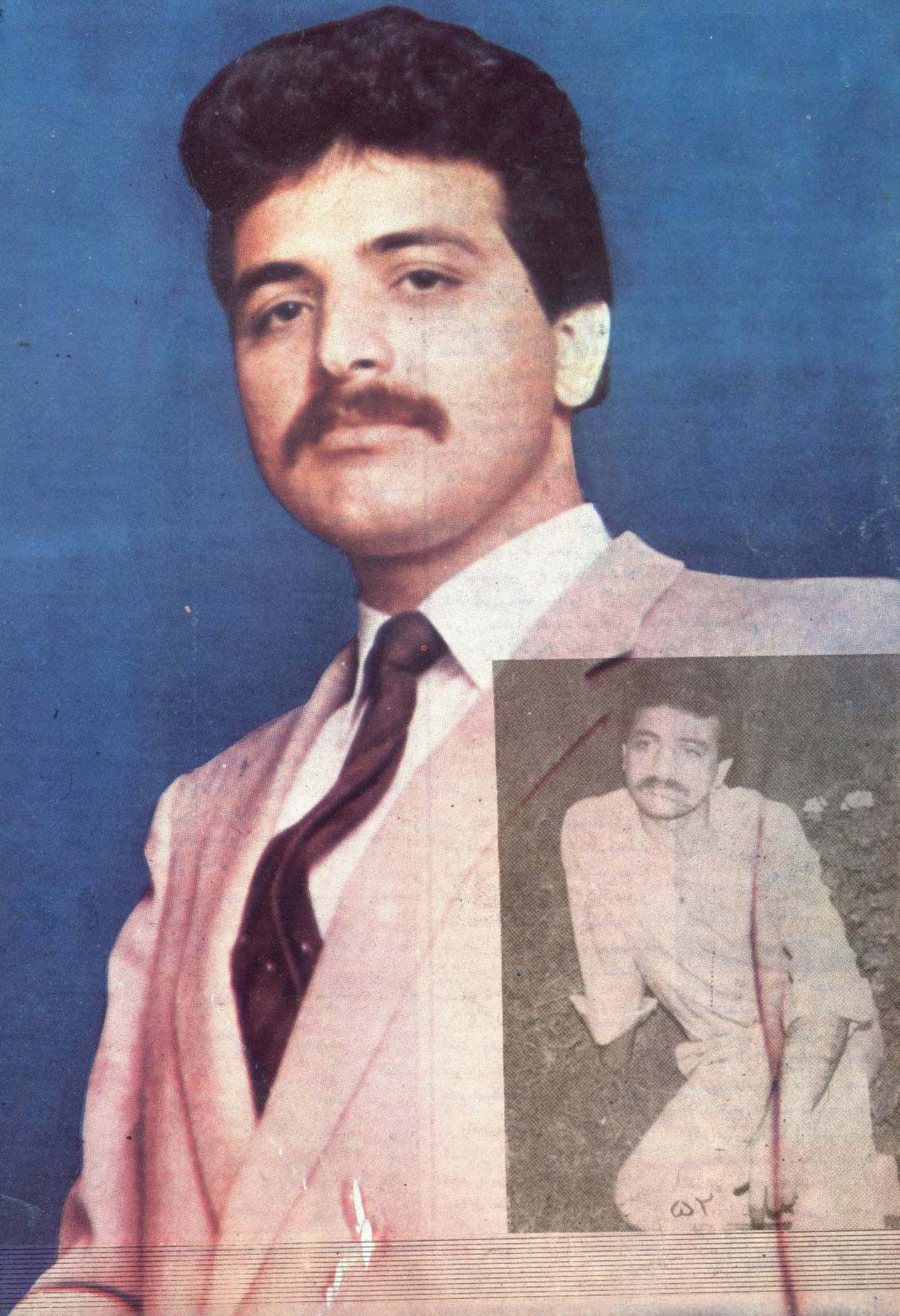
وساخته های جدیدش

از فلمهای هنری که امسال در افغان فلم زیرکار است از آن جمله فلم هنری رنگه بزبان پښتو بنام ((آخرین ارزو)) به کارگردانی واحد نظری و فلم هنری رنگه سفر به کارگردانی سعید و رکزی و فلم هنری سیا و سفید بنام غیرت به کارگردانی عباس شبان بمن سیرده شده . قبل ازین مونتاژ فلم هنری تلاس از موسسه قهس فلم و فلم هنری غارتگران از موسسه ابارسین فلم را به پایان رسانیدم

هر فلم هنری نظریه روال فلم منتاژ میگردد که قبلا شات از طرف کارگردان در شوتنگ سکرت بر اساس سناریو و پد خود منتاژ میگردد که بنام منتاژ داخلی یاد میگردد . کارمنتاژ و ايس از فلمبرداری با لای میزمنتاژ آغاز میگردد .

در فلم های بیکه از ماستر شاتها و شاتهای طویل استفاده شده باشد کت کردن با انترکتها امکان ندارد . زیرا فلم از ریتم درونی خود میفتد . بطور مثال فلم آخرین ارزو و همین فلم تحت منتاژ منازم محترم واحد نظری میباشد . منتاژ این فلم با فلم اولی بر صوف ((لحظه ها)) فرق دارد . چون لحظه ها ، يك فلم روانی و روشنفکرانه بود در آن اکثر از ماستر شاتها استفاده بعمل آمده بود . در فلم آخرین ارزو برعکس اکثر شاتها نیا و یک منتاژ میگردد و من باد ست باز البته باد رنظرد اشت خواست کارگردان و سناریو انرا منتاژ مینام .



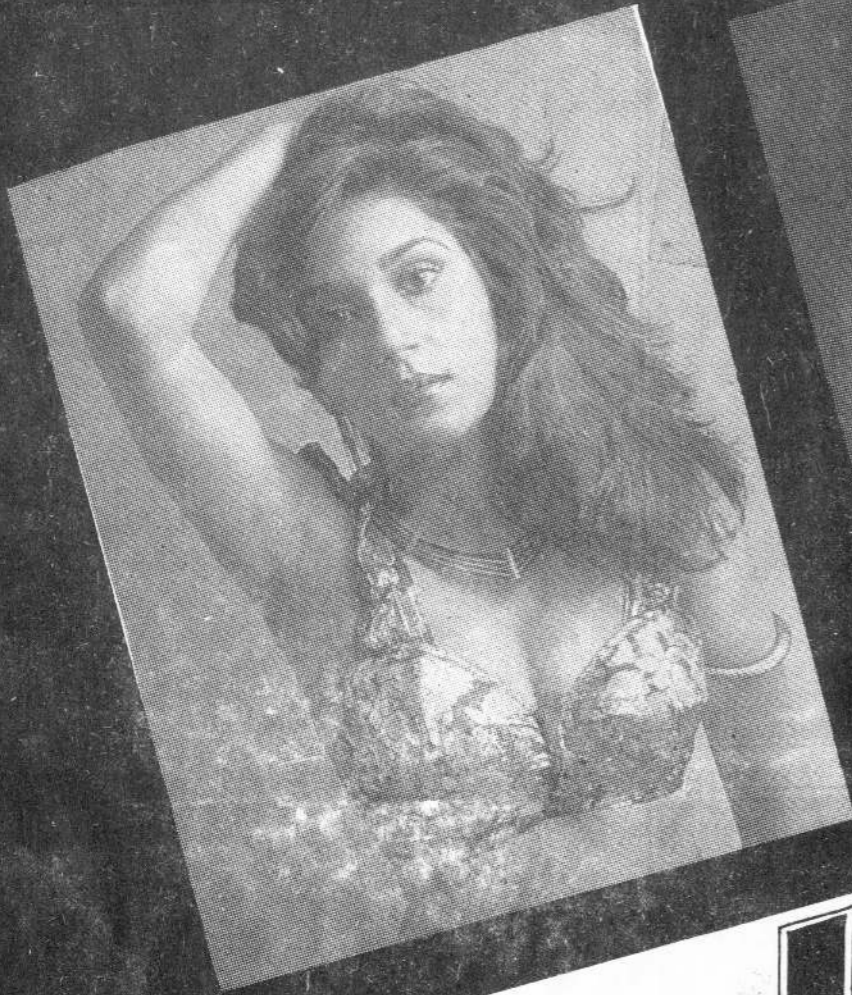




Bhanupriya: The latest contender



بھانوپریا و جیا پرادا دو چہرہ بونف سینہائی ہنسند
مصاحبہ عبد اللہ نعم نطاقی بونف یاد رستمہ • ۲ مطالعہ ناپید



از منابع هندی

راه جدید اخلاقی

عقیم سازی جنایتکار، ستکاری برای قاتلین، عدالت و پریدن گلواین "راه های اخلاقی"، را بعضی فلمها پیشنهاد میکنند

دختران تازه کار آرزوی درگیری در این بازی سیاه را بدل می پروراند. قمار ادا می دارد اگر فلان به مسایل جنسی، عشق و کینه جوی های خانواده کسی لای می آورد. علت اساسی آن بیایگی قهه نویس را بتکسار و موضوعات جالب دیگر است. هر کس در اتاق تاریک سینما در جستجوی چیز نیست. فلم بروی برده با تمایلات جنسی آغاز و با فریاد های پیاپی میاید. اینگونه فریاد ها را میتوان در فلم (زخ می اورت) سراغ داد. موضوع فلم را تجاوز به یک زن تشکیل میدهد. خواست فلم ساز چنان است که دیو وحشی شهوت را از راه عقیم سازی جنایتکار از ما در آورد. آیا موضوعی چون تجاوز به یک زن و انعکاس دادن آن واقعاً وسیله سرگرمی و تفریح شده میتواند؟

عقیم سازی جنایتکار، تأمین عدالت از راه ستکاری، عقیم سازی و گلوری شیوه ناشایسته. روزگاران ما است. حرم، مخموم، جرم جنسی، سینمای ما را فر گرفته است. ظرافت مرده و داستانهای عشقی تنها شکل آنتیکار سازی افراد بی شرم را به خود گرفته است. قهه نویسان و دیگرها از اندیشه های بیرونی میکنند که خواست های ما بیوس کنند و ربا باز شستی و ترس به همراه دارند.

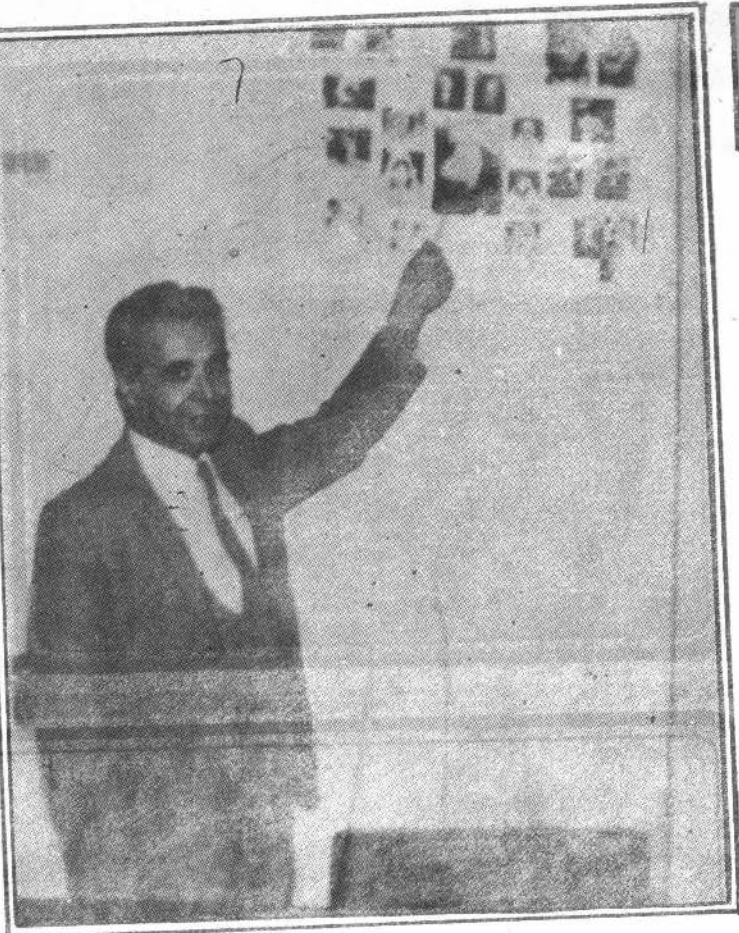
در فلمهای هندی

ترجمه از ذبیح الله



انتباهات وارد است داد آنها برای قربانیان تصورات درستی است. اما فلم ساز با وجود سانسور بعضی مطالب، برای تیرش خود باج سیل میبرد از متأسفانه اینسان فلمها بهانه پیشرفت درین جهت را بدست دایر کتران ن یگر مید هند. آیا کسی گفته میتواند که، آنها خوب به پیش میروند؟ اگر چه سکس را نباید یک موضوع ممنوعه شناخت اما فلم سازان همیشه سکس را بدون در نظر داشت خواست زمان به شکل زشت و وقیح آن یا زتاب مید هند. در مورد یک و لگرد چه میتوان گفت (فلم شکستی مستثناست)؟ بقیه در صفحه (۷۲)

مصاحبه با داکتر شریف شریفی



اولین عملیات جراحی پلاستیک

چه وقت صورت گرفته است؟

مجله سباوون چندی قبل مصاحبه‌ی راتحت عنوان اولین عملیات جراحی پلاستیک در افغانستان ناموفقانه صورت گرفت، به نشر رساند که داکتران سرویس گوش و گلو در نفاخانه میوند در زمینه اعتراض داشتند ...



خواب شما

طرز رفتار: شامخ کلاه
از خواب بومیخیزد، نشاننده
شخصیت نماست.

۱- کسکه از تخت خواب
میبرد اساساً شخص خوشبین
است در مورد همه چیز مطمئن
است عقیده دارد مسائل مشکلات
همه حل می شوند به شرطیکه همه
با هم اشتراك مساعي داشته
باشند.

۲- آنکه فریاد می کشد که همه
برخیزند. شخص فعال و برکار
بیظرب و مخالف مزخرف گویی است
دوست دارد در امور و قایم
شرکت داشته باشد و آنها را
سریعاً به گونه موثر انجام دهد.

۳- آنکه بیحال و بی حوصله
از خواب بومیخیزد بالباس
خواب دل تنگ و افسرده به رخت
خواب می رود و مایل نیست در باره
کارهایی که در پیش وارد فکر کند.

۴- آنکه هر روزی گویند:
فقط پنج دقیقه دیگری خوابم و
بس استراحت را دوست دارد و
زنده گی راتکه، تکه می گذرانند
و از فعالیت های منفی لذت
میبرد همه چیز را آسان میگیرد
و تماشای تلویزیون، غذا خوردن
را دوست دارد.

ارسالی: سیما امید از جوزجان

عملیات ها، اگر کوك ها توسط
جراح معالج بد نمود زده می شود
و نقصان دیگری به وجود می آید،
جهت زیبایی توسط دکتوران
جراحی بلاستیک اصلاح می گردد.
این دیپارتمنت در کشور ما نیز،
عنقریب با سرویس جراحی عمومی
یکجا اجزای وظیفه خواهد کرد.

سوال: نظرشان در مورد
فعالیت نخستین دیپارتمنت
جراحی بلاستیک در کشور و همکاران
آن چیست؟

جواب: ایجاد ایمن
دیپارتمنت برای طبابت کشور ما
غنیمت بزرگ است. زیرا قبلاً
عملیات های طور متناوب توسط
دیپارتمنت های مختلفه مثلاً
گوش و گلو، یورولوژی صورت میگرفت
ولی حالاً توانده به حیث یک
مسلك تیار کند.

در مورد همکاران آن باید
بگویم که تلاش وجدیت آنها
نوف العاده درخور توجه است.
همین اکنون دکتورس نیلاب
و دکتور غفار باور، خیلی صمیمانه
در مسوولانه با مریضان و مسلك شان
برخورد می کنند که آینده های
روشنی استقبال شان خواهد
کرد، وهم در مورد پرونیسور
فایروالت باید بگویم که کمک
و معاونت شان در ایجاد دیپار-
تمنت جراحی بلاستیک خیلی
موثر بوده است و من از ایمن
هم مسلك مهربان خویش، بخاطر
کمک به هموطنان ما تشکر می کنم.

- شافلی دکتور شرفی، اگر
گفتی دیگری داشته باشی
بفرماید.

- در آخر می خواهم بگویم،
آرزو مندم این گفته هام طوری
توجه نشده باشد که گویا ایجاد
دیپارتمنت جراحی بلاستیک
ناسازگام قطعاً و هرگز چنین
نیست. من در حد توان، در جهت
رشد این دیپارتمنت همکاری خواهم
کرد.

فقط هدم از این صاحب
آن بود تا یک بار دیگر، بخشی از
گذشته های بر افتخار طبابت
کشور عزیز ما معرفی بدام.

کشور ما سابقه چند ساله دارد؟

جواب: نخستین عملیات
جراحی بلاستیک را که خودم انجام
داده ام ۲۱ سال پیش از امروز
بود و تا کنون در هلهوی هزاران
عملیات معالجه ای، تعداد رساحه
جراحی بلاستیک بیش از (۷۰۰)
عملیات را انجام داده ام.

در هلهوی من همین اکنون
همکاران عزیزم چون دکتور حیدر
افغان، دکتور لیزا ده، دکتور
عمری و دکتور آرزو معروف ایمن
بخش اند.

سوال: بیش از شما آیا این نوع
عملیات ها در کشور صورت گرفته
است؟

جواب: بلی، این که تا به
می کم افتخار این بخش جراحی
را نباید به دیگران منسوب کرد
از همینجا نشئت میکند.

زیرا بیش از ما، در حدود
۲۰-۳۰ سال قبل پوهاند دکتور
نوروز علی خان، پوهاند دکتور
محمد حسین نصرت، پوهاند
دکتور عبدالواحد رشیدی
پوهاند دکتور خیر محمد ارسلان
که استادان گرانقدری بودند
و همچنان دکتور مسکینیار، ایمن
عملیات ها را به دهها هزار اجرا
کرده اند.

سوال: آیا واقعات جراحی
بلاستیک گوش و گلو را پس از ایمن
شما عملیات خواهد کرد یا خواهید
سپرد به دیپارتمنت جراحی
بلاستیک؟

جواب: واقعات مربوط
سرویس خود را، خود ما عملیات
خواهم کرد.

سوال: پس ضرورت ایجاد
دیپارتمنت جراحی بلاستیک
در چه بوده است؟

جواب: اصلاً ایمن
دیپارتمنت باید در چوکات
جراحی عمومی فعالیت کند و بعد
از عملیات های معالجه ای سایر
دکتوران، وظیفه زیبایی
(Pecons) عملیات هارا
انجام دهند. مثلاً پس از یک
واقعه سوختگی با عملیات شکم
(یا سایر



سوال: بیش از اصل سخن،
لطف نموده بگویند که جراحی
بلاستیک چه مفهوم را رایج
می کند؟

جواب: جراحی بلاستیک
یا جراحی کاسموتیک (زیبایی)
عبارت از آن شاخه طبابت
است که کمبودها و نقصان های
ولادی و کسی را که در یک قسمت
عضویت به وجود آمده به شکل
طبیعی یا نزدیک به آن ترمیم
نموده، زیبایی دوباره شخص
را اعاده می کند.

همچنان می تواند علاوه
بر زیبایی دادن به شخص، آن
اعضایی را که توانایی کارش را از-
دست داده دوباره به کار
ببندازد.

سوال: شافلی پوهن سوال
دکتور شرفی، شما با گزارش
(اولین جراحی بلاستیک در
افغانستان ۱۰۰۰) موافق نیستید،
چرا، با رایج کدام دلایل؟

جواب:
بلی، آن صاحب جناب
توجه شده که گویا اولیمن
جراحی بلاستیک در افغانستان
در سال ۱۳۶۵- آنهم به وسیله
یک پرونیسور خارجی محتسب
فایروالت - صورت گرفته، زیرا
در آن گفت و شنود از پیشینه
این عملیات در کشور ما هیچ تذکری
به عمل نیامده است.

هدم اینست که نباید
افتخارات علمی کشور را به
دست خود به دیگران نسبت
بدیم.

سوال: پس این عملیات در

مسافت در مریخ



اکاد میسین والیری بارسوکوف پروگرام سفرا اتحاد شوروی رابه مریخ ضمن محاسبه بانمایند ایزوستیا تحت مباحثه قرار داد .

مترجم : محمد نذیر (دریزا)

موجودیت حیات در مریخ ممکن است یا نه ؟

نوری نه تنها گرفتن تصاویر ویدئو را ممکن میسازد بلکه ترکیب معدنی صخره های سطح سیاره و ترکیب اتموسفر مریخ را نیز واضح خواهد ساخت . در یافت ارتباط بین اینزوتوهای مختلف باید روجن مسود د لچسپی زیاد قرار دارد این مساله ممکن خواهد ساخت تا معلومات درباره تاریخ آب در سیاره خودمان بدست آید .
دو بخش حقایق و مواد ی که از تحلیل سطح مریخ توسط دو عراد وایکنگ آمریکایی بصورت جداگانه بدست آمده است همدیگر خود را تایید مینمایند . این نکته اندکی حیرت آوراست که خاک و طوفان میتواند به

مریخ چگونه پیشنهاد می نمایند ؟
جواب : ماود انشمنان آمریکایی فرستادن اقمار مصنوعی رادر - مرحله اول تا سال ۱۹۱۰ تحت غور قرار داده ایم که آن یک مسافرت جهانی به سیاره مریخ (مریخ) خواهد بود . در حال حاضر موضوع تحت مناقشه و مباحثه اینست که چگونه وسایل تحقیقاتی در آنجا ضرورت خواهد بود و مسافرت اکتشافی در یک مرحله انجام داده شود و یادرد مرحله واضح است که باید چندین کامپلکس تحقیقاتی در قمر مصنوعی که به مریخ میبرد جا داده شود که از جمله کامپلکس نوری چاپز اهمیت فراوان است . کامپلکس

بوده است . اقليم مریخ نیز نسبت به گذشته تغییر کرده به قسمیکه زمانی اقليم آن گرمتر بوده حتی در سطح این سیاره دریاها وجود داشته و قسمیکه ما میگویم جایی که آب است آنجا حیات است بنا شاید اشکال ابتدایی حیات در مریخ انکشاف کرده باشد ولی پاسخ به این سوال که ((آیا فعلا در آنجا حیات موجود است یا خیر)) مشکل است . ولی اینهم غلط خواهد بود . اگر موجودیت حیات را در آنجا از امکان دور فرض کنیم باید علاوه نمود که نقاظی از قشر مریخ که گرمی خود را حفظ کرده امکان بقای حیات در آنجا موجود میباشد .
سوال : شما آغاز مسافرت رابه

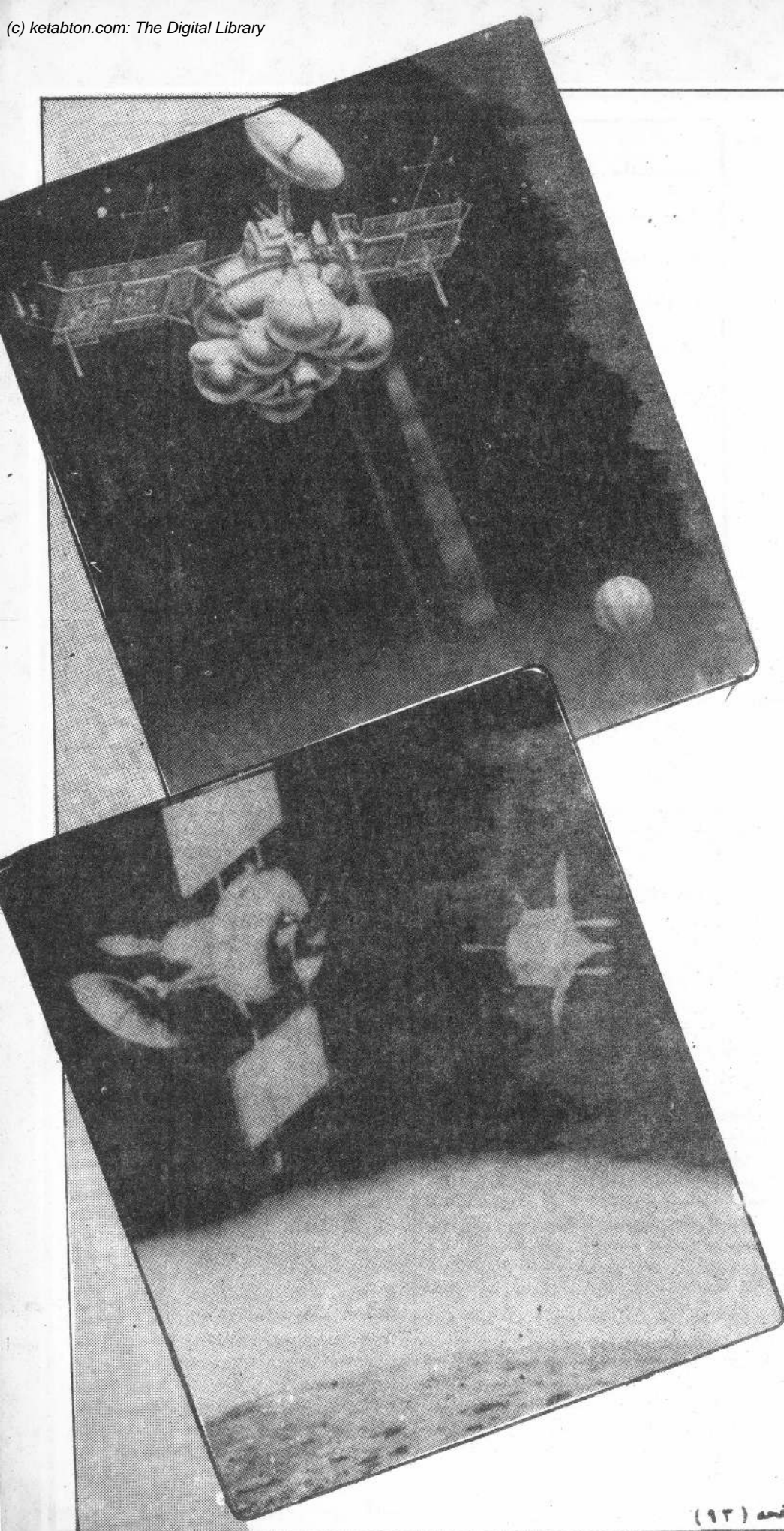
((اگر هدف ما اقماء تجارت باشد ما میتوانیم تا سال ۲۰۰۱ به کره مریخ برسیم)) استروفرنیست (فریگ ان کیهانی) آمریکایی کارل سگن اعلان کرد : ((قبل از آنکه کوزمانا تاها خیلی دور از زمین (سیاره مریخ) فرستاده شود یکسلسله تدارکات در زمین تکمیل خواهد شد))
سوال : چرا برای مسافرت مذکور سیاره مریخ را برگزیدید ؟
جواب : برای اینکه در گذشته موجودیت ساده ترین اشکال حیات در آنجا ممکن بوده است .
مریخ دارای اتموسفر است با وجودیکه اتموسفر مریخ نسبت به اتموسفر زمین شفافتر است ولی زمانی این اتموسفر نسبتا متراکم

مدتی به درازای چهارماه زمین
در سیاره مذکور دوام کند و تمام
سطح سیاره توسط خاک پوشیده
شده است.

یک راد ارتصا ویرمفصلی از -
برجستگی ها و موقعیت دریاها و
وادی های سابقه آرایه خواهد
نمود . همچنان این رادار -
معلوما ت عمدتاً در مورد محصل
یا بین شدن (فرودگاه) سفینه
ها تقدیم خواهد نمود . همچنان
رادار مذکور امکان اکسری X-Ray
رادار سطح مریخ تا عمق یک کیلومتر
مساعد خواهد ساخت که به این
ترتیب میتوان عمق خاک و موقعیت
صخره های دارای عمق کمتر از یک
متر را تعیین نمود . البته از صخره
های مذکور میتوان معلوما ت راجع
به ترکیب پیکتری سیاره دریافت
نمود .

در عین زمان میتوان راجع به
طبقه همیشه یخ زده که در تحت
طبقه خاک قرار دارد نیز معلوما ت
حاصل نمود . محل طبقه یخ زده
دلالتهای جریان حرارت از داخل
سیاره خواهد کرد . محلاتی که
در آن جریان بیشتر حرارت موجود
باشد مورد علاقه بیشتر جهت
مطالعات بیولوژیکی خواهد بود .
این مسأله که دو عراده وایکنگ
امریکایی موفق به دریافت اثری از
حیات در محلات فرود آمدند
نیاید بحیث دلیل نهایی تلقی
گردد که گویا در مریخ حیات
وجود ندارد . اولاد و محل کوچک
که دو عراده وایکنگ در آن فرود
آمدند بودند قابل اهمیت نیست .
دو عراده فوق به فاصله ۴۰۰۰
کیلومتر از هم دور فرود آمدند
برعلاوه موجودیت حیات در سطح
احتمال کمتر دارد . ثانیاً وایکنگ
خود پروسه کار نامکمل بود . بطور
مثال در قطب زمین کاملاً غیر ممکن
است که اثری از حیات را با گرفتن
یک یاد و نمونه مجزا کشف نمود .
اما اگر نمونه در یک محل گرم نگهداری
شود میکروها در کالونی ها اجتماع
ها انکشاف کنند موجودیت حیات
کشف خواهد شد . حال امید اینهم
که قطب زمین با وجود شرایط
شدید (مشابه مریخ) گوشه
های پنهان حیات رادار آمیبا شد .
به استناد به این دلیل میتوان
گفت که دور از امکان نیست که
بعضی اشکال ابتدایی حیات در
مریخ کشف خواهد شد و چنین یک
کشفی از اهمیت خارق العاده ای

کشفی از اهمیت خارق العاده ای (بقیه در صفحه ۹۳)



بهم خواندیم که :

زیلی واول هولند دودل داده وشفته همد پگر که در شهر وین آلمان زنده گی داشتند نسبت به همد پگر بی نهایت رومانیتیک می اندیشند . هولند که شغل روزنامه نویس دارد بزودی آهنگ سفر مینماید و برای انجام مأموریتی قصد سفر را به رید و جنیور مینماید . زیلی نگران است که مبادا هولند اسپردام خوب رویان شود . اما هولند برخلاف وید سید همد که به عشق آتشینش زود ارمغاند . وی که در راه سفر به رید و جنیور و یکی از ایالات کشورید تکوهای را اقامت می گزیند ملول و غمگین رحتی به پستری می افتد زیلی خود شرا بدن ایالت نزد هولند میرساند . سرانجام هولند مصمم میشود که به سفرش ادامه دهد . هولند پس از انجام مأموریت و نه روز اقامت در آن شهر در راه برگشت به وین ، در دوسلدورف و برلین اقامت گزید او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشت ، وضع را دگرگون یافت . او که تحت بازرس پلیس قرار گرفت ، خواست از دوستان و آشنایان زیلی راز ناپدید شدنش را جوی شود . باول هولند ، سرانجام با مری بنام روبرت فرید من آشنا شد . روبرت همسنگ بنیچ ایتالوی را بنام های تینوزاد با من ، همپلیورتزی ، ماریوتلینو ، گیزاری نوو و کارلو سامیا معرفی کرد . هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ را بدست آورده است . باول پس از تحمل مشقات زیاد خود شرا موقعی به همپلیورتزی رسانید که وی نقش زمین گردیده و جسد بقتل رسیده اش روی اتاق افتیده بود . و اینهمه دنباله سریال :

خیابان مشجر عکاسی سم ، بهیون بارش .
 - دوباره به شهر بر میگردد ؟
 - دقیق گفته نمیتوانم چرا ؟
 راننده غریب :
 آنجا د بیرون شهر . . . من دیگر سواری نمی یابم .
 - من این شهر را فقط در بهاران دیده بودم ، انهم در مخازه ((روتل)) فروشند ، آثار متبقیه ، یکا میرواز کاریک دریای سیاه که توت های پخ روی آن مرقصید ، در مقابل یک قبرستان ، دروازه های منازل و در کان و هوزل های قفل بسته رسیدم . شب از راه رسیدم ، بود و فقط تعداد کمی از لاتین های کاسار جاده بل بل داشتند . در راه کوتاهی برف بشکل برج ها درآمده بودند . دلنجا فقط دمای در سال میشد زنده گی کرد . تکسی فروشکان از میان غبار و دود و برف راهش را میبشود .
 در آمدن یک سرن ملوان برف شهر کهنه (انتیسر ۱۱۲) بر بالای یک تپه افتیده بود . اکنون دمه و - شبارکاملا شهر را بیجانیده بود . راننده جا بجا توقف کرد .
 برسیدم : چه خبر است ؟
 - شما مجبور استید اینجا بپایه شوید . بداخل ((خیابان مشجر عکاسی سم)) نمیتوانم داخل شوم .
 - چرا نمیتوانید ؟

می بینید که دیگر سرن صاف وجود ندارد . از پنجو موتر سم را بهیون کشیدم . حق با او بود . دیدم که بداخل خیابان سه بولد و زبیکه خاک را بیرون کوت نموده بودند ، رول ها ، جرقتیل ها و کلیه های ساخته شده ، راه را بند کرده بود . راننده در حالیکه سگرتی روشن کرده بود برگشت و من بداخل برافه رفتم . تا دروازه باغ خانه شماره سوم راه باریکی وجود داشت . ناگهان در یک جغرفی برز آب و بخ که اطراف آن جنگلات نور ریخته وجود داشت ، سرازیر شدم . آب بداخل بوتهای رفت ، احساس میکردم با ی چیم رانهایت پخ زده است . باغ شماره سوم یک دروازه جویی داشت . شاخهای درخت برای همد پگر آغوش باز نموده بودند . در هلسوی دروازه ، یک کنار امتداد داشت که انهم نهایت قدیمی و کهنه بنظر می آمد . چشم به یک زنگ برفی که زیر آن لوحه ای برنجی نصب بود ، افتید . آنجا

کوتاه قد بریدم ، از شانه های من حکم گرفت و در میان برف ها راهش کردم . ناله و زوزه اش بلند شد . یک احساس نامی ، بمن حالی میساخت که در ناپدید شدن زیلی این مرد مقرر است . خون از سرم جلوی بود . مردی را که اکنون روی برف کام زانو زده بود ، قاپیدم . خواستم بیکاره به قیافه این فراری ملمسون خیره شوم . تازه متوجه شدم که او یکمردنه بلکه یک زن بسود !

موهای ترفسید ، در گوشه پیشانی اش افتیده بود . زنی بود در حدود ۳۵ سال ، اما موهای کاملا سفیدی داشت . رخسارش باخون و برف گل آلوده کثیف شده بود . وقتی نگاهش را بسوی دخت ، جز وهم و ترس را نمیتوانست در آن خواند . در زنده گییم ابتدا چنین آثار ترس را در چهره یک انسان نخوانده بودم . راهش کردم ، بچاره تخته به پشت با پاپوش پاره پاره مندرستی روی برف ها غلتید . او که با هایش را در رموزه ها فرو کرده بود زیاد بد قیافه بود ، تکان نمیخورد و نگاه هایش راهش از من برمیگرفت . برسیدم : بگو کی استی ؟
 یک مشتش روی دهنش فشرد . گفتم :
 بیش ازین لت روکت میکنم ؟ بهتر است جواب بدهی . او همچنان خاموش و بی صدا بود به صورتش کوبیدم . نفسش فشان از میان دندانهای فشرده شده اش بیرون شد . باز هم چیزی نگفت فریاد بر آوردم : ایستاده شو . او یک کله از من کوتاهتر بسود

بد نبال ترنتی به مقصد صحبت با او آمده ام . آقایی ترنتی را می شناسید ؟
 دوباره سرش را شورداد : سکوتش وجودش را در برکشیده بود . به بیکاره در اتاق سکوت بمان سکوت بریده گان حکمفرما شد . در بالای اجاق سردمیک عکس آویزان بود که یک صحنه شکار انگلیسی را نشان میداد . در آن شکارها را سیاهی زیادی دیده میشدند . شکارچی ها جاکت های سرخ به تن داشتند .

فریاد زدم : آقای ترنتی کجاست ؟ دود مشتش را بلند کرد بسوی دروازه کاراجاق ، اشاره کرد . او را رها کرده ، بسوی دیوار نزد یک شد . در خانه پایین برق میدرخشید . آنجا یک کتابخانه بود ، بالباری های کتاب یک چراغ مطالعه سبز رنگ ، و یک چوکسی با زودار کنار پنجره گذارده شده بود . آقای ترنتی مقابل چوکسی بازو در روی زمین قرار داشت . لباس کاملا به مود فریب به تن داشت . ترنتی دست را مستحربسوی گلویش برد ، بود تا تکلی اش را صست کند ، اما نتوانسته بود . چون او دیگر مرده بود ، کسی به او فیر نموده بود . دود کبک با پیش از خون سرخ میزد .

من در یاد داشت ها و نوشته هام بربیک سألده تاکید میکنم ، که زیلی لوید و د زنده گی من یک آغاز است ، آغاز سعادت آفرین ، محبتش برایم لایتناهیست و چنان موجودی است که همه اعتقاد در وجودش خلاصه شده . چون من زنده گی را دو

خدا با ما سخن است

با دستان کوچکش بالا پوشش را تکان داد . صدا زدم : بد نبال بیا (و چند قدم بسوی ویلا برداشتم . او برای اولین مرتبه بحرف آمد . او همچنان تلاش داشت از جنگ من فرار کند . خود تیرا به عقب کشیده و گفت : نه من نمیروم ، هیچ جای نمیروم بعد در حالیکه از فرط ناراحتی یا هایش را بر زمین میکوبید گفتم :
 بفرماید : بفرماید ؟ او با بسوی خود کشیده و د سهیلی بدار بصورتش حواله داد . او و بگریستن شروع کرد .
 از دور صدای تکموتیف بلند بود و فریاد داشت . دمه غلیظ تر میشد دروازه را باز کرده ، بداخل بروی قیافه اش مثل برف سفید میزد ، چشمانش آبی روشن داشت کمی نسبت به زیلی کلا تر معلوم میشد . یسا د زیلی بشکل وحشتناکی در من تاثیر آنگند . او را بداخل برده اتاق را از عقب بستم . آنجا یک اتاق ویژه لباس دیده میشد با چند عدد عکس های کهنه . یک اجاق و یک مقدار ظروف جستی ، قالی های آنتیکس و مرفوب قدیمی بچشم میخورد . دروازه ها قفل زد و شده بودند . زن بیگانه آنجا نشسته وهای های میگریست .
 از قیافه سفید و اما کثیف خون و اشک فروسی غلتید . فریادم بلند شد : آخر من بگوچی نام داری ؟ اینجا چی میکنی ؟ حقیقت را بگو . قیافه اش آلوده تر با بسوی بلند کرده ، خواست حرف بزنده اما مد هوشی بود . دیدم که سرانگشتانش شکسته و میلرزند . به معرفی خود برداخت : من هولند نام دارم . اینجا

باقیافه رنگ بریده ، با انبوهی از اشک به جسد بیرونی خیره شده بودم . دهن همپلیورتزی باز بود . دندان های طلایی اش در تاریکی شامگاه کدام درخشش نداشت . صدای زن جوان که به دنبال من آنجا حضور یافته بود و لحن آرام داشت مرا بخود معطوف داشت . او که بالا پوش ساخته شده از پشت شترتین داشت معلوم میشد بستان های بزرگی دارد .

زن جوان آهسته بیخ گوشم گفتم :
 - وقتی اینجا آمدیم ، او مرده بود .
 - شما چه وقت آمدید ؟
 - لحظه ای قبل از شما .
 - در صورتیکه او قتل رسیده بود چه کسی در رب منزل را بر روی تان کشود ؟
 - زن جوابی نداد .
 قیافه جسد را کثیف و پوستال یافتم . کسی خون اطراف دهنش که دیگر خشکیده بود ، دیده میشد . لحظات طولانی بسوی هم بدون یک کلمه تبادله سخن ، نگریستم . یک سکوت مطلق در اتاق مستولی گشت .

بازد پگر برسیدم : چگونه مستقیما اینجا آمدید ؟
 در حالیکه اولین پرسش را بر زبان آورد :
 ((شما چرا آمدید ؟))

در قیافه اش مجدد ، جان تازه دیدم . بر سکوت مستولی شده قالب گردید . رانگی در فاع از خود برآورد :
 آقای ترنتی میخواست با من صحبتی داشته باشد .
 آنگاه بسوی جسد دید . بعد نگاهش را بسوی من برگرداند .
 بلا فاصله از نو پرسیدم :
 - دقیق نگفتمید . اینجا چه میخواستید ؟
 در حالیکه سرش را بیز آنگنده بود . شمرده شمرده گفتم :
 خودش بمن تلفون کرد . بلی بعد از ظهر دیروز ، در وین
 - دروین ؟

- بلی . اساسا من دروین زنده گی دارم .
 به من تلفون کرد و گفت کار اجلی با من دارد .
 - و انمود نساخت که پیرامون کدام سألده میخواهد با شما صحبت کند ؟
 - او در خلال صحبتش فقط بربیک نام اشاره کرد . به زیلی لوید و
 با شنیدن نام زیلی لوید وضع من دگرگون شد . تیز تیز بصورتش خیره شدم .
 او ساکت و بیحرکت ایستاده بود .
 تکرار کردم : زیلی لوید ؟
 - بلی . مگر شما با این نام آشنا استید ؟
 حرفی نزدم .

زن قشنگی بود . زیاد زیبارو . در حقیقت زیبا تر از زیلی . وقتی زیلی را برای بار اول شام یکسروز در محله ((مانیزون دی فرانگه)) در برلین دیدم هیچ زن دیگری برای من لطافت و عظمت او را ندانم . نگاه هایش مانند و این مراسم مینمود . او - یکبارچه شراب بود . پس از مدتها ، باناشاسی این زن ، نیز همان حالت بمن برگشته بود . انگیزه اش برام روشن نبود . همه چیز او در من تاثیر افکند بود . او یکوعه از یتیم میکرد و آرامش را بهم میزد
 حالش قیافه کوچک ، پت رشته موهای سفید غیر طبیعی اش ، چشمان آبی نیلگون ، بستانها بلی بلی .
 مگر چرا بعضا موجودیت ناگهانی آدمها اینهمه تاثیر بخشند

کوشیدم کمی بخود پیام و احساسات را کنار بگذارم . دریافتم که این زن حسادت و اشتیاق مرانست به زیلی تعجب میبخشد .
 او بلتفت شد که زیلی لوید چه مناسبتی با من دارد . من پرسیدم :
 آقای ترنتی را از کجا میشناسید ؟
 او دندانهایش را از فرط هیجان واضطراب جویید . بلا معطلی گفتم :
 - نه میخواهید چیزی بگویند ؟
 باز پرسیدم :
 نامتان چیست ؟
 - پترا ویند ؟
 - پترا ویند ؟
 - و نام شما .
 - مرانی شناسید ؟
 - فکر میکنم در گذشته شمارا دیده ام . اما کجا ؟
 - راستی شما اکرا سینما میروید ؟
 - بلی !
 من مشاور و منتظم لباس هنرپیشه های سینما ام . دروین مالک سالن بزرگ مود بوده و در - سرفلسی نام مرا با حرف درشت می اندازند .
 - خانم ویند . شما چرا از جسد گریختید ، چرا به پولیس اطلاع ندادید ؟



- چونکه آرزو داشتیم باي مراد لین ماجرا بیجانند ، من میترسم ؟
 - از چی ؟
 - خودم هم نمیدانم از چی . آباشما هیچگونه ترسی در رینبار ندارید ؟
 - چرا ؟
 در لین میان چشمانم به میزی که آنسوی جسد قرار داشت روی آن تلفونی گذارده شده بود ، افتید . شتافتم و از کتاب رهنمائی تلفون که بهلوی تلفون بود ، نمره ای انتخاب کردم .
 پیترا سراسیمه پرسید :
 - شما کسی میخواهید تلفون میکنید ، کجا ، برای پولیس ؟
 - آزانسوسد ای بی مردی بگو شم رسیدم ؟
 - بفرماید . دفتر پولیس زالسبورگ .
 - اسم باول هولند است . لطفا ما مریون تانزابه خیابان مشجر عکاسی سم بفرستید . اینجا یک قتل صورت گرفته است .
 - نشود . مست بود ، زیاد نوشیده باشد ؟
 - نه . اینطور نیست . بشنود یقینا اینجا مردی بقتل رسیده است .
 - صدای آنسوی گوشن لحن جدی تر گرفت :
 - پس آدرس را دقیق دیکته کنید .
 - وین آدرس را تکرار کردم .

قد کوتاه‌های شهرما



بقیه از صفحه (۱۲)

چه شکلاتی : (در شعبات ما به فرزندانتان نرسد آب نداری ، جایی کار تنگ است ، در طول روز در باران آب دارد ، و گاهی هیچ ندارد)

گفته های سایر قد کوتاه ها هم از همین حرفه‌های یاد داشت اما با به داند ، مرد قد کوتاه که به حیث مستخدم در وزارت مخابرات کار میکند در مورد انواع قد کوتاه ها چنین گفت : (. بیان مافوق کوتاه ها هم از هم فرق دارند ، آناییکه قدشان از حد زیاد بخت است ، صد مرده نام دارند ، به همین ترتیب قد بلندترین ماکه کمتر از یکمتر و نیمه سانتی است ۶۰ مرده ، ۸۰ مرده ، ۷۰ مرده و تا ۳۰ مرده و ده مرده میرسد) .

— خودت چند مرده هستی ؟

— (من ۶۰ مرده هستم)

قد کوتاه ها در هر جای که هستند همیشه اطرافیان شان از آنها راضی اند ، اینها آدمهای متحمل ، شکیبا ، وظیفه شناس و مودب اند . زنده گن شان در فامیل های شان نیز آنگونه است که در محل کارشان .

پایه د (۲۲) مخ

چون می‌مطرح کرده .

— تاسی د به سند زاری کید و د باره د به غز د در د لو ترخنگ بل کم خصوصیت لاری گن اوزکنه ؟

— که چیری یوه بیخله به بنایست ولری اود هغی به خوا ؟ بنگلی ملی جامی به تن کړی په عین وخت کی د بنواخلاقوا لور کرکتر خاوند ه وی نو د اییغله به پیره بیه د قدر ویر اوبه زره پوری وی .

دغه راز که یوهنرمند د به غز په خواکی بنگلی شعر د موسیقی متنا — سیوالا تو میره روایی او همدان د نبرک ویر و خاوند وی نوهغه وخت ده ته یونه سند زاری ویلای شو . باید وایم چی بیه سند زاری مثال د نسی قالبی لری چی به مزور د وخت خیل بیه والی اوارزنت په اثبات رسوی ولی هغه خوک — چی یواخی نوم بی سند زاری وی اوس به مثال د سترنجی وی چی دلز وخت به تیرید و سره خیل ارزنت د لاسه ورکوی او خرابیز ی اوخلک بی زرد کوی د مخی لیری کوی او هاخوا د بزرگانوبه کوللی بی غورحسوی .

— ستاسی نظر د هیواد د نقشه — موسیقی به هکله خه د ی ؟

— زه بخانته دا حق نه ورکوم چی د هیواد د موسیقی به هکله وگریم بزم ولی د یومحلی سند زاری بیه توگه نظر ورکولی شم چی په دی اوه — اتوکالوکی د افغانی کلیوالسر

هسی همزولو ته ژپیزی ...

موسیقی د ورناید واود منعه تللو د باره د ویره کارشوی ی چی که دوه د ری کاله نور داسی کار ورته وش نوپول او تبله به د راد یو — افغانستان په تالارکی د مجسمی غوندي اییسی اویابه تری خاکستر دانی جوړه شی او ویل کیزی به چی د ایووخ د موسیقی الات وو همد اوس به راد یوتلو بیرون کی هغوسند زاری و ته چی ژوند ی — سند ره بی د اروا خچه اخیستی وی او پیر نمونه انتیک اوزموز د عنعناتو او اقتصاد برخلاف قیمتی جامی بی به تن وی چی داسی سند زاری و ته زه د هیاهوی یسا د رب و د روپ سند زاری وایم .

هر راز شرایط برابر ی دی ولسی هغوسند زاری و ته چی په خیل ملی لباس کی فولکلوری سند ری وایم هیخو نوع شرایط مساعد نه دی . که دوی داسی فکر کوی چی خیل لباس او فولکلور بیرون د اود غرب پیروی کول تکامل دی نو د ا تکامل نه بلکی د خیل کلتور ورکول دی .

— تاسی د کم سند زاری ی سند ری خوینوی ؟

— په فولکلوریکو سند روکی می د خا ن قوه بافی ، هما هنگ ، — صدف رتولگی ، به غزل کی —

رحیم بخش او هم می د ترکیسی سند زاری ا تاخان سند ری — خوینوی .

— په خیلوسند روکی کومه یوه خوینوی ، ای خیلی سند ری اوری ؟

— ((ارمان دی ارمان د نیافانسی ده)) او ((د آزاد ی خا وړه د اد نیکمرغی خاوره))

سند ری می خوینوی . زه د خیلو سند رو دا وید و خچه لذت نهمم صرف هغومره بی اوم چی خلاوی اونواقصی و گویم اوس .

— خیر د خیلوسند رو د زمزمه کولو سره مو اری یکی خنگه دی ؟

— په لور غز خاندی او وایم : پدی هکله د پیر نژدی اری یکی لرو همیشه حتی به مویرکی هم بخان سره سند ری زمزمه کوم .

— هنری افتخارات موخه شی دی ؟

— زما هنری تحفه اومدال د خلکو ورین تندی ، خند او خوینی ده .

— تاسی که د خیل شخصی ژوند به هکله موز ته معلومات راکری بیه به وی .

— یو واده می کړی . بنخسه ماشومان لرم . به مینه سره ژوند کوو اری د خیل ژوند خچه راغی م .

— خدای دی خیر کړی . د د و هم واده بند و بست خو به نه کوی چی

ومویل ((یو واده می کړی))

— زه به هیخکله د اغلطي ونه کړم . که یوهنرمند دوه ود ونه وکړی نو د موسیقی هنر د لاسه ورکوی او توله ورخ به د خیلو بنحو به شخره اخته وی .

— تاسی غواړی چی ستاسی زامن راتلونکی کی د ستاسی به شان سند زاری شی ؟

— نه . زه می اولاد همیشه د ی — لاری خچه لیری ساتم . هیخکله د موسیقی الات په کورکی نه زدم .

بیرنیز نه چیری چی ماشومان می یکی کوتی ووهی اومینه بی ورسره پیدا شی . بخره د الازره پیره ستو — نزی لری . لمویی خوا د هنر ساتل ، د خلکو د زړ و نوساتل او د بلی خوا د راد یوتلو بیرون به محیط کسی تحینی ناوره شرایط نو یوسند ر — غاړی باید د پوره حوصلی خا وند وی . زه غواړم زامن می د اکثران او انجنیرشی ، اود امی یواخینیس هیله ده .

غواړم یوخه درته به خیل زره ووایم او هغه داچی : مایه ژوند کسی یو و ارجنگه — مایه ژوند کی یو و ارجنگه — کړیدی چی د پیری بنیانه م . او هیخکله می دا بده خاطره له یاده نه وی . بخره زه یوهنر — مند می اوزه پدی عقیده م چی د هغوسند له خولی خچه باید پید شی خبری او سند ری ووی نه بد الفاظ . نو بخره زه وایم چی



هنرمند کیدل او د هنر ساتل

په بای کی وایم : ستاسی به مجلسی سر بیړه د لته نوری مجلسی او ورخیانی هم چاپیزی ولسی تراوسه به کوی مجلسی اویا به کوی ورخیانی کی له ماسره مرکه نه ده شوی . داچی تاسی ما ته د یوسند زاری به سترکه وکسل اومرکه موراسره وکړه کورودانس وایم اوستاسی د دی احساس خچه د پیره د پیره مننه کوم .

آبامردان ...

بقیه از صفحه (۲۱)

گونه استاد معتبر و موثق وجود ندارد ، با وجود آنکه عده ای از محققین بر واقعیت عقیده بر آنست که نظریه تکوین خودی در شرنیز ممکن است .

د واقعیت امر ، چنین به نظر میرسد که فرضیه تکوین خودی ((معجزه)) ا بستی معصومانه را بشکل خیلی ساده آن توضیح میکند ، گرسنگی ، فشار روحی و عوامل دیگر منکست از گرسنگی را شاید تحت تاثیر قرار دهد که در نتیجه آن بدون وجود پت سرد ا بستی شود . هر چند باید خاطر نشان شام که تمام مشاهدات موجود علمی نشان دهنده آنست که تکوین خودی همواره پدیدایش جنس ماده را بدنیال داشته است . علت آن اینست که جنس لانم است تعیه کند . علاوه — تکوین خودی اغلبا به ششسی دقیق خود مادر منتج میگردد . در نتیجه باید گفت که تکوین خودی نسل بشر صورت کسل مسئله ایست که درباره آن تا هنوز کمتر مید انیم .

کرایبی و پینستان

— راورزی و پوسته نازیری د خلی یوی بلی خورلندی به مرسته له سینگارحای خچه کرای و پینستان واخستل او هغه بی خیل لغز سر راواچول ، خود کوشی تولو اوسید و نکو به لغز او بونو پی سرکی لید لسی وه . چی په دی حساب د کوشی اوسید و نکو د خند انوی مضمون جوړ شو . حتی تردی چی یومازد یگر د کوشی هلکانو یوماشم ته بیسی ورکړی وی چی کورته د نونولو به وخت کی د د روازی ترخرا ورتسه و د ریغی او د سرو پینستان ورخی کشر کړی . له دی بیسی وروسته به نازیری د پیره لزه له کوره راوتله .

که به هماغه میاشت کی دوی له دغه کورنه کوه نه وای کړی . او پلاری د بیا به بله ناحیه کی کوی کورنه وای نیولی . نونازیری به د کوشی د هلکانو اوجونو له لاسه لیونی شوی وای . خوتالی بی به دی پیدا ری وی چی د پیرزی له دی کوشی کوه وکړه . په بله کوشه کی نازیری چاد گنجی به نوم ته پیژندله . د هغی کرای و پینستو چی به اوز وی براته وود کوشی د پیرموانان به جان پس ورکشول . نونازیری د سینگارحای د کرای و پینستانوله برکه د پیره لور د کم نوی مسوان سره کوزه وکړه . کم هم د عدل به خیر د نازیری به کوه . کوه —

زلفوزی و پایلی و . که خه هم دغه اوز دی زلفی د نازیری خیلسی نه وی . خود دی د جگی اود نگری ونی له بنگلا سره بی مرسته کوله . هغی خو خله د سینگارحای له خاوندی شخه غونشی ووی دغه مصنوعی وپسته ورباندی ولوری . خود سینگارحای خاوندی د دی — غوبسته ردوله . او وپینستان به بی په کرایه ورکول .

د ری میاشتی د کم او نازیری له کوزدی نه وی تیری شوی چی کم د واده نغاری و دنگولی . د واده به ورخ نازیری د نورسینگسار ترخنگه له پخوانیو کرای و پینستانو خه اوز ده وپسته به کرایه واخستل . د واده مراسم د بنار په پوهوتل کی ترسره کیدل . د زوم او ناوی کورنی او رابلل شوی خیل خیلوان د واده به مجلس کی حاضر وو . خوئی اوخند اگانی . سند ری اوزگنا کانی روانی وی چی سند لاسه د سناز نغمه واوینته اود ((اهسته بو)) نغمه او سند ره د هوتل په سالون کی پورته شوه . د سند ری به بدرکه زوم او ناوی لاس به لاس — سالون ته راننوتل . د نازیری اوز د زلفوزی به اوز وی هاخسوا د پخوا پرتی وی . جاته د دی وخت نه ورکاوه چی د دی به بد رنگه خیره دی خبری وکړی او پای ورتنه به لومړی نظر بام شی . کله چی کم اوزان سرری د هوتل په سالون کی خیل ټاکلی عمای ته پورته کیدل نو د نازیری به جته قد پوری د کم لندی بونو پی ونه دوسره ټپته وه . چی تابه ویل کوندی نازیری کم ماشوم له کوش نیولی دی . هغه وخت چی زوم او ناوی به خیل ټاکلی عمای کیناستل اود خانگرو

مراسموه ترخ کی بی د ویل به خوله کی د کیک ټوټه ورکوله . نازیری د کیک ټوټه راپورته کړه او غونبلی بی چی د کم به خوله کی بی ورکړی خولاس بی د کم وازی شوی خولی ته ونه رسیده . بخره چی هماغه لاس بی په پوره شدت د ((آخ)) له یوی چیغی سره د سرو پینستانو ته پورته شو . له نازیری نه په دی شیبه کی د سخت سوی او درد له لاسه د سینگارحای کرای و پینستان هیروو . اوه غبرگونو کوی وپینستان لمره راکش کړل . کله چی مصنوعی وپینستان د نازیری له سرته لیری شول . نوهرچا ولیدل چی هغه د خوشیو بخوانی ناوی نه ده چی اوز دی — زلفی بی په اوز ولکه تورنما ماران کړی وی را محو ندی وی . بلکی هغه گنجی نازیری ده چی په زار کورکی د کوشی هلکانو دغه نوم ورباندی ایسی و .

نازیری له درد او شرم خچه بی حاله شوه . اوه هغه میز چی کیک ورباندی ایسی و راپورته . د هوتل په سالون کی د خلکو غری پورته شو . او سازیانوساز و د راره . کم د دی بیسی به لیدلو سره د واره لاسونه سترگوته و نیول . ازلکه وچ لرگی به خای پاتی شو .

د نازیری مور چی د یاد گاری عکس له پاره د خیلی لوړ ترخنگ ولاړه وه د نازیری له نوکوی کرای و پینستان راکش کړل او غونبلی بی چی بیرونه بی دلوره سز ورواچوی . خو به دی شیبه کی د وپینتوله منخ خچه شخه لکی لرم د هغی به لاس کی راولویده . دا هغه لرم و . چی یوشیبه د خه بی ناوی وچیچله . د نازیری مور وپینستان به بخره

و غورحول اوه ویره بی چیغه کړل چی :

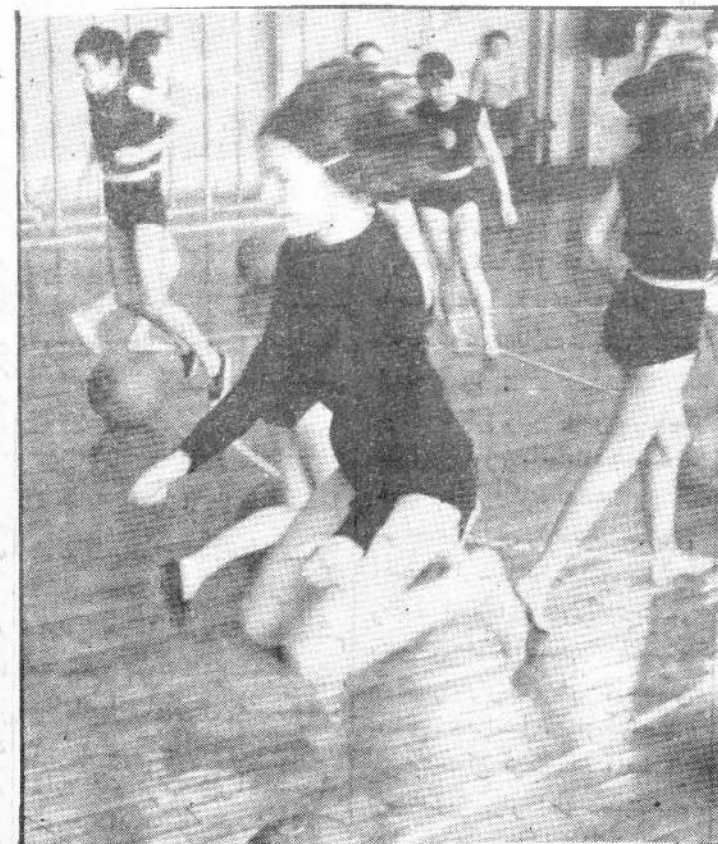
— لاسم

په لاس پوری نبتی لرم بی هم له وپینتانوسره به بخره و خانسه به کله چی وپینستان به بخره ولویدل . نو د و هم لرم هم ورخی د واده — تاشی ته راووت .

دا هغه لرم مان وچی د سینگارحای به د یوال کی بی د راحر ول شویو کرای و پینتانو به بیج کی حاله جوړه کړی وه . یوازی به پوتانو باندي لرم مان وول او خوتنو نازیری خواره کوشی به داسی حال کسی چی د راتلو سترگو تورواسپین بی تلل راتلل په بی هوبنه جان وروختون ته پوره .

د واده خوئی له یوی خوا به غم اوله بلی خوا د دغی عجیبی — بیسی به لیدلو سره به خند اوتانو ویلید له شوه . د کم سور د ناز — پری له مور سره کوشی به کوشی شوی وه . او ویل ته بی بیخوړونه سره ورکول . په همدی کنش او گیرکی یوی زری بنخی چی د زوم له خیلوانو خچه وه د کرای و پینتانو به هغوی د لرم مانوبه لیدلو یوسور اوسیلی وکړ او ترخنگ بلی زری بنخی ته بی ویل :

— ترخدای می جار کړی خوری بخوابه چی مونزه کورونوکی سرو نه چوتی کول نو یونیمه سیزه اوریجه به په وپینتوکی پیدا کیده . خواوسد ((ارایشگاه)) به کرای و پینتانوکی لرم مان پیدا کینسی لرم مان .



مارگریت شبوت خبرنگار **سپاه وون** از برلین گزارش میدهد

از استعداد قایم به قهرمانی المپیا

در شروع اکتوبر سال ۱۹۸۸ - ساده و آسان است - چون مساله تربیت بدنی و سپورت حق الاختیار یک تشریح خاص وجد آگاهانه نبود، بلکه بدون محدودیت برای همه قابل دستیابی می باشد.

در آلمان د موکراتیک تقریباً ۴۰ هزار نفر یکی عضو اتحادیه سپورت جمناستیک می باشد. دولت آلمان در تربیت و آموزش جوانان تربیت بدنی، تمرینها آموزش جوانان سپورتی توجه خاص میدول میدارد و همچنان دانش و مقررات سپورتی را حمایت میکند. این شعار رایج است:

« هیچ استعدادی نیاید ضایع شود » می بینیم که این شعار چگونه در عمل پیاده میشود. ۱۰ فیصد اطفال دارای سن ۳-۶ شام کودستان ها میباشند، یک بخش عمدتاً از یورو-گرام روزمره آن هارا جمناستیک و بازی های سپورتی احتوا می کند. در تمام موسسات تعلیمی از مکتب متوسطه تا موسسات تحصیلات عالی، تربیت بدنی جزء مصامین حصص پروگرام درسی می باشد. و استادانی که در درس می نمایند دارای تحصیلات تخصصی در رشته فوق میباشند.

همچنان برای هر کودک زمینه مساعد است که در هر هلی تربیت بقیه در صفحه (۹۵)

در شروع اکتوبر سال ۱۹۸۸ - سازمان ورزشی آلمان د موکراتیک که بنام اتحادیه سپورت و جمناستیک یاد میشود، ۴۰ سالگرد تاسیس خود را تجلیل نمود. اینروز با بازگشت موفقانه تیم های آلمان د موکراتیک از المپیا تابستانی سول مصادف بود.

آلمان د موکراتیک با وجود کوچک بودن ساحه جغرافیایی و داشتن امکانات محدود انسانی و مادی و نتایج و موفقیت های شگفت انگیزی را در عرصه ورزش نصیب گردیده است. ورزشکاران آلمان د موکراتیک در بازی های المپیا تابستانی وزمستانی ۲۱۲ مدال طلا، ۲۱۱ مدال نقره و ۱۷۷ مدال برنز بدست آوردند. بر علاوه آن تا کنون ۳۴۱۲ مدال، و مدال قهرمانی جهان و اروپا را نصیب شده اند. گرچه موفقیت ورزشکاران آلمان د موکراتیک در سطح جهانی دیگر یک مسئله غیرعادی نیست، با آنهم مانند گذشته در مورد امر موفقیت شان سوال های زیادی مطرح میشود.

بعضی ها این غور نکرد می کنند که تمرین ها و دانشمندان سپورت آلمان د موکراتیک کدام (فورمول اسرار آمیز) را می دانند. در حالیکه توضیح این پیروزی های بسزورگ



از (۹) نفر تجلهوزنی کند که بدین ترتیب تصور شده می تواند که به چه تعداد استاد (آموزگار) بکار است. در حال حاضر - تعداد ۱۱۳۰۰ معلم و ۵۳۰۰ مربی بآن اشتغال دارند. آنها از دانش مخصوص در -

زمینه بسیکولوژی و طب برخوردارند. از همه اولتر درین مکتب میتسود آموزشی همده می باشند که البته ایجاب مصارف هنگت و متفاوت را می نماید. اضافه تراژنسیف این شاگردان تمام روز را در مکتب سپورتی می نمایند، به تعداد ۱۰۰۰ تن آنها در لیلیه ها بسرمی برند. زیرا این مکتب مخصوص در ناحیه ها وجود دارد نه در هر دهه و هر شهر. البته درین صورت چنین اطفال در طول هفته از فامیل خویش دور می مانند. این کار برای آموزش رشد تدریجی استقلالیت و مصروفیت آنها مفید واقع میشود.

گزارشگر از مکتب کمکی مخصوص که بنام پستالونسی می است باز دید عمل آمد، این مکتب در براندسبرگ در (۹۵) بقیه در صفحه (۷۲)

چگونه میتوان زنده آگی کرد؟

تعم اقداماتیکه در زمین سپورت در کشور ما کور عمل می آید مطابق مواد قانون اساسی آن می باشد. (هر کس حق تحصیل را دارد) یعنی کسانیکه به عدم کفایه روانی و جسمی مبتلا هستند بنا بر نارسائی روانی و جسمانی نباید جدا از دیگران و تجرید شده زندگی بسربردند بلکه باید مانند دیگر اتباع امکانات کارولت بسربردن از خویشی های زنده گی را داشته باشند و مطابق به استعداد خویش شخصیت خود را بنا بر توانمندی این چنین اهدا کنند که در بالاد کر شد، اولتر از همه مورد تأسیس آموزشگاران، اطباء و اشمندان قرار گرفته است. در حال حاضر از جمله تقریباً ۲ میلیون متعلم مکتب

به لب حرف و به لول فـریاد دارم ... مرزاقلم ...

بقیه از صفحه (۱۰)

هنرمند محبوب فرهاد دریا که درین روزها از او کمتر خبری بوده است، در استان (مفقود شدن) خود طی

مصاحبه "غضب آلودی" با مجله (جوانان امروز) ظاهره سبب را در یوتولویون خد احافظی گفت، به دشواری پاسخ می یابد. اما با آن هم ماسمی می نمایم به دنبال جواب انتقادات او به رادیو تلویزیون رفته و جوابی این سئواله همی که چرا شرایط لان برای نشر آهنگ های فرهاد دریا وجود ندارد و بر اساس ادعای مطرح شده در مجله جوانان امروز چه آهنگ های اوسره دیوارسانسور زده اند. اینک گفته های از فرهاد در ریا که در شماره دوم صفحه ۱۰ مجله جوانان به نشر

رسیده نقل قول می نمایم: "هنرمند سازست که بانراز و فرود نغمه های زنده گسی و جریانات ماحولش سر میشود اگر مبتلاست یا اولاً هر دو نتیجه سیرطیعی جامعه خود تن می باشد، آب و نان فرهاد هایم حوادث و جریاناتیست که بند بند وجودم شهنانشان میدهند و من آنچه رامی بینم، دوباره پس میدهم. از مدت هفت سال بدینسو عزیزترین وطنی ترین سرود (مولاعلمی) من سانسور شد. چرا ترانه (علم گنج) نیست گردید به خاطر کرد ام جرم آهنگ باد های آیند نشر نمی شود؟؟" برای پاسخ به این سئوالها در رشته های مختلف جزو وظایف همیشگی خویش ساخته و از طریق این جوانان در پروسه رشد آگاهی سیاسی، اخلاق

تلویزیون دریافتیم

سید یعقوب وثیق معین وزارت اطلاعات و کلتور که با صمیمیت را به دفتر کار خویش بدین وقت به سئوالها ما چنین پاسخ ارایه نمود:

محترم وثیق بر خورد زادیو تلویزیون در رابطه با استعداد های جوان چگونه است؟ مسوولین را در یوتولویون وظیفه دارند تا در هلهوی بشهره وظایف اطلاعاتی تئوری و تریبی و تفریحی خود استعداد های جوان را در رشته های نویسندگی نظامی، هنر تخیل، آواز خوانی فنی و تخنیک کشف و زمینه های تربیت برورس و ارتقاء سطح مهارت های مسلکی شان فراهم سازد و از روی خلاق آنها را مورد استفاد معنون قرار دهند. در غیر آن این موسسه بزرگ که ساحه خدمات آن بنا بر نیاز مندی های عصر زمان همواره در مرکز روایات در حال توسعه و گسترش می باشد به کمبود جدی کدرهای مسلکی مواجه خواهد شد. در برتو همین مساعی بیگراست که رادیو تلویزیون توانسته است نه تنها خلا های ناشی از فرار فیصدی قابل ملاحظه از کدرهای ورزیده و با تجربه خویش را با جلب استعداد های جوان به شکل از اشکال بر سازد، بلکه در زمینه بشهره مکلفیت های روز افزون نشراتی خود کعبه مقایسه ده سال قبل نهاد مرکز سه چند شده است عقب نماند به این ترتیب دیده می شود که متصدیان رادیو تلویزیون جلب و جذب برورس استعداد های جوان را در رشته های مختلف جزو وظایف همیشگی خویش ساخته و از طریق این جوانان در پروسه رشد آگاهی سیاسی، اخلاق

پسندیده و احساس عال وطن پرستی سایر جوانان کشور با بخش برنامه های مختلف سرچسته میگردد. البته کشف استعداد های جوان در زمینه های انانسر، نظامی، هنر تخیل، دکلمه و شعر خوانی و رادیو تلویزیون به مقایسه آواز خوانی ساده تر است به این معنی که در اولتلبان این رشته ها بعد از سیری کردن دوره های معین تربیتی در داخل همین موسسه و علاه در کارهای برنامه سازی هم گرفته و نتایج کار های شان و سود مرا حصل ابتدای هم قرار داشته باشد از طریق امواج رادیو تلویزیون بخش و شنونده گان و بیننده گان این دو وسیله آرایه در کشف نقش هاییکه به عده آنها سپرده می شود می پذیرند ولی اداره رادیو تلویزیون آواز خوان را در صورتیکه واجد شرایط لان نباشد از همان آغاز به صورت نیمه خت قبول نمی کنند. بناه تا وقتیکه بارچه آهنگ تازه وارد به اصطلاح پخته نشود برود موظف اجازت ثبت و نشر آنرا نمی دهد. در مورد انهاییکه میخواهند در بخش آواز خوانی، به استاده سو های رادیو تلویزیون تازه گام دهند، تعامل چگونه است؟ - باید تذکر داد که به خاطر آرزوهای استعداد داوطلبان آواز خوان کمیونی در ریاست موسیقی رادیو تلویزیون وجود دارد این کمیون وظیفه دارد تا آواز تازه وارد را از نگاه (سر) و تال، ولی و دیگر نوزم های آواز خوانی چن و آرزوهای کشف بعد از تصدیق این کمیون، تازه وارد به ثبت مقدماتی یک بارچه آهنگ در داخل استدیو اقدام می کند. کمیون دیگری مشتمل بر کمپوزیتوران، نوازنده گان

و آواز خوانان سابقه دار روز زنده، پروف آهنگ ثبت شده را از جهات مختلف مورد بررسی قرار داده و در صورتیکه هنرمند معیار های لان را داشته باشد اجازت ثبت اساسی آهنگ برایش داده میشود. بعد از ثبت و نشر چند بارچه آهنگ از طریق رادیو در صورتیکه هنرمند تازه وارد معیار های ثبت و نشر آهنگ را از روی امواج تلویزیون داشته باشد به ثبت و لبسنگ آن برای تلویزیون از طریق ادارات مربوط می پردازد. - در مورد فرهاد دریا چه برخوردی در رادیو تلویزیون وجود داشته است. - همین بروسه در مورد محترم فرهاد دریا نیز صدق می کند. به خاطر ثبت و نشر آهنگ های فرهاد دریا از همان روزهای نخستین همکاری او با رادیو تلویزیون، تعلم امکانات تخنیک و هنری به اختیارش فرار داده شد. درست است که وی از ابتدا آکار هنری در رادیو تلویزیون در برتو استعداد سرشار و تلاش بیگرا و خستگی ناپذیر خود برود تر و بهتر از بسیاری چهره های جدید به درخشیدن پرداختولی نباید منکر شد که بدون موجودیت همین امکانات محدود تخنیک بشری رادیو تلویزیون این موفقیت ها چشمگیره می بود. مطلب من از امکانات محدود تخنیک و بشری این است که ظرفیت موجود استدیوهای رادیو تلویزیون و کارمندان تخنیک و نشراتی به مراتب کمتر از حجم تولیدات روزمره آنها می باشد. همین امر سبب می شود که از یک طرف در زمینه ثبت مطالب منجمله بارچه های جدید موسیقی تقسیم اوقات خیلی فشرده وضع گردد. و از طرف دیگر قسمت نشر آنها نیز بنا بر تعد موضوعات

نشراتی نوبت مراعات شود به ویژه در تلویزیون بنا بر ضیق وقت نشراتی تعدد برنامه ها بجای نشر آهنگ خیلی محدود است. بدینگونه سری هم به مدیریت عمومی نشر و آرزوهای رادیو تلویزیون می زخم تا به طور هر چه خاص در قسمت نشر و بخش و سانسور آهنگ های فرهاد دریا معلوم است. مفصل بدست آوریم. - محترم شریف جمیلی شما قبل از همه درباره بروسه ثبت و نشر آهنگ از طریق رادیو اگر اندکی روشنی بخشید؟ - آهنگ ها عموماً قبل از نشر به ریاست موسیقی معرفی می شوند و بعد از چک و آرزوهای مدیریت عمومی موسیقی و چک اشعار و از جانب هیئت مسوول که اشعار را راقبل از ثبت چک می نمایند و بعد از اجازت آنها آهنگ کمپوز و ثبت می شود و بعد از آرزوهای شعبه نشر از نگاه وضع تخنیک و منتساز، آهنگ قابل نشر میگردد. پس در این صورت که آهنگ قبل از نشر همه جانبه چک و آرزوهای می شود چرا بعد از ثبت یک بار و یا هیچ به نشر سپرده نمیشود؟ - در آن صورت انعکاس بخش آهنگ، نباید مانع نشر بیشتر آهنگ گردیده باشد. و شاید هم از همین سبب آهنگ های فرهاد دریا برای همیشه در آرشیف رادیو تلویزیون از نشر بازمانده باشند. مادار شریف رادیو تلویزیون هیچ آهنگی از فرهاد دریا نداریم که باری نشر نشده باشد باید بگویم که بعد از نشر آهنگها با در نظر داشت بازتاب مردم شاید آهنگ برای مدتی از نشر بازمانده باشد. گفت می توانید، آن عده آهنگ های فرهاد دریا که در آرشیف قرار دارند و اجازت ثبت ان از طرف رادیو تلویزیون داده نشده اند از کدام طریق ثبت گردیده

تیبلا هم به عرض رسانیدم که آهنگ ها از طرف مدیریت عمومی موسیقی و مدیریت آرزوهای رادیو تلویزیون قبل از نشر چک میشوند. ولی در قسمت آهنگ های فرهاد دریا باید گفت که یک تعداد آن از طریق ریاست هنر و ادبیات ثبت می شوند مثلاً (در پس شعر) به خواست برود میسوسر ان چک آهنگ ثبت میگردد که بعد ها شاید شرایط بیشتری آن مساعد نباشد. اگر چه فرهاد دریا نسبت به هنرمند دیگر در قسمت آهنگ هایش زحمات زیاد کشیده و از جمله هنرمندان بدین صفت شده مردم است و ما هم برایش قدر و قیمت زیاد قابل استیم زین شرایط هر چه بهتر تخنیک برای او همیشه مساعد بوده است. ولی به هر صورت باید اصول و مقررات را باید در هر زمینه بدیابود. در اخیر می خواهم بدانم که فرهاد دریا کجاست و در باره توضیحات مسوولین رادیو، تلویزیون چی نکرده اند؟ در روزهاییکه شماره زیر چاپ میرفت بنا بر تصادف نیک او را در گوشه پی از این شهر غریب یافتیم و جریان این راپورتاژ حضورش عرض نمودیم. خیلی به ابرو نیانداخت اما در مورد توضیحات محترم وثیق و محترم جمیلی گفتند که ((با اجازت، من با ملسی تعلق دارم که چند (نسی)) ((ها)) و ((چرا)) هایشان را تنها خداوند آسمان هاتادار است پایین کند. آهنگ های بندی و زنجیری بنده از قید رهائی نیابند و تا شرایط نشر برای فریاد ها و دردهای تازه من ولتم مهیا نشود انتقد رخام هم نیست که از گپ های بگردم. بالاخر من یک انسان هستم.))

بقیه از صفحه (۳۳) نشر میشده نامه های شکایت آمیزی از یک عده اولیای متعلمین و اداره های مکاتب از بردن رادیو صنفها به خاطر شنیدن برنامه میرزاقلم شکوه داشتند. حتی پس از روزهای جمعه نامه های ارسالی عد می از نامیها حاکی از آن بود که نشر برنامه میرزاقلم مانع انجام کارهای خانه در روزهای رخصتی میگردد. اینها تا امید میکنم که برنامه های انتقادی میرزاقلم تا همین اکنون مورد علاقه مردم است حتی در ولایات و محلات کستهای ثبت شده بارچه ها دست بدست میگردد. اما آنچه باید در این زمینه روشن شود اینست که به چه دلیلی در برنامه های (میرزاقلم) ماورین پایین رتبه میرزاقلم در تصادم نیز بارچه ها قرار داشت و همیشه آمرین اشخاص منبسط و یاد سیلین بازتاب داده شده اند؟ آیا واقعه حیات ادارات نیز چنین بوده است؟ - خیر، ولی بیان بی سرو سامانی ادارات در برنامه های (میرزاقلم) خود مبین بی کفایتی عده ای از آمرین است ولی نمودار نقر کار نویسنده متن نیز میباشد. متن را کی مینوشت؟ گرچه شخصی متن را می نویسد مگر شخص دیگری کلمات رئیس را حذف کرده بجایش کلمه امر می آورد. - نمی گوید آنکس کی بود؟ خودم بودم. - در حالیکه شما در این کراکتر خوب درخشیدید چه شد که یکباره از آن کنار رفتید؟ علاقه مندان را عقیده بر آنست که گویا شما مصروف بشهره امسور ریاست شده اید. - این میتواند عاملی از عوامل

بشمار آید. مگر درست زمانی با هنر تخیل خد احافظی نمودم که اوج کارهایم بوده نوبال سر ((با طلالی اروپا)) ((بلاتینی)) هنوز سیار جوان و با انرژی بود میتوانست در چندین مسابقه دیگر نیز بازی کند اما قبل از ضعیف جلوگیری با نوبت سال خد احافظی کرد. من نیز با شما هده آثار بجزی و با این احساس که مبادا به اصطلاح بر سردهای دوستان بریم با تخیل خد احافظی کردم. - باید گفت که در کشور ما صرف بعد از برگ هنرمند ترازوی طلا سی محفل مات او را برقرار می سازد. در حال حاضر به خاطر از سرگیری راه میرزاقلم و گسترش جهان انتقادی آن در سطح بالاتر از یک کارمند پایین رتبه چه کمکی می توانید؟ - اگر باب تمهید چنین برنامه می در سطح رادیو تلویزیون ساز شود و مقامات مسوول هنرمندان را اندر این عرصه بکارند حاضر فقط به ادامه نوشته های قبلی، متن بارچه ها را ترتیب نموده به اختیارشان بگذاریم. شما گشته از برنامه میرزاقلم ۲۲ سال را صرف پیشبرد برنامه رادیو صدای مردم نمودید پس لطفاً عامل موفقیت تان در بر نامه اخیر الذکر را توضیح نمایید. - رادیو صدای مردم، برنامه ایست اجتماعی که نمیتواند بدون انتقاد مورد قبول واقع شود. من معتقدم که با برنامه های انتقادی کمی محتاطانه تر باید برخورد کرد، این درست است که عنصر اصلی و اساسی چنین برنامه ها را انتقاد تشکیل میدهد مگر بعد از انتقاد باید راه حل اصلاح نقیمه را نشان داد. به خاطر آن که در سال ۱۳۰۶ وقتی برنامه (رادیو صدای مردم) بقیه از صفحه (۷۰)

زنی با همسرش

ویکت نام

از خوشاوند ما دخترکی بنام ((گللی)) که حدود چهل تا چهل و پنج سال قبل در خانواده یک مامور محلی به فرزند ی پذیرفته شده و آنوقت پیش از پنج - شش سال همزیستی، در کاخ هیئت اطلاق در دستند ارم - از آنهایی که او را میشناسند یا میتوانند درباره زنده بودن یا نبودنش اطلاعی داشته باشند، بنام انسانیست تقاضا میشود تا در نستی های خود رایه ادرس ما ارسال دارند. به کسانی که محل دقیق فعلی او را بنویسند یا درباره مرگ او گواهی دهند، ادای سیاسی مادی نیز صورت خواهد گرفت.

((محمود یاری برادر زاده)) ((گللی)) گمشده ساکن (۰۰۰) ناحیه بالکاش ازمیر - به وکالت سایر اقربای نزد یک او (۰۰۰))

می کشید - مگر امکان دارد پیدا نشود] آقای من، من هنگامی که در گمرک استانبول رئیس هیات معاینه بودم، او را شناختم. حتی هیچ نمیتوانم فراموش کنم که در آن روزها، روزنامه نویسان بسیاری به سرگوش کارمندان گمرک می چسبیدند. به هر حال، بزرگرم به موضوع ((خانم اسمار)) در یکی از روزهای یک سخت گرفتار بودم، اطلاع می یابم رسید که یکی از مسافران کشتی ایکه از دریای سفید به بندر ما وارد میشود مقدار چشمگیری قاچاق از اروپا با خود حمل کرده است. خبر هنده نیز شخصاً در گمرک حضور داشت تا نمیدی چشمگیر خبر گزاری او، از دستش نرود. ماهم از انجمله ماموران بیمهره ای بودیم که نسبت نقدان ((روابط حسنه)) یا قاچاقبران، اکثر محمولات غیر مجوز را ضبط و مصادق می کردیم.

خانم شکلات
نوشته: عزیز نسیب
ترجمه: شفیق رمگانه

پیش از آنکه کشتی مورد نظر، به ساحل بعلیو بگردد، یک موتور تیز رفتار فرمزی از سوی شهر آمده. دم دروازه گمرک توقف کرد. همچنان، گویا به بدیر همی گمرک نیز تیلیفونی هدایاتی رسیده بود. گفتم ((گویا هدایاتی رسیده بود)) بخاطر آنکه نام - تلفون کننده به عنوان ((اسرار ولتی)) از دیگران نهفته می ماند. مدیر همی مارانزد خود خوانده گفتم: ((به خانم بتول که یکی از مسافران این کشتی است، موقع بیاد شدن اطلاع به هید که موتور دولتی منتظر اوست)) ما بحساب خود رسیدیم. کمی بعد کشتی وارد بندر شد. طبعاً برای اینکه عمل بازرسی به درستی انجام پذیرد، فرود آمدن مسافران از کشتی ممنوع بود. اینک در همان هنگام من به بتول خانم برخوردیم. گفتید خوشاوند شماست. آه بلی. عمه تاها ۰۰۰ ولسی خدا از سرجم ما بگذرد. چنین بانویی هر چند سال یکبار به دنیا می آید یعنی خانمی که موتور رسمی در بدخل گمرک منتظرش باشد. ما خانم بتول را با احترام لازم، از کشتی بیاد و به موتور دولتی سوار کردیم. بالا پوش پوست نفیس و کراواتهای آن جوش گرمای تابستان، خانم را امتیاز خاصی می بخشید و در یک نظر فعمیده، میشد که از-

سفر اروپا برگشته است. خانم برای اینکه محصول گمرکی نه برداخته باشد، در بالا پوش پوست را که رویم پوشیده بود، از تن بدر آورده با چند انوار شامام دیگر مسافرتش که هم تول بکس و هم سیست پشت سر را انباشت، در موتور جا بجا کرد. سپس رو بپا کرده دستور داد: ((بقیه لوازم مراد رستت نگهداری کنی. فردا کسی را دنبال آنها میفرستم)) ما بعد از ادای احترام در بنال موتور خانم بتول، به کشتی حمله ور شده به بازرسی دقیق و سرگش کتند. خود آغاز کردیم. البته، این بحال یک عنعنه در - آمده است که در کشتی وارد اروپا به وطن، خواه ناخواه اشیای قاچاقی کشف میشود. در - صورتیکه لازم دید، شود این وظیفه ما گمرکچی ها بود که بر برخی از آنها انگشت معاند بگذاریم، ولی من در تمام عمر کشتی که اینقدر محمولات زیاد قاچاقی حمل کرده باشد، تا آنروز ندیده بودم به حدی گش کتند بود که کلاه شعبده باز با کبوتر و خرگوشی که از آن بیرون می آورد، فراموش ماسا کردید. از یک جمعیه نسبتاً کوچک نقد رمال قاچاق - می بیرون می آمد که میتوانست یک مغازه فیشن فروشی را پر کند. آنچه از نظرمن تحسین بر انگیز و در همین حال حیرت آور بود، این بود که تمام اشیای از نظر کمیت و کیفیت و حتی مورد استعمال تصنیف و تفکیک شده بود. حتی یکی از همکاران ما گفتم: ((با با آفرین برای این افراد (۰۰۰) حتی در گمرک ما اشیای به این نظم و نسق ترتیب و تنظیم نیافتند است)) بنظر می رسید که درین کارهای یک گمرکچی متخصص داخل باشد. زیرا تصنیف و تفکیک مشکلی صورت گرفته بود که یک یک با تعلیمات نام گمرکی ما تطابق داشت. فقط یک اشتباه در کار آنها دیده می شد: مطابق به حکم تعلیمات نام مواد محترقه نباید در جای نزد یک حرارت گذاشته شوند و لسی اینها امری های قاچاقی را در حواشی دیگه بخسار کشتی پنهان کرده بودند که این بگلی اشتباه است. فیروزین، لایترها، ساعتها، عطریات و زیر پوش ناپلونی خانم ها، همه در جایی دقیق جا بجا شده بود.

همکار دیگروا بر سهیل تحسین گفتم: ((اگر چنین یکی از قاچاقچی های ما هر را، مامور تنظیم و تصنیف تحویلخانه های خود نسامیم، روزی در میان درم بر همی تحویلخانه هافرق خواهیم شد)) - یکی دیگرا ماموران ما از سوراخی که در یکی از اتاقهای کشتی کشف کرده و مشغول بیرون آوردن سینه بند ها، سینه های مصنوعی و حلقه های زلف ساختگی از آن بود، نقد رازین قبیل اشیای بیرون آورد که اتاق تا دهان پر شد ولی هنوز هم از آن - سوراخ سینه بند موی ساختگی خارج میکرد. خدای من! آیا درین کشتی معدن سینه بند وجود

دارد یا اینکه فابریکه مخفی تولید سینه بند در آن تعبیه کرده اند. خلاصه نقد راشیای قاچاق از سوراخ سینه های این کشتی بدست آوردیم که خود ما هم دچار حیرت وهم وحشت شدیم. کشتی بان اظهار داشت: - فیرومکن است این اشیای ازین کشتی بیرون - آمده باشد زیرا این کشتی مسافربری است در حالیکه این مقدار جنس را حتی سفینه های یکمدتی باربری نمیتوانند حمل کنند. بر شما این ها را از کجایی کشتی خارج کردید؟ - از عقب کشتی. انبار عقبی ازین اشیای مالا مال است. کشتی بان گفت: - بهتر است دیگرجستجو کنید. از وضع چنان پیدا است که هر چه بگردید بیشتر اموال قاچاق به دست خواهد آمد و چون کشتی ظرفیت حمل اینقدر وزن را ندارد، جا بجا فرق خواهد شد و آنکامسئولیت فرق شدن کشتی را نمیتوانیم بعدده بگیریم. هرگز فراموش نمیکم که روزنامه های وقت نوشتند: ((تحقیق اینکه اینقدر جنس با این ظرفیت توسط چه کسانی قاچاق می شده نقد رجالب نیست کید انیم چگونه این خارقه صورت عمل گرفته است.)) در هر صورت، کشف اموال قاچاقی آسان ولسی شناختن قاچاقچید شوار است. زیرا از آشکار کشتی تا مسافران همه از خود سلب مالکیت میکنند و میگویند این اجناسی به آنها تعلق ندارد.

بگذریم آقا ۰۰۰ راستی اسم شما چه بود؟ - محمود ۰۰۰ آری محمود بی فرزندم. با بتول خانم اینک در چنین روزی افتخار شناسایی یافتیم. بعد ها وقتی کشفیات بعمل آمد که قسمت اعظم آن به بتول خانم تعلق دارد، بی کم و کاست به وی سپرده شد. از آنوقت به بعد در میان مسافرینی که از اروپا بر می گشتند، گاه گاهی با بتول خانم بر می خوردیم ولی چندی بعد دست حمایت سیاسی از سر خانم بتول برداشته شدند و نه تنها مثل گذشته هامر مقام عقاب ایشان به گمرک نیامد، بلکه بنظر می آمد که از مقامات بالایی دستور داده اند تا وی را خیلی به دقت مورد بازرسی گمرکی قرار دهیم. ما بیچاره ها چه می کردیم؟ ما فقط مجریان دستوریم لایتر. آیا شایعات و افواها ت زیاد درین باره جریان را تغییر داد؟ یا اینکه بتول خانم از چشم مقام حمایت کننده سیاسی افتاده بود، این را نمیتوانستیم درک کنیم. کاروبار اداری ما تقریباً همه بدین سان طی میشود و استقراری از خود ندارد. یکبار می بینید دستور می رسد که فلان مسافر را بازرسی نکنید، ناگهان امر می دهند که فلانی را از نیمه سوزن -

بگذرانید ۰۰۰ یکبار اینطور باری آنطور ۰۰۰ این که کار نشد. آقاي من، برای تنظیم کار یک کشور، بیش از هر چیز استقرار لازم است. مامورین گمرک هم باید بد رستی بدانند که چه کسی را مورد بازرسی قرار دهند و چه کسی را نادیده بگیرند. تا اشتباهی در کارشان رخ ندهد. طوری نشود که درین بیخبری آنرا که باید مورد بازرسی قرار دهند ندهند و آنرا که باید بی چون و چرا بگذرد، تلافی کنند و کرده و ناکرده یکی شود. در یکی از همین موارد، بتول خانم بازم از سفر اروپا بر می گشت. بطور خاص امر داده شده بود تا - هر چه را با خود دارد بدقت بازرسی کنیم و حتی از - بازرسی دقیق بدنی نیز امانت داریم. بتول خانم در آغاز به فکر اعتراض افتاد ولی همینکه به جدیست موضوع بی برد، سخت شگفتی زده شد و فریاد زد:

خانم شکلات
نوشته: عزیز نسیب
ترجمه: شفیق رمگانه

خداي من: مگر حکومت عوض شده است؟ ایسن چه حرفه است که میزنید؟ اگر تغییر می کرد؟ بیسی شبهه آگاه میشدم ولی من نشنیدم که حکومت تغییر کرده باشد. حکومت تغییر نکرده است. پس وزیر تغییر کرده است؟ - خیر خانم. - خوب، پس در اینصورت این کارها چیست که میکنید؟ آیا موضوعات تغییر کرده یا رژیم سیاسی عوض شده است؟ در واقع بتول خانم حق بجانب بود. ولی اصرار کرد بیس: - در هر صورت موضوع تغییر کرده و ما بازرسی میکنیم آقاي من، به بازرسی آغاز کردیم. یکی از - همکاران جنس لطیف ما که مامور بازرسی بدنی بتول خانم بود، به استثنای جای که ناگفتنی است از تن و بدن او، معادل محتوی یک دکان زرگری مرورید و جواهرات بدست آورد. ما چنین نتیجه گرفتیم که بتول خانم از تغییر وضع اطلاع قبلی داشته و همین جهت در اخفای زیورات، تن و بدن را بکار انداخته است. در فیران مثل موارد دیگر

میتوانست بطور علنی وارد کند. بعد از کشف جواب - هرات از سفینگانهای بدنی، بتول خانم حالتی حیرت زده بخود داد و گفت: - واقعا حیرانم. هیچ یک اینها ازین نیست. خدا یا، کدام فریبها به اینها را بدون اطلاع قبلی در سفینگانهای بدنی من، جا بجا کرده است؟ من در زنده گی خودم، زنی به زرنگی و هوشیاری بتول خانم ندیده ام. فرزندم محمود میگوید که زنی زیبا عقل کمتر از دلی باور کنید که بتول خانم ازین قاعده مستثنی بود. مدتهاي بدید و دفعات مکرر کشتی های که به خارج رفت و آمد داشتند، مسافرت کرد. حتی یک دفعه که هیچ از یاد نمی برم، در حالیکه اسوال زیاد قاچاقی از نزدش گرفته بودم در کمال خون سردی اظهار داشت:

هیچ یک اینها مال من نیست. می ترسم اینها جز اموال امدادی امریکا باشد که به کشور ما میفرستند. بازرسی گفت: - مگر اموال امدادی را پنهانی میفرستند؟ - امداد حقیقی طورهانی صورت میگیرد. نباید مردم بدانند که این نیکی و کمک از جانب چه کسی بعمل آمده است. یکی از دوستان خارجی وقتی می بیند که حال کشور ما چقدر زار است، با د نظر گرفتن اینکه لطمه بی به فرور و حیثیت ما وارد نگردد، خواسته این اشیای را رجده انهای من مخفیانه جابه جا کند. مگر این غیر ممکن است؟ محمود بی، اگر نظر مرا بپرسید بتول خانم برای مملکت نایده ای زیاد داشت مع الاسف بین ما این ارزش او را دریافتند. اگر در هر سفر خارجه زیادنی سه نفر خانم دیگرمثل او اشتراک کرده و اشیای گرانبهارا مخفیانه با خود می آوردند، مطمئن باشید که کشور خیلی پیش ازین روی پای خود ایستاد بود. فکر کنید آقاي من، این زن بیچاره بدون یک بسول معرفت به تنهایی به سفر اروپا رفته و در بازار گشت به ارزش صد ها هزار لیره اموال بشکورد وارد میکرد. دیگرجه میخواستیم؟ خانم، مگر ما از سالها به اینسو به این امید نه نشسته ایم که امریکا ما قرض دهد، کیدت باز کند و کمک بفرستد؟ در حالیکه همین خانم بتول به تنهایی به همه کمک های امریکا برابر است ولی نگاه کن بجای اینکه چنین خانمی را تشویق و کمک کنند تا زود زود به امریکا و اروپا رفت و آمد کند، مانع مسافرت وی میشوند. خیر، خیر، عزیزم عقل ما هرگز به سرا بر نمیگردد. ما قدر شناسی نمیتیم چه ها که در حق این زن بیچاره روانه داشتیم. در یکی از دفعاتیکه بازم اموال زیاد قاچاقی او را گرفتیم و این مورد هرگز فراموش نمیشود، بازم تکرار کرد: بقیه در صفحه (۸۹)



حالا که پرسیدید پسی بخوانید

نوٹ زلمی ژورنالیست راد یو۔ تلویزیون پاسخ میگوید :

او و منگل از صاحبہ بد می برند ، اگر نہ
ازانہا می برسیدیم *
- احمد سے یہ ہنرمند خوب کشور حال کجاست؟
- فعلاً منحن تحصیل در خارج از کشور
اند *
- آباروی رده آوردن اطفال ہنرمندان
ہم مدہ است؟
- نہ نیست ، عاقلہ مادری ویدری رول دارند *
سوسن ارزو:
- میگویند هنگامہ قبل از ازدواج در المان
د فلم ہا ظاہر می شد؟
- فلمہا پس بھر صورت ، اما آوازہ است
کہ در این روز ہا از احمد ولی طلاق گرفتہ است *
سید میرزا حسین:
- چرا فلم ہا افغانستان درین اوآوردہ
تلویزیون دیدہ نمیشود آیا تنہا فلم ہا خارجی
حق نمایش راد دارند؟
- منظورتان فلم ہا جدید افغانی است
ویا میخواہید فلم ہا سابقہ را برای بار پنجم
ببینید *
یحیی نیازی:
برادر سولات بی مزہ شمارا پاسخ ناگفتہ
پاسخ می گویم *
لیلا ہاشمی:
چرا با نطق خوب با حامد نوری صاحبہ
صورت نمیگیرد؟
- منظورتان حامد جان است کہ تازہ در تلویز
یون اخبار می خواند؟
- چرا عبد اللہ فہیم ازدواج نمیکنند؟
- بہ خاطریکہ اکثر اطفال است و نمی خواهد
بدر اطفال نبود *
- مجلہ سباوون برای مردم ما است چرا عکس
ہنرمندان داخل راکم چاپ می کند؟
- چشم بخیل کور *
- چرا بعضی ہا با ہنرمندان و نطابقان
مرد حسادت می ورزند *
- اصل سوال راد ردل نگہ داشتہ ایستد
و (دم) ان را برای ما فرستادہ اید
- اسد بدیع باکی نامزد شدہ؟
- با کسی کہ ہمراہیں عروسی می کند *
| |



ف • ارزو
- چرا وحید صابری با علائمندان ہنر
برخورد خوب نہ دارد *
- منظورتان بیشانی ترسی است یا کانگہو؟
شکیلا غمگین و حمیدہ تنہا:
- احمد ظاہر در مجموع چند اہنگ در ارشیف
راد یو ثبت کردہ است *
- چہار صد اہنگ
- چرا در تلویزیون فلم ہا راجس کھنہ
زیاد نشر میشود *
- درک و بالایی ، قرارداد با رساں را بردہ بود *
بابہ مد بین از خیرخانہ مینہ:
- چرا سیماترانہ ۴۰ دقیقه پیش از آمدن موتر
شان در ایستگاہ ارایس کردہ می ایستد؟
- می خواهد اوبداند کہ شمار روزہ ۴ دقیقه
در ایستگاہ سرویس چی می کنید؟
علیم نایق ہونیانی:
- آیا رخشانہ ہنرمند سابقہ نارزندہ است ،
اگر بلی در کجاست؟
- ا اطلاعات میرساند کہ زندہ و سلامت است
اما دور از وطن *
حیات اللہ مسافر محصل پ انجنیری پوهنتون
کابل:
- آیا ممکن است با نا شناس صاحبہ کنید؟
- بلی اما از طریق تیلیفون
د کیکہ فرغ متعلم الکترومیخانیت کابل:
چرا سیماترانہ تن بہ ازدواج نمیدہند
علت چیست؟
- عقل کہ ختہ شد ، انسان سختگیر تر
می شد *
- اعصابی ارکستر گل سرخ موہا ہی با نواد رکدام
ارایشگاہ شکل میدہند؟
- نا یاد در سلمانی خواہران *
- چرا بعضی از نطابقان حین خواندن مطلب
بہ ان توجہ نمی کنند؟
- حافظہ نان نویست *
ستورہ یوسفی محصل طب:
رحید امید راہ دیگری برای سھرہ شدن نہا -
نست کہ از لباس نری و رقصر برک دانس استفادہ
کرد؟
- پس از چی استفادہ می کرد |
سھیلا عزیز:
- اسم اصلی نغمہ چیست؟

برنامه ریزی عمومی

بقیه از صفحه (۲۳)

ریزی در مورد هدف های معینی که آثارش قابل پیش بینی است. برنامه ریزی عمومی در مورد همه چیز خواسته می شود، و مخالفت به حق با لگم کسبختگی هوس ها و خود خواهی ها مبدل می شود به مخالفت با آزادی، که تحققش تنها با بازگذاشتن راه برای امکان ها و ابتکارها صورت پذیر است.

وقتی که این مثال ها را با هم می سنجم، در نظر اول همیشه به سوسیالیسم حق می دهیم. ولی همین که خواسته ها جنبه مطلق می یابند و راه بر هر امکان دیگری بسته می شود آن خواسته های صورت بهم و نامعین درسی آیند. از این رویه جای آنکه تسلیم مطلق انگاری شویم باید بگوئیم برای این برش ها با ساختن درستی بیاییم: محدود ساختن فرد، و امروز اطاعت، تاجه حد باید پیش برود؟ مالکیت فردی تاجه حد باید باشد و مالکیت جمعی تاجه حد؟ برنامه ریزی تاجه حد ضروری و سودمند است، و تاجه حد می توانیم جریان امور از راه آزادی ابتکار انسانی اعتماد کرد؟

سوسیالیسم در اساس خود با سد ارادتی و آزادی و عدالت برای همه است و از مطلق انگاری دور است. هر کسی میتواند از راه بینش تعقل با آن بیرون بیاید، و از این روسوسیالیسم می تواند همه مردمان را به هم پیوند دهد. ولی این قابلیت آن زمان از میان میرود که سوسیالیسم به ایمان تعصب آمیز مبدل شود و از راه مطلق انگاری صورت جزئی پیدا کند و به زور توسل پیوندد.

بقیه از صفحه (۲۵)

من به دعوت اتحادیه ژورنالیستان چکوسلواکیا در برابگ هستم. آقای کیزاروف - خانم دکمارهمان داران صمیمی دفتر اتحادیه ژورنالیستان در آشنا ساختن با زنده گی مردم چک و سلواک محبت مینمایند. فرصت می یابم شهرها و قریه های دیگر را نیز ببینم. زیبایی در همه جاگسترده است. در بواک مرکز و در بوهمیا شهر کراستل های زیبا در کالهری جاییکه جنگل های سبز حضور دارند. در دل این جنگل ها کارخانه کیتارویلون های خوش صد اینسلم ((سرمونی)) فعالیت دارد. اینجای بیاترین گیتار ها و ویولون های دنیا، سالانه نود هزار گیتار، چهل هزار کمان ویلون، بیست هزار ویلون کوچک برای اطفال تهیه میگردد. در پدر از بخش های کارخانه بوی معطر چوب و نوای گیتار خاطر سره دیدار را برام ماندن می ساخت. وقتی در براتسلاوا مرکز جمهوری سلواکیا بودم، از تونجی شهرک صنعتی و زراعتی دیدم. در همه جا دریاها، ابرها و جنگل ها سبز بود. پرفیض اند، انگور باغها مزه های وسیع در همه جا در خدمت انسان است. دست توانای انسان همه اینها را رام خود ساخته و تامین آنرا برای رفاه خود استخدام میکند. چک ها و سلواک های امروزین، از تکالوزی معاصر استفاده وسیع مینمایند. کارخانه های بیشتر با سیستم کامپیوتری کار می کنند. ترانسپورت شهری با ده ها هزار تیز - رفتار، بس، تراموای، و وسایلی برقی تامین است. معنی زنده گی در چکوسلواکیای امروز، بهسپار وسیع است. زنده گی یعنی کار، تفریح و لذت یاب شدن از طبیعت. برای همین است که برنامه زنده گی مردم این کشور همه امکانات ورزش های عالی فرهنگی و اجتماعی را در اختیار دارد. چکوسلواکیا کشور نایشگاه های هنری است.

وقتی در جاده های قدیمی شهر قدم می

گذاری آنجا تلم حکایه های تاریخ را می بینی صد ها نقش حرفی دریل چارل و تصرف میسی صرف اند. لحظه های گریز بای تاریخ، زنده گی و اما ناها را نقش بندند. موسیقی برای مردم روالا است. سفونی های جادویی را مردم با سمفونی گوش میدهند. خانه موزارت تاکنون در رتسلاوا بر خاظره است. در آن محله همه زیبایی های قدیمی چنان جاودان است که برای یک لحظه هم احساس نمیکنی، امروز باشد. انگار قرن ۱۵ است.

در جاده های قدیمی در چکوسلواکیا وقتی از هر کجا که می گذری، قدیمی ترین زیبایی ها، شهرکها

امکانات به خاطر رفاه همگانی سریعاً دستگیر هر فابریکه و هر مزرعه میگردد. مردم در هفتاد و هشتاد سال گذشته ملی شدن به مسایل زیادی توجه دارند که تاکنون از توجه به دور بوده است. چند نکته را در محاسبه ها میخوانم: مسوول شعبه اقتصاد روزنامه رودی پراوا - گفت: ((همه عرصه های حیات مابازسازی میگردد و تقریباً هیچ بدیده از بروسه بازسازی دور نمی ماند)) شهربند چکی گفت: ((تلم ساختمان های قدیمی شهر نو سازی میگردد. یک جریان عمومی ساختمان های جدید و نو سازی عمارات قدیمی مساله

هزاره در جستجوی ...

وسبک های معماری تاریخی را می یابی. عمارت بلند را که بردوش فلان استوار اند و ستون های راکه کورکان سنگ شده بر شانه گرفته اند. تیاتر قدیمی شهر چنان زیباست که مهندس معاصر قادر نیست مثال آنرا بسازد. از شیشه تیاتر دیگری ساخته اند تا زیبایی و ظرافت کار یک قرن را باقرن دیگری پیوند دهند. اینجایزیل تاریخ باید عبور کنی و قرنهارا در نوردی تا به آن روزگاران برسی که شهر فقط قلعه های زیبا بود ولی فرهنگ متعالی و هنر والا ترا و گرامی تر بود. من فقط دو هفته در برابگ بودم و تمام این مدت به جستجوی قرنهای میراث زراعتی این سرزمین پراز قه ها و افسانه های تاریخی است. این روزها مردم چک و سلواک حیات سیاسی و اجتماعی شان را نو سازی مینمایند. تغییرات بسیار اساسی در شیوه کار، آفرینش محمولات و روند عمومی خدمات اجتماعی بدیده آمده است. مرفه بسوی دموکراسی فراختر گلم می نهند و استفاده از همه

وسبک های معماری تاریخی را می یابی. عمارت بلند را که بردوش فلان استوار اند و ستون های راکه کورکان سنگ شده بر شانه گرفته اند. تیاتر قدیمی شهر چنان زیباست که مهندس معاصر قادر نیست مثال آنرا بسازد. از شیشه تیاتر دیگری ساخته اند تا زیبایی و ظرافت کار یک قرن را باقرن دیگری پیوند دهند. اینجایزیل تاریخ باید عبور کنی و قرنهارا در نوردی تا به آن روزگاران برسی که شهر فقط قلعه های زیبا بود ولی فرهنگ متعالی و هنر والا ترا و گرامی تر بود. من فقط دو هفته در برابگ بودم و تمام این مدت به جستجوی قرنهای میراث زراعتی این سرزمین پراز قه ها و افسانه های تاریخی است. این روزها مردم چک و سلواک حیات سیاسی و اجتماعی شان را نو سازی مینمایند. تغییرات بسیار اساسی در شیوه کار، آفرینش محمولات و روند عمومی خدمات اجتماعی بدیده آمده است. مرفه بسوی دموکراسی فراختر گلم می نهند و استفاده از همه

امداد رباره ادبیات این کشور: تاریخ این سرزمین داستان بیگانه هیشگی است که بی گمان این مبارزات در ادبیات تیلور



یافته است. ادبیات ملی در چکوسلواکیا بعد از قرن چهاردهم پیدا شد. آثار دالی میلدر همین زمان انتشار یافت. تاسیس بوهنتون برآگه در قرن چهاردهم در پیشرفت زبان ادبیات چک نقش بسزا داشت. که جریان فکری و ادبی را ریشم این بوهنتون ((پان هوس)) رهبری میکرد. وی و پیروانش ادبیات راه راه مباحثات و مشاجرات کشیشی و نیز به راه سرگرمی کشانید و رفته رفته روابط نزدیک بین چک ها و سلواک ها را تامین کرد. در نتیجه دوران سلطنت رودلف در قرن شانزدهم به دوران طلایی ادبیات چک معزوف شد.

بعد از دوران های که وضع ادبی فراز و نشیب های یافت در ۱۸۷۰ احیای تازه می گرفت. ۱۰ سال ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۸ که جمهوری چک و سلواک پایه گذاری شد ادبیات چکوسلواکی خصوصیت اروپایی یافت و درین زمان ایلیکه و کافکا که به آلمانی مینوشتند شهرت زیاد یافتند.

اکنون که فهم عمیق و احساس مسوولیت نویسنده گان را اخطار میدید چشم امید بیشتر به جوانان است و این جوانان آرام آرام در ادبیات جهانی راه باز میکنند. اما این نوشته کومیتوس که چند قرن قبل گفته و آنرا از جستجوی چند قرن می نویسم هنوز سطر خوب کار هر شاعر و نویسنده چک و سلواک میتواند باشد. ((در واقع اروپا از آسیا جدا است و آسیا از آفریقا و آفریقا از امریکایان کشورهای امپراطوری ها کوه ها و دره ها رودخانه ها و شت ها واقعند. اما یک زمین مارا از وقت میدهد و یک هوا همه را در بر میگیرد و یک آسمان بر بالای سر همه است و یک خورشید به همگان می تابد. ۰۰۰ ماهنگی در خانه مشترکی زنده می می کنیم))

میانند. اگر او زیبا و جذاب است، چنانچه هیروئین باید باشد. با هم فرار کردند، ولی بگورن پس چرا رنج میبرد؟ صاحبان زمین و نهایی که پول قرضی میدهند برای سرقت بخشی چرخهای ماشین مناسب اند. جان نوبت فلم ((قیامت نس قیامت نگه)) میرسد. درین فلم دختر و پسر تازه کار بودند، و لسی این فلم به فانتیتری عماله شربتی شباهت داشت. در این فلم یک نوع جلوگیری از رضای تعالیات جنسی به مشاهده می رسد.

راه های جدید اخلاقی در فیلم های ... کشیدن لباسهای راکه از تنه دل به آن رضایت ندارد، رد کند فریاد کارکنان سندی بالا میشود که: ((او خود را چه تکرمیکند؟)) ((سوز و آلیا)) در فلم ((خون بهاری مانگه)) بالیاسهای آب بازی میخراند و ((ریکا)) برای به دام اندازی مرد ها باید در فیشن شو اشتراک نماید. برای سینما این امر مرگ تلقی می شود. هیروئینی چون ((میناکسی))

عاشق جنسی از طریق عروسی و آزادی جنسی فروکش میتواند هرگاه عنصری چون تعالیات جنسی یک زن وجود میداشت طوریکه ((معیشت باثنا)) در فلم ((آرت)) از آن طفره رفته بود، شوهر باید مقصر بنداشته میشد نه زن. زهر عامل گمراهی جنسی زن شوهرش بوده است. خارج از چارچوب ازدواج زن در راه بر آورد سازی روزهایش تا گمراه است یا خود را بیاد هوس و وسوسای بسیار یاد میمانند یک راه رفیق تر کند. ولی در چنان حالت سنن و تعذبات مرد را آزادی بر آورد سازی خواست های جنسی می بخشند و با وحی آنرا میدهد که خانم خود را گذاشته بد نیال زنان دیگر سرگردان باشد بدون آنکه کدام وسوسای متوجه او گردد. انگیزش و هدف در سلوک انسان در غیاب آن واضح میشود.

بقیه از صفحه (۲۵)

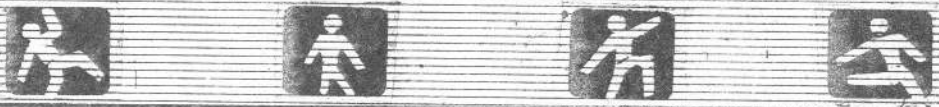
چگونه میتوان ...

بقیه از صفحه (۶۵)

متری شهر برلین واقع میباشد. در مکتب مذکور ۱۰۰۰۰ نفر دانشمندان مشغول آموزش می باشند و کمک واقعی با ایشان صورت میگیرد. این اطفال در مکتب تعلیمات عمومی معمول، نسبت ناگامی های بی درسی بدروس خویش رسیدگی نتوانسته که بالاخره اهتمام بخود را از دست می دهند. مواد جدید درسی که با تجارب روزمره زنده گی ارتباط ناگششتنی دارد، در ایشان اعتماد به نفس و تمایل رفتن به مکتب را دوباره احیا نموده است. نمرات درسی خوب غرور و حسن اعتماد بخود را در ایشان خلق کرده است.

به امروز قاری نیز توجه خاصی میشود. ۸۲۰۰ نفر مشورتی، کارهای زیادی را برای اطفالیکه استعداد ناقص میان صدائی و شنوائی دارند، پیش می برند تقریباً ۸۰۰۰ طفل با داشتن انواع مختلف نارسانائی ها از موسسات مقدماتی الی زمان مکتب باز دید بعمل می آورند. مرسیون و معنمین ماهر همه ساله تقریباً ۷۵۰۰۰ طفل الی سن ۶ سالگی و ۱۲۰۰۰ ساگرد مکتب مصروف می گردند، تا کمک ممکن برای آنها بعمل آورد. باشند و یازدهن آنها را به مکتب عمومی حفظ کرده بتوانند. تحقیقات علمی بیشتر از همه متوجه از بین بردن معلولیت معینه میباشد. در سال اخیر تدابیر دولتی تسهیلات تازه ای را برای والدین اطفال در قسمت واری و رشد شخصیت آن ها و در زمینه انتخاب مستقلانه سلك فراهم ساخته است.

بدین ترتیب ایده کمک به ضعیفان، جامعه عمل می پوشد. بسیاری از کشورهای منجمله آلمان دموکراتیک تجارب اندوخته خویش را به شعبات اختصاصی سازمان ملل متحد انتقال میدهد.



خبرهای ورزشی

سفر دوستانه و مسابقات جالب

تیم منتخب هاکی که جهت انجام یک سلسله مسابقات و تمرینات مشترک خانم اتحاد شوروی گردیده بودند دوباره بوطن بازگشتند. این تیم در مدت اقامت خویش یک سلسله مسابقات و تمرینات مشترک را با تیم منتخبه هاکی سمرقند و تیم جوانان سمرقند انجام دادند که برتیم های یاد شده غالب آمدند. همچنان در سایر مسابقات دوستانه و تمرینات مشترک، تیم منتخبه هاکی افغانی نتایج قناعت بخشی را بدست آوردند. نتایج ورزشی تیم هاکی خوب و عالی ارزیابی گردید.

تیم منتخبه هند بال بمران کشور، بنا بر قرارداد کلتوری میان کمیته دولتی سپورت جمهوری ازبکستان اتحاد شوروی و کمیته سپورت جمهوری افغانستان جهت انجام مسابقات و تمرینات مشترک، که چندی قبل عازم اتحاد شوروی گردیده بودند دوباره بوطن عودت نمود و اعضای تیم در مدت ده روز اقامت خویش مسابقات جالبی را انجام دادند.

طبق بیان مرتبه سال ۱۳۶۲ فدراسیون پهلوانی کمیته دولتی تربیت بدنی و سپورت جمهوری افغانستان مسابقات پهلوانی زیرسین مختلف که چندی پیش زیر نظر فدراسیون مربوط در دستند - تیم ورزشی کابل دایر گردیده بود پایان یافت.

همچنان مسابقات انتخابی تیم ملی پهلوانی کشور برای سال ۱۹۸۹ بتاريخ اول جدی سال ۱۳۶۲ در یکی از جمنازیم های شهر کابل دایر می گردد و برای هر گشتی گیر و کیلوگرام ((ادوانس)) داده می شود.



مصاحبه از حسینا حافظ

قانونیت در ورزش ضرور است

رأبیرامون بهترشدن ورزش در کشور چنین گفت: ((ورزش زمانی در کشور مایع بود حاصلی مینماید که قانونیت ورزش به میان آمده، حقوق ورزشکاران - اعاده گردیده و مسابقات ورزشی به شکل قانونی آن برآید اختصه شود که درین زمینه ها صرف ریاست المپیک میتواند حتی الامکان سعی وتلاش نموده و امکانات بهتری را برای ورزشکاران مهیا سازد.

نبودن قانونیت در ورزش و عدم وسایل ورزشی از قبیل میدانهای ورزشی، لباس وغیره ضروریات از جمله مشکلات عمده کلب های آزاد و سایر ورزشکاران کشور بشمار می آید که متأسفانه ریاست المپیک تاکنون متوجه چنین دشواریها نگردیده و نتوانسته است در زمینه به ورزشکاران یاری رساند.

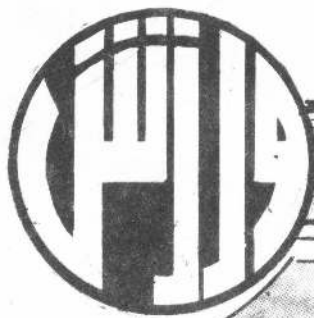
چنانچه البسه و اموال سپورتنی ایکه از جانب کشورها به ورزشکاران کمک میگردد بدست ورزشکاران قرار داده نمیشود که این خود گواهی توجیهی مقامات بقیه در صفحه (۸۵)

کلب ورزشی آمود در جمع کلب های آزاد شهر کابل، نخبه ترین آن محسوب میگردد. این کلب در سال ۱۳۵۰ ایجاد گردیده و در آن زمان بنام کلب برق کابل شهرت داشت که صرف تیم فوتبال در آن شامل بود اما بنا بر تلافی هرچه افزون کلب توانست تا بازهای دیگر ورزش چگون (با سکیبال، والیبال، بینک پانگه و اتلتیک خفیفه را) نیز در چوکات خویش بگنجاند و هم اکنون صد تن ورزشکار را در رشته های مختلف ورزشی بپوش نموده است.

از آنجا که بهترین ورزشنده ترین چهره های ورزش عضویت کلب آمود را دارند بنا بر ورزشکاران آن توانسته اند که در عموم جام های ورزشی اشتراک نموده و موفقیت های رانیز نصیب شوند. چنانچه طی چند سال اخیر کلب آمود توانسته است تا در رشته فوتبال لقب قهرمانی را در سطح شهر کابل حفظ نموده و در مسابقات های دیگر نیز موفقیت های چشمگیر بدست آورده است.

یکن از مسوولین کلب آمونظرش





تاجگذاری جهانی شطرنج



قبل از (سوویل) د و شطرنج باز بزرگ جهان ۹۶ مسابقه که صد ها ساعت را در بر گرفت با هم به د وویل برداخته بودند ولی چیزی که به مسابقه (سوویل) خلاصت د رامتیک داد عبارت بود از مساب و بی بودن بود ۱۱ مقابل ۱۱ تا تخته بیست و دو که صرف دو تخته سر نوشت ساز می توانست قهرمان شطرنج را تعیین نماید بخصوص که در تخته بیست و سوم کاروف موفق گردید بازی را به نفع خویش تمام نماید و به جلو تازد کاری کسپاروف بعد از مسابقه اظهار داشت: این تخته ترازید می رابدید آورد که من مرتکب اشتباهات بزرگ گردیدم و بازی را با ختم ولی کاروف هیچ زمان مثل آنوقت نزد یک به برگردانند لقب قهرمانی بخود نر نبود و هیچکس هم به حقانیت پیروزی وی شک نداشت ولسی کاری کسپاروف توانست تخته بقیه در صفحه (۸۵)

مسابقه فاینل اخیر این د و حریف د ر سوویل هسپانیه یکی از پسر اضطراب ترین جذابترین و جالب ترین مسابقات ((تاجگذاری جهان)) شطرنج به قول یکی از روزنامه های هسپانوی بنام ((با پس)) در تاریخ شطرنج بوده است. هر چند از ختم آخرین مبارزه د و حریف مدت یکسال میگذرد ولی بخشهای نورامتیک آن همین حالا نیز در جهان شطرنج مورد بحث قرار دارد. اولاف اندرسن شطرنج باز مشهور سویدنی اظهار نمود که کسپاروف و کاروف ثابت نمودند که امروز در جهان شطرنج حریف برتر از آنها وجود ندارد و آنها به صفت د و حریف سنتی در جهان شطرنج مبدل گردیده اند. همین نظریات را سایر شطرنج بازان مشهور جهان چون یوهان تایمن (هالندی) لایونز پورتش (هنگری) ویاس سریروان (آمریکایی) نیز تایید نموده اند.

د رسال ۱۸۸۶ نخستین مسابقه جهانی شطرنج د ایرگردید و در سال ۱۹۸۲ سی و سومین مسابقه آن از جمله هفتصد و بیست و شش تخته مسابقه شطرنج که در ایسن مدت بازی گردیده است یکصد و بیست آن مربوط به کسپاروف و کاروف میباشد. رقبات آنها از ۹ سپتامبر ۱۹۸۴ آغاز نهاد و در ۱۹ دسامبر ۱۹۸۷ اختتام یافت. چارمسابقه پیمم راگر مسایستر یا استادان بزرگ شطرنج با هم بمبارزه برداختند پس از مساعی خارق العاده و فراوان قهرمان سه مرتبه بی جهان کاری کسپاروف توانست برتری حداقل را بر حریفش زیده اش کاروف بدست آورد. بالاخره از جمله ۱۲۰ تخته بازی شده نتیجه ۶۰ مقابل ۵۹ به نفع کسپاروف میباشد که کاروف صرف یک نمره عقب مانده است. جالب اینکه در هر مسابقه آنها تخته نهایی به نفع کسپاروف خاتمه یافته است.

این صفحه را مردمان جوانان

مسئومیت حاملگی

نزد یکبه ۷ فیصد زنان حامله به افزایش سریع وزن، بندیده گی و بلند رفتن فشارخون دچار می شوند. اگر خانم حامله این تکالیف را دارد، در آن صورت مصاب مسئومیت حاملگی می باشد.

شاید علت این مرض تروشح بیشتر از مقدار طبیعی هورمونهای حاملگی و تشدید عکس العمل کلیه هانسیت به آن باشد.

محدود ساختن نمک در مواد غذایی از تشدید مسئومیت جلوگیری می نماید. اما در صورتیکه مسئومیت بیشتر گردد، مرض حالت اکلامپسی (Eclampsia) یا حالت اکلامپسی خفیف تر بخود می گیرد که در این حالت تقلص عروق شریک در سراسر فعالیت های کبد و اعراض مسئومیت عمومی بوجود می آید. این مرض معمولاً کس بیشتر از ولادت و گاه گاه حتی پس از آن بوجود می آید. در حالت اکلامپسی خطر مرگ مادران حامله را تهدید می کند. کنترول قبلی مادر حامله و مراجعه وی به دکتر ولادی خاصه هنگامیکه اعراض مانند بندیده گی و بلند رفتن فشارخون را احساس می کنند می تواند برای حفظ حیات مادر و جنین کمسک کند.

خانمها و آقایان! بیس از ازدواج خود را معاینه کنید

در خون انسان ماده خاص بنام عامل Rh (یک نوع پروتین انشی زی) وجود دارد که شناختن آن از اهمیت خاص برای ازدواج برخوردار است.

در خون انسان تاکنون سه نوع عامل Rh اصلی و بسیاری عوامل Rh نوری شناخته شده است. آنهایی که در کربوات سرخ خون شان هریک از سه عامل Rh وجود داشته باشد، حالت Rh مثبت گفته می شود و اگر کربوات سرخ شخصی فاقد تمام انواع عامل Rh باشد می توان گفت که او Rh منفی است. قریب به ۱۴ درصد افراد سفید پوست Rh منفی بوده و متباقی Rh مثبت اند. در نتیجه طفل اگر مادر Rh منفی و پدر Rh مثبت باشد در بدن مادر ماده بنام آگلو تینون به ارت گرفته خون وی و بلاخره مرگ وی را میآید و سبب نابودی کربوات مثبت مادر Rh منفی معمولاً در مورد اولین فرزند Rh اولین طفل وی زنده می ماند و اما بعد از آن اطفال بعدی نمی توانند زنده بمانند. به دنیا می آیند و بنابراین مراجعه قبلی به دکتر و استفاده از ادویه و فایوی تحت نظر این مشکل را حل می نماید.

ویتامین ضد تازایی

ویتامین ها مواد مغذی هستند که به مقدار کم برای انجام فعالیت های متابولیس (استقلابی) اعصویت لازم بوده و حجرات بدن قادر به ساختن آن نیستند. یکی از ویتامین ها که جز ویتامین های محلول در چربی می باشد، ویتامین E است که آن را بنام ویتامین ضد سترول بودن یا تازایی نیز یاد می کنند. با وجودیکه در باره این ویتامین اطلاعات مختصر در دست است، با آنهم دانشمندان معتقد اند که فقدان ویتامین E در حیوانات سبب استحالتهای حجرات بیضه شده و بدین ترتیب سبب عقیم شدن جنس مذکر می گردد. همچنین فقدان این ویتامین سبب تشکلاتی رانزد جنین ها گردیده و ممکن است سبب در اثر فقدان این ویتامین بوجود آورد. ها رشد و نمو نیز دچار اختلال می گردد. نیز توسط دکتران توصیه میگرد.

اسرار تاریخ باستان

بقیه از صفحه (۴۱)

مونزولی په آوازو

د (۱۱) مخ پاتسې

اداري لپاره د هغه پرتوان خبري آتري کښي . اواز په عامه افکارو باندې د ملنډو وهلو امکان برابروي . خو زیاتره داسې پېښيزي چې اواز په هغه جا په خلاف شرحه کښي چې پخپله د هغې په خپرولوبيل کوي . د اوازي رسواکول د زياتې بانگي ترلاسه کولو امکان برابروي . د ساري په توگه . فرانسوا ميتران له هغه اوازي څخه چې د هغه په باډ هغه د جمهوري رياست له هماغه پېسل څخه موجود وه چې کواکي هغه د سرطن په ناروغي اخته دي . په بري سره خلاص شو . په دغه باب د دو مسالو سترنقش د رلود : لومړي هغه بولتن چې د شپږ وياشتو په اوز د وکي ي په منظم ډول فرانسوا ميتران د رښتيا په باب اطلاع ورکوله او د نوم د اجسې د جمهوري شپږ څخه طبع او توکي کول . د مثال په ډول هغه وېل : ((د دولت معينې مشران د پوره ناروغي څخه برخمن دي . معينې غوښتل چې ما هم په دغه لسټ کې شامل کړي . خو بايد اعتراض وکړم چې د پيرک داسې پېښيزي چې پرتوچي (عظمه) وکړم .)) د هغو اوازو خبر له چې د سياست په برخه کې خپريزي . د هغو د انتخاب محدوديت ثابتوي . د توپي په باب اواز له رواجسې او د ايي اوازو څخه گڼل کښي . معينې تاريخ پوهان بدې عقیده دي چې د توپي مفکره . د روسي ناروغي او ناقص فکري ودي نتيجه ده . زه باور لرم چې تاسې به له هغو اوازو سره چې د پټ لخواک او يا پټي ډلي په باب له اوازي سره چې په حقيقت د هيواد چاري اداره کوي مباحث شوي پاست . دا اواز د هغو کسانو د علاقې وړ ده چې سياسي ژوند د نانوگکو د تياتر په شکل مجسم کوي . خلک داسې چې لکه په تياتر کې ژوند کوي او پخپله په خپل ذهن کې د پردې شاتر . سپوري چې د هغې ترشاد هنرکسانو اصلي خپري شته دي . چې په صحنه کې په حاضرکسانو لوبې کوي .

۰۰۰ موز هميشه پدې نظرو چې اواز - لنډه گمراهي ارحاق د دي چې بايد پيرزو هيره شي . فکروکاره چې د ډوله پيرو اطلاعاتو د رسايو پرمختيا په د هغې خبريدل ياي ته روسوي خو خطبضا ت خپل نزولي تگ لوري وهي . له هغو کسانو څخه چې پوهيزي هغو ته . چې نه پوهيزي . اوازي تل له راد يو . روميانو اولونيزيون سره موجود دي وي او د بشپړ ونيکي رسولي چې ټولنه ورته اړه لري . نقش ترسره کوي . پر اطلاعاتو تپاندي د کترول نشتوالی . د هينو کسانو بي با وړي رياروي . خود نوو لپاره داکار د انتقاد د نشتوالی . سانور يتوالي او د هغو اطلاعاتو د ترلاسه کيد و په مانادي چې با پيسد و ساتل شي .

فرانسوي ټولنوود دې پوښتنې په جواب کې چې داسې معلوميزي چې تاسې د اوازو د موجوديت بلوي پاست وويل : اوازي په ټولنه کې د کرکچ د له مينځه وړ لولپاره بروري دي . زياتره خلک په خپل ټول عمر کې پدې باور دي چې هغوي ته ټول څه نه وايي . کله چې زه سهار د فتر ته راسم او له خپلو همگانو څخه پوښتنه کوم چې څه نوي خبرونه دي . هغوي ماته هغه څه چې پرون شپه په ټوليزيون کې وونه وايي . بلکې هغه څه چې پرون شپه نه وويل شوي وايي . په هره ټولنه کې خلک په خپلو خيالونو نسبت هغه څه ته چې هغوي ته بي وايي . دغه دي .

اوازي کېدای شي د قدرت لپاره يوه وسله وي ځکه کولای شو هغه په اگاهانه توگه اړ وکړم هدف لپاره وکارو . خو زياتره اوازي د قدرت د مقاومت وسله وي .

اپاگېدای شي ټولنه بي له اوازي وي .

کولای شو په قطعي توگه جواب ووايو چې نه . دا به پدې مانا واي چې خلک کولای وي سره خبري کول برېښي دي . او يا د اجسې موز په يوې پاکي او ساده ټولنه کې ژوند کوو چې ټول هر څه د يو بل په باب پوهيزي . . . د ټول خواصيت وي چې خراب څه پټوي او د پټو شيانو په باب خبري کوي . خو خلک د نيمگري تياروله موجود پټ څڅه خبر دي . يوازي په جنت او د وڼ کې يمني هغه بخاي کې چې هر څه روښانه دي او هر څه هرجا ته معلوم دي . اوازي نشته دي . اوازي پورې شي دي . خو تياتر بد دي . د اوازو د بندولو پورته وسيله د هغو په باره کې ويل دي . کله چې د هغوي په باب چوپه خوله پاتي کښي هغه لازياتي حقيقي په نظر راضي خوږه به دا وي چې په ښکاره او علني ډول حالات وڅېړل شي او رښتيا ووييل شي . کله چې واقعيت تغير وکړي اوازي هم بد ليږي . غلښت د زياتره اوازو د له مينځه وړ لولپاره لاره ده .

مها بهارتاکه پارينه سه هزار ساله دارد . از سلاح هاي مرگه زا - سخن ميواند گرچه براي انسان امروزه تصوير انفجاران شگفت انگيز نيست .

انجا گفته ميشد که (گلوله هاي درخشان واري از دود به هوا پرتاب گرديد) . (برانق) ظلمت چادر افکنده) . (اخگر بيدون) دود در هم جا توده شد) - (تمام نوري قهار طبيعت را خشم فرا گرفت ، توگوي آفتاب راه خود را گم نموده است ، کائنات را گرمي فرا گرفته ، همه جا يرتب و تساب است . . .)

د رهند اين اسلحه را (سلاح برهنه) و در امريکاي جنوبي (ماشاک) مي ناميدند بعضي از کاوشهاي باستان شناسي دال بر استعمال اين سلاحهاست که انرا ميتوان محک دانست . د يوار هاي قلمه دن دامک وو اکوس در ايرلند اثرات حرارت بلند را در خود حفظ نموده اند و اين اثرات در قطعات وکلوخ هاي سنگ - خاراکه د يوارها از ان امارت گرديد بودند پدې ميشود . سنگ خاراکه فقط در حرارت بيش از ۱۰۰۰ درجه سانتی گراد ميتواند به کلوخ مبدل گردد .

شايد در اين محل سلاح با - ستان استعمال گرديد به باشد و يا در اسياي صغير د رياخت - هيتي ها که بوسيله حرارت فوق العاده بلند مضمحل ميشدند گرديد به است و ياد رنج هاي - مرتفع با بل (همان برج نرسود کسي که حضرت يوسف اوريا نيا گذار برج هاي با بل ناميد کسي فرورخت است) هنوز سوال - موهوم است .

انسان هوانوره :
د رسال ۱۸۹۸ ميلادي سدل قد يمي مرغ برنده يا (مرغ فرعون) که پيشينه د ونيم هزار ساله - د است از مصر بدست آمد . زما - نيکه کا يي بزرگ بدل تعيه ديد - شه معلوم گرديد که مرغ فرعون تمام امکانات را که در هوا پيسا ها يي ميوتور مييا شند رخسود داشته است .

روايات د باره (الله هاو قهر - مانان که توانندي بلند شد نيه هوا را بوسيله (هرايه هاي بالدار) داشته در حاصه هاي مردمان جهان زياد موجود بوده است . مثلا در (ويداي) حتي دل نهاره هاي مخصوص (اويانا) و (اتيمه ترا) که مفهم د سنگ برنده را بيان ميدارد موجود است که رها بهارتاکه يدي بن شرح آمده است (هرايه هاي اساني مي درخشيدند به مثل آتش در

شمالی قطعات فولاد بن را پيداي نمودند که ۲۰۰۰ سال قبل توليد گرديد به بود در حالیکه بنظور استحصال فولاد کوره هاي داري حرارت ۱۰۰۰ درجه سانتی گراد ضرورت است و ياد رقبيره سرد از نظامي چيني زوار جو ۳۱۶-۲۶۵ قبل از ميلاد دستکاري هاي نفيس نقشونگار شده از مواد فلزي موجود است که بر اثر طيف وسيع از تجزيه و تحليل ثابت گرديد که مواد مذکور داري ۸۵ فيصد المونيم ميباشد . بالاخره به هگان مبرهن است که المونيم در سال ۱۸۰۸ کشف گرديد است .

اپاگشنيه انسانها مخفي نگه داشته شده است . نيوتن عقیده داشت که : ((دانشمندان بزرگ ادهاند دارند که جهان ناقد اسرار نيست ولي بايد دل طبيعت را گرايد و اسرار انرا بيرون کشيد تا جهان را از خطرات بزرگ وارهيدي))

عده از روشنگران باستان - تلاشي ورزيده اند تا انسانانده - پيشنهاد امکان دستيابي به اسرار نيابد .

مثالهاي از اين اسرار مخفي و علم انسان امروزه را ياد آوريشوم . در سال ۱۵۸۵ امپراطور روشنگر روم رودلف دوم تحفته گرانبهايي دست نويس دانشمند بزرگ قرن ۱۳ ميلادي يهود جرمني را در يافت نمود که بشکل شغرفرسي قابل توضيح نوشته گرديد به بود ممد تا د در ان کشف تيليفون گادي متحرک د سنگه برنده وساپير اختراعات انحصار يافته بود که صفحات دست نويسان ۲۰۴ ورق را احتوا مينمود و هيچکس اسم از رياضيدان ، تاريخدان ، منجم و حتي شغرفرواني نظامي نيميز موفق به خواندن ان نگرديدند .

ويا چگونه معمار اهم توانسته است در امهار اهم فاصله زمين و انتاب را مطلقا ت د هغه بعقیده ه ميوتور منجم فرانسوي ارتفاع اهم (۱۴۸۲۰۸) متر است همان - فاصله وسطی زمين و آفتاب اگر د - حالت اصغري زمين فاصله ۱۴۷ - ميليون كيلومتر د راضمي ۱۵۲ - ميليون كيلومتر باشد حد وسط ان ۱۴۹۵ ميليون كيلومتره تقریبا - معادل ارتفاع اهم است در - حالیکه اين فاصله را کوبرنيسک ۹ ميليون كيلومتر و کيپلر ۵۸ ميليون كيلومتر تصويري نمودند .

سلاح ه هغوي غلظت خدا ايا انسان باستان قادر به سلاح هاي مخرب بوده است ؟ در حاصه هاي هغه باستان

د اکترو رو به مریض کرده گت:
آیا خودت گنگه استی؟

مریض:
بلی د اکترو صاحب، من گنگه
استم.
فرستنده: عبد الجبار عزیزی

میپون

مرد مستی نیمه شب
وارد میخانه شد. عده درد ست
چپ و عده در سمت راست
نشسته مشغول نوشیدن شراب
بودند.

مرد مست که از همان نگاه
اول از حاضرین بدنش آمده بود
با صدای بلند گت:

ای خرس های که طرف
راست نشسته اید وای میپونهای
که طرف چپ نشسته اید، سلام!
درین میان یک مرد قوی هیگل
که طرف راست نشسته بود باقیان
بر اثر خسته بلند شده جلو آن شخص
ایستاده گت:

خوب چشمایت را باز کن و ببین
که من خرس نیستم.
مرد مست بدون آنکه خودش
را ببازد جواب داد:
خوب، اگر خرس نیستی، برو
به طرف چپ بنشین.

فرستنده:

فلام حسین هزاره تاتاری

باد سپلین

روزی یک معلم، در ضمن درس
به شاگردانش گت:

کی میخواهد به بهشت برود؟
تمام شاگردان دستهایشان
را بلند کردند بجز از احمد.

معلم رو به احمد کرده پرسید:
چرا تو دستت را بلند نکردی؟
احمد جواب داد:

معلم صاحب، مادرم به من
گت است که وقتی از مکتب رخصت
میشم مستقیماً به خانه برم.
فرستنده: پروین خداری

عذر بدتر...

مردی ضمن احوالپرسی از -
خانم پرسید:

راستی حال مادرتان چطور
است؟

بعد از چند ثانیه یادش آمد
که مادر این خانم چند سال
قبل فوت کرده است.

برای اینکه حرفش را اصلاح
کرده باشد گت:

ببخشید منظورم این بود که
آیا مادرتان هنوزم در همان
قبرستان است.

فرستنده: ناز نهی

درد دل

مردی برای دوستش درد دل
میکرد:

بلی، زنده گی چقدر عجیب
است. من ولپلی مدت ۲۰ سال
در کنارم با خوشبختی زنده گی
کردم. اما آنسوس که در یک چشم

بهم زدن همه تلم شد.
دوستش پرسید:

چطور تلم شد؟
اولی آهی سوزناک کشیده
گت:

هیچ، بعد از آن با هم مردوس
کردم.

فرستنده: شفیه نوری



دانشیار

به هر سو بنگری...

خوشا حضرت سرای کابل و دامان کهمارش
که هر ساعت گرانسی میکند نرخ با زارش
ز نرخ بی ثبات سایر اشیا چه میروسی
که شوخی میکند با مشتری حلوا و آچارش
همه اشیا فراوان است اندر مندوی لیکن
خریخته پیرنه و خالی شود جیب خردارش
نیمه اسم زینت هوشش، لیک اینقدر دام
که بعد از صرف چون اشتر بپاید کرد نشخوارش
نه تنها لذت کم از طعام هوشش رفتنه
پرسیده رنگ و بو روزه از چای سسوارش
تعالی الله ز چالاکسوی باکی قصابان
بپاینگر که نادانسی چه نیرنگست در کارش
به هر سو بنگری جنگ تینگی و ترافیک است
از این سری کلاه گشته، از او افتاده دستارش
حساب کود بار کوجه هایش را کی میداند
دو صد بهول کفانات است در هر گوشه شارش
خداوند اچوما میران شاریالی همد رحله مصروفند
ندانم این سروسامان کی بخشیده به با زارش

ارسالی: اسد الله بدیع

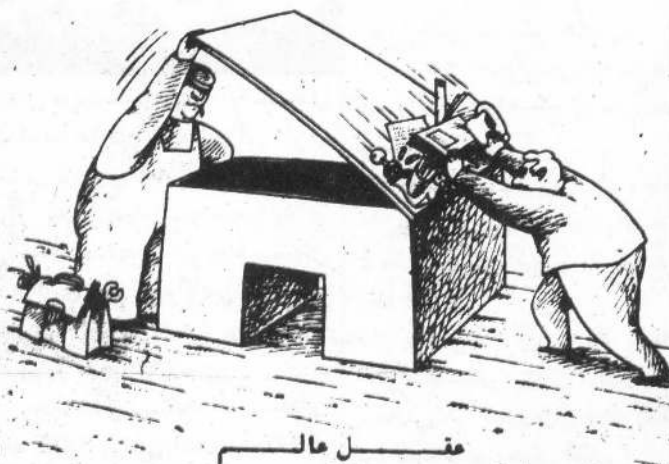
انتقام

شخصی به يك رستوران است
داخل شده به صداي بلند برسيد
حسن گيست؟
هیچ کس جواب نداد.
داخل رستوران د بگرشد.
باز به آواز بلند صدا زد:
حسن گيست؟
باز کسی جواب نداد.
به صداي بلند تري برسيد:
حسن گيست؟
بالاخره یکی از مهمانان
گفت: من حسن استم.
شخص اولی يك سیلی محکم
به روی آن شخص نواخته از
رستوران خارج شد.
همه مهمانان خندیدند به وي
گفتند:
او برادر، آن مرد بروست
سیلی زد تو هیچ چیز نگفتی
چرا؟
آن شخص گفت:
من هم دلش را کاهاندم
همه پرسیدند: چطور؟
گفت:
به خاطرکه من حسن
نیستم.
لیلاً فرصت و تشکیلاً صدیقی

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

ساليکه نيكوست از زمستانش بید است .
♦ ♦
اگر گل نیستی ، خار باش .
♦ ♦
اگر دنیا را آب بگیری ، واسطه دار را تابند
پایش است .
♦ ♦
مُشك آن است كه خود بسويده نه آنكه راديسو
بگويد .
♦ ♦
شنیدن کی بود مانند خوردن .
♦ ♦
ماهی را كه هروقت از آب بگیری ، نه تیل است
نه برقی و نه چوب .
تعبه کننده : فریبا واحدي

باز هم
ضرب المثلها
مطابق به
شرایط



عقل عالم

ازواژه نامه میرزا غم شریک

سل : آنچه که بجای
آب ، از دهنش هوامیاید .
حلم : کلب ورزشی
سرك خياه : محل تانای رانی
دورستان :
تنگر : خواب در پشت میرز
نعمه :

گیمول : بوشی که میان
آن آرد و میوه نخود باشد .
تعبه کننده : اسمعیل برهان

باز هم مثلا

روزی ملا نصرالدین داقتیل
یاضی شده نوزع کرده کندن سب
در همین لحظه یاضان آمده گفت:
حالت نیو کشتی که سبب هارا -
میکنی ؟
ملا بلافاصله گفت:
چرا بیراهن زنت کوتاه است ؟
یاضان جواب داد:
این گپ را بیان گپ چی ؟
ملا گفت:
برو برادر ، از گپ میخیزد .
فرستنده : هاله اکبری

- چرا بعضی موترهای گلپوش
مروسی ، نمبر پلتهای موتر را
نیز با گل می پوشانند ؟
- بخاطریکه معلم نشود ، موتر
دولتی است .
خیر احمد همزم



شهید الجبر

درین مکتب مسلمانان شهید از دست الجبرم
مریض ساخته این مضمون ، روده طاقت و صبرم
توان عمر میباشد تماماً اکسود لتاییش
معلم آنکسی باشد که حق، جنت کند جاییش
کجانم نمره میدهد اگر انتم به باهاپیش
اگر یک منفی مثبت شود هم گیرد چلیپا پیش
♦ ♦ ♦
هر که رانا امیدي های دنیا میکند
این غریب بنوا را اکسس و دلنا میکند
A و B زیر جذوم کرده و گفت جان نخواهی بود
گفتش پسروا ندارد لیک بهجا میکند
فرستنده : یکی از شاگردان لیسه رابعه بلخی



عشق رادیویی

گویند دخترکی بود زیبا روی
خوش سرشت .
ازدودمانی شریف واهیان ، مال
ومثال بهشماری فراگرد خود داشتی
وخدم وحشم فراوانی درحرمسرا
خدمت او را کردی .
راهی لبین قصه نه از زمانه
های کهن گوید ، بل چند سال
واندی پیش که از تلویزیون فقط
نامی بود ولیک از راد یو وجود ی
مرض وطولی .
دخترک رانیزراد یو گگسی
بودی و ذوقی ، که همیشه از حضور
در جمع حرمسرا اباوریدی و خود
رادر گوشه گکی ازبم تاشلم
مشغول داشتی و کیف بردی ، -
چونانکه اندر آن سنین هرکسی
را چنین اتفاق بیافتادی و مشغولتی
دستباب گردیدی .
هرلم وهرشلم برنامه ها
راد نبال کردی و بسندیده بارچه
هایی چه منظم و منشور نبشستی
وثبت کردی .
ازهمه پیش او را علاقه مندی
بیافزودی بایک نطق خوش آوا
همه برنامه ها کان نطق
راد آن راهی بود و کارکی به شادی
بشنیدی ولذت بردی ویدان -

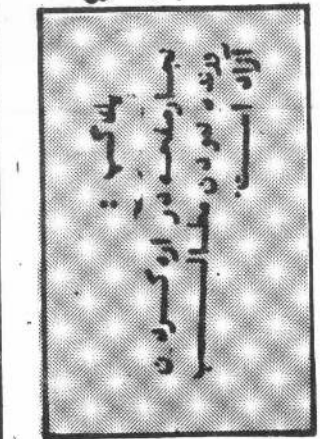
چنان دل بسته شدی و خوکردی
که کست هاهمه مالامال از آن آوا
شدی تا حدی که هرگاه برنامه پی
از آن نطق در راد یو میسر نبود ی
از آن استمداد جستی و عطش
بنشانندی وهم آرزو کردی کسه
ایکش ، او را نیز راهی بود اندر
راد یو تا خود نماندی .
دل بستگی بدانجا کشیدی
که دخترک بر سرفه نبشستی و طعام
لد پد خوردی از زود بردی تا وی
را کنار بودی تا رسیدی میسرگشتی
وسپس لقمه پی بخاطرش فروردی
ویادش گرامی داشتی . القسه
کار بدانجا کشیدی که بستکار تکمی
تهیه دیدی اندر لفافه پی
زیبا باشاخه گل آد پنش بستگی
و در آن نبستی که تحفه ناقابل

به فلان . . . و خدمتگاری صادق
را فراخواندی و بر آنش داشتگی
تا بر موتورکی زیبا سواره بدان صوب
شدی .
چون آن رسول به راد یو
رسیدی به دق الباب هیچ
حاجت نیفتادی و ماور کی کار
آمدی و حال بی رسیدی و پس از
وقوف ، اطلاع دادی و نطقک



بدون شرح

بیرون شتافتی و رسول تحفه کک
اهیان زاده بسپردی و بازگشتی .
دیگر بار نیز حال بد بین منوال
گذشتی و اضافی بر آن پوشیدگی
ضم لفافه بدانجا رسیدی . بار سوم
باز بدان منوال لفافه راشیشه
مشک همراهی کردی تا آنک از متاع
فرا تر شدی و به سکوا نگشتر رسیدی
کان نطقک شادمانه گشتگی
وخوشنودی نهمودی .
القسه دخترک تا بیاوردی
روزی گیسو بر بستگی و بدیدار آن
نطق شتافتی .
همینکه بدان نزد یکی رسیدی
از مو تر بیاده گشتی و با چند گام
خود بان درگاه رسانیدی .
ازضا که نطقک خود بکنار
دروازه ایستاده بودی ، تا آن زیبا
روی بدیدی سگرتک از لب پیس
زدی و گامی به جلو نهادی .
دخترک چون مردک بدیدی
احوال آن نطق گم بی رسیدی
وجویایش شدی .
نطقک با قندکی کوتاه ، چهره
نازیبا و سرکی پی مو ، خود را بدان
دخترک معرفی کردی و احترام
بجا آوردی .
دخترک که آن هیولا بشنید
ختی ، چشمش سیاهی گرفتگی
وحالش بهم خوردی ، لحظه گکی
ساکت ماندی و هیچ نگفتی .
لحظه بعد رخ بر تافتگی
پی در رنگ به مورتک سوار شدی
چون تیری از آنجا بگریختی و به
قفا ننگرستی .
نوشته : همایون مجید



از شمس تبریز

وزیر گت :
هزار دینار بستان ، و این
حرکت که شنیدی باز مگوی
هزار دینار بستان ، گت :
بدانید این بد که وزیرها
کرد ، من رها کردم .
ارسالی :
سحر گل موسوی زاده .



فرستنده : همانیک سپهر

واقعه جالب در سرویس ملی بس

سرویس ملی بس به یکی از ایستگاه های شهر رسید و مردی که بکس بزرگ در پیله مات رابا خود حمل می کرد و سنش در حد ده هشت سال بود به سرویس ایستاد بجزرد بالا شدن جوان پانزده شانزده ساله که کتاب های مکتب روی زانویش بود ، از چوکی برخاست ، مرد - تازه راکب متوجه شد که جوان می خواهد از جایش برخیزد و چوکی را برای او تخلیه کند ، با عجله خود رابه اورسانید و دستش را روی شانه او گذاشت و با فشار آورد و - بچه جان ، جای ت را برای من تخلیه نکن .

پسر جوان خواست چیزی بگوید ولی مرد مجالش نداد و ادامه داد بچه جان تو هم حق داری از چوکی سرویس استفاده کنی که گذشده ازین ، جوان های ما باید با آرامش تام تحصیل کنند و خستگی مانع تحصیل شان نشود و . . .

خلاصه مرد برای سه چاره قیقه

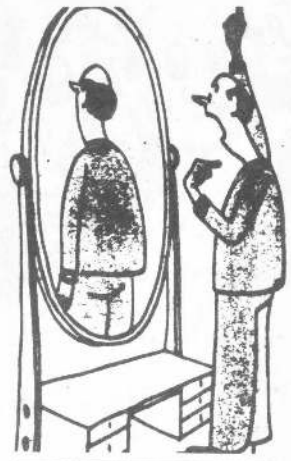
تمام لکچر داد ، پسر جوان - خواست د واره برخیزد و چیزی بگوید ولی مرد د واره به شانه اش فشار داد او را بجایش نشانید و گفت : جوان عزیز ! تو نمی فهمی که از جان و دل حاضر د در برابر راحتی تو استاد د ، بمان و از راحتی خود بگذرم و گذشته از ان من مثل تهنج برادر دارم و همه را مثل اولاد هایم دوست میدارم و تو را هم مثل فرزندم میدانم ، پس هیچ پدری به زحمت فرزندش رو دادرنیست ، و از همه مهمتر شما میوه آینه و عصای پهری ما استید . . .

باز جوان خواست اعتراضی بکند و چیزی بگوید که مرد اینبار با قدری خشونت او را بجایش نشانید و گفت : اولاد گلم ، تو آرام آرام حوصله ام را بصر میسوری گتم احترام لازم نیست و من به چوکی نمی نشینم و تها از اصرار احمقانه می کنی ، خوب حالا که زیاد اصرار می کنی پس فقط بکس

مرا بهشت بگیر بس .
 ملافاصله بکمر راروی زانو ن جوان گذاشت و د واره به لکچر خود پیرامون وظایف و چگونگی پرورش جسمی و روحی و خستگی های جوانان و فراهم آوری زمینه های راحت و صرایی زندگی آرام آنان ، ادامه داد و سرویس همچنان ایستگاه به ایستگاه به سوی سرمنزل مقصود پیش می رفت .

جوان برای آخرین بار خواست برخیزد و چیزی بگوید که دست - مرد با خشونت روی شانه اش فشار آورد و مابسی حوصله گی گفت : او بچه کب فغم طاقتم طاق شد اصلا متوجه ام که نمی کنی ولی باید بفهمی که . . .

پسر جوان با عصبانیت و دل تنگی فریاد زد : کاکا جان این قدر - فلحفه گوئی را بس کن و ضرورتها احترام فکرنکو ، می فهمی من پنج ایستگاه از منکم دور شد نام .

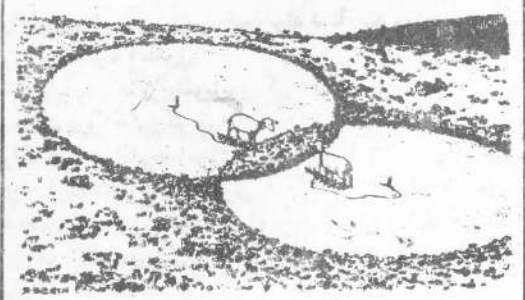


عید یهودیان

هتلر مانند بسیاری از افراد به مسایل فالبینی عقیده داشت و اغلب به نالبین ها مراجعه میکرد . روزی از یک نالبین پرسید : میتوانی بگویی در چی روزی - خواهم مرد ؟ نالبین جواب داد : شما در یکی از عید های مردم یهود خواهید مرد . - در کدام عید شان ؟ - آنرا نمیدانم . هتلر فریاد زد ، باخشم

اعلان

اداره راد یوتلوزیون به اطلاع تمام (بچه های) فلم های هندی ام از بزرگسالان و نوجوانان میرساند : از آنجاییکه در ساجاری فلم های شب جمعه تلوزیون را محترم راجیش کهنه قرار داد نموده ، بنا آنهاییکه علاقمند اند سال آینده فلم هندی روزهای پنجشنبه را اجاره کنند در خواستهای شان را از همین حالا به اداره فلم های راد یوتلوزیون بسپارند ، در غیر ان حق شکایت را نخواهند داشت .



گفت : باید بدانی و حتماً برایم بگویی نالبین که خود را ناچار دید آهسته گفت : روز عید را نمیدانم ، اما همین قدر میدانم هر روز که شما میسرید ، همان روز برای یهودیان عید خواهد بود .
 ارسالی : مهستی سروش



عجله برای رفع تشنگی





څه ليدلې لي څه اوريد

د سجاد هفتي

هفتي وال
پاڅ

کچکول خان : په دغو کتاه کارو سترگوس وليدل چې د نورو نويو کتابونو له کتابونو د سودا کچورې جوړولې ، خود درسي کتابونو د نشتوالي له کبله يې په ټولگيو کې زده کوونکو ته نوټ ورکاوه .

جسبول خان : په دغو کتاه کارو غوز ونوي او وريدل چې : يوه اتمه پخه خښته په اتمه افغانۍ ده . که رښتيا هم داسې وي نو د کور ودا نول څه چې څوک يوه مراقبه هم نه شي ودا - نولا ي .

کچکول خان : په دغو کتاه کارو سترگوس وليدل چې له کورونو څخه او کتافات را ايستل او د پليو په لاره کې يې اچول ، خوشل د پرض قدمه هاخوا د کتافاتو ضد وځي تور پروت و .

جسبول خان : په دغو کتاه کارو غوز ونوي او وريدل چې : د کابل پسه ښار کې يو بوتل کواکولا په پخه د پرض افغانۍ ده . که رښتيا هم داسې وي ، نو د پخلس افغانو اعلان د پخ له پاسه ليک و چې اوس د وخته ويلي شوي دي .

کچکول خان : په دغو کتاه کارو سترگوس وليدل چې د واده په کارت کې يې ليکلي وو : د هويل ادا ره د ماشومانو له راوستلو معذرت غواړي ، خو له هري ښمې سره د واده او د نري ماشومان راغلي وو او د واده فضا يې په کوچوکي د کافد پزان نيولې په فضا بدله کړې وه .

جسبول خان : په دغو کتاه کارو غوز ونوي او وريدل چې : د سباوون مجلسي د پنجاړه په هتي کې د تنگه توب سودا تر څنگ يو پوټوکي طنز د استانونه هم پلورلوته وړاندې کيږي ، که د ارښتياوي نو د هتي بازار به نور هم تولد شي .



يووازيڼي هيله

له يو متکرر څخه مې وپوښتل چې په ژوند کې څه هيله لري ، هغه په جواب کې وويل :

زما يوازيڼي هيله د اده چېس لاري بندي شي .

له يو متکرر څخه مې وپوښتل چې د غوښت پلورلو په وخت کې څه هيله لري ، هغه په جواب کې وويل :

زما هيله د اده چېس د زار ه اوي غوښت د غوس د غوښتو په نوم تيري شي .

له يو متکرر لرونکي څخه مې پوښتنه وکړه چې په ژوند کې ستا هيله څه ده ، هغه په جواب کې وويل :

زما يوازيڼي هيله د اده چېس ليايي او وطن اجناس د خار چې کافد پېچو اجناس په نوم وپلورم .

د کوشې له پوهنيزال څخه مې پوښتنه وکړه چې ستا يوازيڼي هيله څه ده ، هغه په جواب کې وويل :

زما يوازيڼي هيله د اده چېس د کوشې ماشومان د خپلو ميندو د ستکولونه او د پلورنو جيو نه وو هس .

د يووازيڼي هيله

يوټن : ولس راد پوښ او تلونيزو څېړنو ته د نارينه رو په نسبت ښمې د پير لیکونه استوي .

بل تن : د اتمک چې په راد يواوتلونيزون کې خبرې پيري دي او - ښمې هم پيري خبرې کوي .

يوټن : دا ويا په چې د ښاره شيد وپلورنميوکې اوبه په شيد وکسې گډوي ، او که شيدې په اوبوکې .

بل تن : ښکاره خبره ده چې شيد په اوبوکې گډوي ، ښکاره چې لسه شيد وڅخه اوبه پيري وي او اوبه يوازي په شيد و څر رنگ ورکوي .

يوټن : ولس د کابل په ښار کې د نل په صحن او پوموتر او د سپند په ناولو او بو ترکاري مينسې .

بل تن : د اتمک چې ترکاري په گڼه کې مې او گڼه په موټر کې چېس په دې حساب له ترکاري څخه موټر مهم دي ، او بايد د نل په صحن او پوميناهل شي .

يوټن : د اروا په چې د پير لودې پخوونکي مهارت په څه شي کې دي ، بل تن : د لودې پخوونکي مهارت په دې کې دي چې له تياره څخه څانه لودې راوباس او په دې لودل د لودې وزن لسو پ ونيسې .

يوټن : واي چې : کلال په مات کډولې کې لودې خوري ، اوس دا ويا په چې ولس يې په روغ کډولې کې نه خوري .

بل تن : دا څرنگه چې مات کډولې څوک له هغه څخه نه اخلي .

کرايی ویستان

طنز

خوبه زره کی بی د نازری د اوز د و اوسکلو ویستانویه باب کلک—
رخه لره.

شهنازی به جی هرخوبه خیلو ویستانوکی ز منخ وهله او به فور و
به بی فور ول نه اوز د بدل د هغی ویستان د نازری د ویستانو
به خمیرنم او باسته نه وو بلکی د شگانه دغشویه خیر کیژ او بی نمکه
وو هرخمیره به جی اوز د بدل د هومره به بی مزی کیدل
کومه ورخ بی له نازری خخه پته د یوی بلی خورلندی به مشوره
د نار په یوسینگارخای (ارایشگاه) کی خپل بپراوچر ویستان قیجس
کری وو، اوبه ناخایی توکه دغه قیچی کری ویستان ورسره پسه
وسیندل کله به جی شهناز او نازری به لاره کی جیره روانی وی
نو هوانانو به د پخوا به خلاف د ویره نازری ته نه کتل لکه شهنازی
ته به بی جی دخوند لاری تیولی .

اوس نو د شهنازی رخه د نازری زره ته ولویده . خوب بی له
سترگو و الوت او شپه ورخ به د ی فکر کی وه جی خنکه شهنازی ورخنی
د نظر بازو سترگی وار ولی ، اوبه کوم طلسم بی میدان ورخنی وگا ته .

نازری د شهنازی دغه لاسبری د سینگارخای به قیچی کی ولید .
نوخکه بله ورخ سینگارخای ته لاره او خپلی ورینیمینی زلفی بی په
بیخ کی قیچی کری . د ویستانوله قیچی کولوسره نازری تردی حده
بدرنگه شوه جی به لومړی نظر لید لو عبدال ورخنی به کوخه کی منخ
وار اوه . د هغی به جکی او پنگری تنس پورن تر رکی اولندو ویستو
سرداسی بنه ورکړه ، لکه د پنگر قولنکی چرگه لکی جی به بیخ کسی
پوته ویاسی . په هماغه لومړی ورخ د کوخی شوخو هلکانو د هغی به
لغبر سروری د گنجی نوم ونیلاوه .

نازری به خبله هم به خبله اشتباه بوهدلی وه . نوکه جی کله
له سینگارخای خخه کورته لاره او په هنداره کی بی خان ولید .
نوله خپلی خیری نه ویریدلی وه . که هرخوبی به خیلواوز د ویستانو
یسی د منخ فوندي د افسوس لاسونه وروړول . گته بی نه کوله د هغی
سرخه د وریشویتنی نمو جی بیرته د ی به یو فصل کی ویستان ورباندی
راسمورشی . خلور بنه کاله به کاروو جی بیادی د نازری قیجس
شوی ویستان زلفی تنس . او د عبدال فوندي هوانانو زره ونه د ی یکس
رابنکیل کری .

هغه مورزادی گنجی نه وه . اونه هم د کومی ناروی له کیله
گنجی شوی وه . یوخت می به یاد یزی جی گتو او اوز د ویستانو
به بی له نری ملانه لکه د تورو بنامارانو به خیر غمیزي تاوولی . تل به
بی خپل اوز د ویستان د شاله خوا فوته کول . اوز د وزلفسو
کوده به بی لکه اوزکی جارو به ملا هاخواد یخوا بنوریدله . د زلفسو
به هرتاری د عبدال فوندي د کوخی هوانانو زره ونه زره ندو عبدال
جی د سنحلی تورو یوازی زوی و اوشل کاله کوندون بی ورته کری و
تل به بی د نورو حملیانو ترمنج کله کله د نازری به هکله ویل جی :
د جایی نوریدن خوشیزي

زما بی خویندی د اوز د وزلفوتالونه
که نازری به به لاره روانه وه . او د شاله خوا به د ی ورته وکتل
نوحستا بی زره د رخنی د زلفویه لوموکی بند اوه . خو منخ د ویره
بنکی نه وه . سترگی بی فتی وی ، خوراوتلی او د منخ به تناسب یو
خه ویروونکی وی .

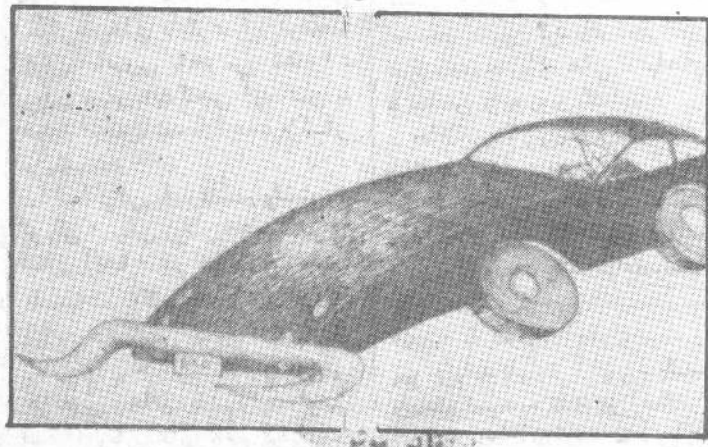
پوزه بی نریه او جگه وه ، خوبه خوکه کی لکه د طوطی مینوکه راکر
شوی وه . به زنه بی خدایی خال لگیدلی و ، خوگری شونوی یس
منظره ورخرا به کری وه . به ونه جگه وه ، خورد ویره د نگره او بی فونسو
وه جی د خوانی به غوریدلی موسم کی بی لا د سینور سوب نسه
مالومید .

لنده د جی هرخه بی بنکی وو . خوله هرخه سره بی یوه بدرنگه
(خو) ملگری وه . مگر یوازی اوز د ی زلفی وی جی به هغوکی کومه
(خو) نه لیدل کیده .

نازری هغه وخت د عبدال لیونی میلی ته کوم اهمیت نه ورکاوه
او به خبله هوانی مغروره وه . هغی ته خپل نمان د چین ماجیسن
بنا پیری بنکاره کیده . خوبه د ی نه بوهدله جی د عبدال به خیر
نورو هوانانو زره ونه بی یوازی د خیلو اوز د وزلفویه منگل کی بنکار
کری دی .

د نازری یوه بله خورلنده جی شهناز نومیده . له ونی تیتیا و
گردی مردی وه . به بنکاره به بی له نازری سره د زره رازونیازگا وه

بانی به (۶۲) منخ کی



د کارتونون
په ژبه

راه اتاقهای قایلها را بیست و هفت میگیرم . حالا دیگر به اتاقهای سرزمین که زمانی شاید محکومین به مرگ (نادانشار) در آن - میوسیده اند . فونز راهرو طویلک از کار در های هراتاق میگردد . مبین قدامت این محله است . رئیس مرستون میگوید : نسبت ندا - شتن بود چه پول به ترمیم آن - موفق نشده و بیان زود یهانتوا - نیم موفق گردیم . در اتاقی رامی - گشام - باعدای ناله د زصدای خالی یک سرود بگوش میآید . محمد خان مرد تنومند است که در جنگ یک پایش را از دست داده و در اینجای زنده گی میکند . چشم هایش حالت خشم آگینی دارد . اما بعد از صحبت با وی در مییابی که میتواند قلبا دوست خوئی باشد . نیمه اتاق را پرده زد و آنطرف پرده را خنصر است او - میگوید وقتیکه پایش قطع شد به کمت عده ای از دوستانش موفق شد تا خانسرا از محله دوریکه زنده گی داشتند نزد خود خواسته با دارایی هایش زنده گی رادر - مرستون از سر میزند . از عروسی شان سالهای زیاد گذشته اما

راه اتاقهای قایلها را بیست و هفت میگیرم . حالا دیگر به اتاقهای سرزمین که زمانی شاید محکومین به مرگ (نادانشار) در آن - میوسیده اند . فونز راهرو طویلک از کار در های هراتاق میگردد . مبین قدامت این محله است . رئیس مرستون میگوید : نسبت ندا - شتن بود چه پول به ترمیم آن - موفق نشده و بیان زود یهانتوا - نیم موفق گردیم . در اتاقی رامی - گشام - باعدای ناله د زصدای خالی یک سرود بگوش میآید . محمد خان مرد تنومند است که در جنگ یک پایش را از دست داده و در اینجای زنده گی میکند . چشم هایش حالت خشم آگینی دارد . اما بعد از صحبت با وی در مییابی که میتواند قلبا دوست خوئی باشد . نیمه اتاق را پرده زد و آنطرف پرده را خنصر است او - میگوید وقتیکه پایش قطع شد به کمت عده ای از دوستانش موفق شد تا خانسرا از محله دوریکه زنده گی داشتند نزد خود خواسته با دارایی هایش زنده گی رادر - مرستون از سر میزند . از عروسی شان سالهای زیاد گذشته اما

دارالمساکین یا دارالمجانین

در مرستون میزیست از دو واج نموده و ثمره این عشق بیست و هفت است . محمدم علم فعلا نیز در مرستون بحیث کارگردمت میکند . خاله بی نظیر - زن مهربان و خوش قلبیست . در یکی از همین اتاقها . او اضافه از نیمه عمرش را در دارالمساکین گذراند . زمانی در و طفلی را فرزند می گرفتند بود که مرد و امروژ آد مهایی اند . در خدمت و رضی . دو پسر دیگر که از خود نمیباشد امکان سفریسه خارجه را بدست آورده و فعلا هردو مصروف آموزش در خان اند . آنها تلغهای آینه گلزار و دین خواهند بود . خاله بی نظیر اکنون دو - باره نتواند ویران جز فرزندش بسیرد . درد نیای فقر همانقدر که دلغای مهربان و بزرگ میتند . طبق گفته مدیر آسایشگاه مرستون : برای مادرانیکه در مرستون ولادت میکنند همه سعولت های لازم رژیم مناسب غذایی در نظر گرفته میشود .

طفل ندارند ، تنها استند و همه نم شانرا با هم قسمت میکنند . بادیدن این زنده گی از - رئیس مرستون در مورد اینکه آیا - عشق در این سرزمین فقر راه یافته جواب میگیرم : « بلی ! اینجا بارها چنین اتفاق افتاده که دو - تن از مشمولین مابعد از انتخاب همدیگر عقد نکاح میکنند ماهم هم میگیرم . در سالون تجمع محفل ترتیب میدهم و همه مشمولین نان همان شب را یکجا صرف میکنند . گروه هنری مارا نابینایان تشکیل میدهند . نزد مجسم میمانم : آرزوهای زوج و زوجه را - این جشن را - جشنیکه باغیرت هماتوشی میکند . جشنیکه نیای فقر را کرده . عشق چه بزرگوار است و چه با وسعت . عشق چه سخاوتمند است . بردرد ها اثر میکند آن را میزند . در اتاق دیگر محمد علم را - می یابم . او در مرستون بزرگ - شده و در مرستون زنج برون و - شاد زیستن را آموخته . در مرستون آبدیده شده و در مرستون عاشق شده . در مرستون پد رشده . سه سال پیش با شیباد خترفقیریکه

میگویند محصل سال اول پوهنهی زبان و ادبیات بوده است . خواستم با او صحبت کنم اما حرفهای نشنیدم که مفهومی از آن بدست آید . زن مهربان و باعاطفه بی که همه او را بی حاجی خطاب میکنند نگران این بخش است . او خود نیز زمانی از مشمولین دارالمساکین بوده و از همینجا راه خانه خدا را در پی گرفته بوده است . به حویلی داخل میوم محصل بود و پایش مرد های دیوانه است . هر کدام حالت خود را دارد . اتاقها مانند زنده گی شان از هم پاشیده . خنده و مگره مستی و آرامی در اینجا به چشم میخورد . کسی آرام نشسته ، کسی گوشت دستن را یادندان گاز گرفته و زخم را آرام آرام میزند . یکی دوسه تن مصروف خان بازی اند . چند تن دیگر مصروف خار - یدن جانشان استند . کسی گریبان خود را دریده و دندان ها را به هم میفشرد ، کسی فحش میدهد و همزمان با آن دیگر میخواند و .

مطابق روح جامعه تطبیق میشود و در مراسم فاتحه خوانی همه مشمولین و عده ای از کارمندان مرستون اشتراک میکنند . چنینکه دوباره راه بازگشت از - مرستون را میگیرم . کوله بار زنج این همنوعان خود را که زیاد نیازمند احسان اند با خود بر میدارم . این سوالها در رامیازاد که جرارم - ستونیکه سالها قبل پنج ملیون بود چه داشته امروز ندارد ؟ مگر روند زنده گی سایر موسسات از - زنده گی این بنیویان سرگردان بیگانه است ؟ مگر کسی با روند آرد که اگر بی بناهان و بنیویان ما ، یاری و دستگیری شوند ، دیگر هرگز در جاده هاصدای ((بده بنام خدا)) ظنین نخواهد داشت . باز به دیده ام سمبول مرستونهای جهان مینماید که روی هلال سرخ یک برگ سبز نمودار است . نشود که برگ سبز مرستون مابخشک : بروی برگهای فرو افتاد ، جاده گام مینماید و دوباره راه خاد ، ایراکه خارج از این دنیا میخاموش و فقیر است . پیش میگیرم . ولی تا حال یک زنج میازارم که چرا به تلغای پرمناست از هزاران ناله پشیمند ؟

ماشین بفرنج رمان

بقیه از صفحه (۸۷)
ربط ، ملواز خلاها ، ملواست از گسستگی ها و در آن همیشه منطق پیگیری نیست . ساعات روزهای فراوانی در زندگی تهن میروند . حرف های زیادی عبث زده می شود . در رمان نمیتواند اینطور باشد : هرتاوه روید و هرگره و هرقتی و هر حاشیه و هر متن ، همه همه در - پیوند رویدادی و در ارتباط فکری و فلسفی باهم اند . رمان نویی باز - تاب قرار دادی و مصنوعی زندگیست . نوعی فشرده معنایست . البته شط زندگی بسیار عریض است و جوی رمان بسیار تنگ . - بازیگران رلکو تا مدت زندگیها در هماهزارانده رومان به صدها نمیروند . لذا رمان نویی میتواند قهرمانان خود را بهم پیوند دهد و

رویدادها را بیابد . آنجا عشقه های خود روست و اینجا بریشم های تافته و بافته . ولی اهمیت رمان بعنوان یکی از مهمترین محصولات معنوی - انسانی در این نیست . در اینجا - ست که برخلاف مباحث علم و حوادث عمل روزانه ، جغرافیای زندگی رانه به شکل جدا جدا ، بلکه یکجا در همه حالاتش عرضه میکند : فلسفه سیاست ، اخلاق ، سبب کار ، روان شناسی ، جامعه شناسی ، علم ، تاریخ ، ادب ، مبارزه ، سفر و بسیار چیزهای دیگر در این نوشده - اروی جادویی باهم من شده اند و رمان نویی باید گنجی از دانش با خود داشته باشد تا از عده کسار برآید . لذا رمان باید مانند تولستی گو رکی ، رمان زولان ، همینگوی و امثال آنها ، هم کله باشد و هم قلب باشد . کله و قلب استثنا یی . از این جهت من بدون آنکه با رمان غای خیالی ، نمادی ، رویایی فراسوی مخالف باشم (اید او - اید او) رمان های واقع گرایانه ، روشن را دوست دارم که مسئله

مهم برای آنها اصل حرفی است که میخواهند بزنند و نه آنطور ی که میخواهند ، این حرف ها را بزنند . وقتی از همان صفحات اول حس میکنم که رمان نویی - چیزی را که در پی وصف آنست کارشناسانه و پیشداورانه نمیشنا - سد و ادراکش از زندگی ماورا - عادی نیست ، سرد میوم . باید حرم که این یک غول است . آن چیزی را می بیند گمن نمی بینم انجیزی را می فهمد که من نمی فهمم و قلمم در است مرابد رون گرد باد سحر آمیز خود بکشد و دروازه های دنیا های ناشناسی را به روم بگشاید . حالا این کار را با چه شیوه بیان و تالیف انجام میدهد ؟ این دیگر کاروست . . . نگارنده با تنوع سبب ها ، کلید ها ، شیوه ها و تکنیک ها ، صد درصد موافقم و تنها موافق نیستم که این اصل مطلب است . با کدام (آچار) این بیج را باید باز کرد ؟ این دیگر وابسته است به تشخیص استاد . آچار کل وجود ندارد . نه در علم و نه در هنر . اساس رمان نویی .

قرطاسیه فروشی شمریز

تلفرد ازی از محافل خوشی شما را توسط دفترتین کسره ها می بدید .
تلفرد ار : انجنیر محمد عارف (مهندس)
قرطاسیه و مجلات مورد نیازتان سرا عرضه میدارد .
بقیه از صفحه (۷۴)

قرطاسیه فروشی نایب خیل

قرطاسی مورد نیاز شما را در این مغازه قیمت ارز عرضه میدارد .
کلاس محرم خرم خورگت
بقیه از صفحه (۷۴)

قرطاسیه فروشی علی گلریز

درس : سینا پامرد
قرطاسیه و مجلات مورد نیازتان سرا عرضه میدارد .
بقیه از صفحه (۷۴)
قرطاسیه و مجلات مورد نیازتان سرا عرضه میدارد .
بقیه از صفحه (۷۴)

تاجگذاری

بقیه از صفحه (۷۵)
بست و چهارم را که کمتر کسی باور به پیروزی وی داشت به تفسیح خود شرتام نماید .
اما اناتولی کارپوف (۱۱۰۱) - تخته اخیر من اشتباه روانس را مرتکب گردیدم . چرا ضعف جلوه مگر شدیم . بخاطریکه من از او - قعبیت دوری چشم که گویا سابقه به پایان رسیده و من برنده شده ام همان بود که خراب بازی توهم و تخته نهایی را که نباید میبایختم باختم . کسپاروف همیشه به بازی خصوصیت می جانی میداد که از عده آن خوب بد رمی آمد نباید گفت که هر دو ی ما اشتباه میکردیم ولی در آخرین اشتباه کردم .
حالا وقت است که درباره حرب - یف جدید کسپاروف درآیند . چیزی گفته شود ولی ارتوریوسیف یکی - دیگر از مدعیان لقب قهرمانسی جهانی شطرنج گفته است که هر دو شطرنج باز هم دارای استعداد طبعی و هم تجربه کافی اند . و هنوز هم حرف دیگر بنیویان را شناعلاقند است .

دو در جهان شطرنج دیده نمی شود . میگویند نوبخ یکبار در صد ساله زاده میشوند ولی تمام قهرمانان شطرنج معاصر اسامی بر استعداد بود اند . تهن بیست ماد هر دو هم عملا یک شطرنج باز جدید زاده است .
ماکر ایوی (متولد ۱۱۰۱) - میخائیل بوت ویشیک (۱۱۱۱) - واسیلی سمیلوف (۱۱۲۱) - ایگور ان بطروسیان (۱۱۲۶) - بارنسی - سباکی (۱۱۳۲) - رابرت فیشر (۱۱۴۳) - اناتولی کارپوف (۱۱۵۱) - گاری کسپاروف (۱۱۶۳) که همه قهرمانان جهان بوده اند . زما - نیکه کسپاروف بوسر شطرنج - جهان تکیه زد و عده داد که قهرمانی خواهد بود که همیشه توانایی بازی کردن را داشته باشد و این حرف وی تا بحال زنده باقیمانده است .
- بهترین علاقمندی کسپاروف - فوتبال و تینیس میباشد بنظر وی فوتبال نه تنها صحت بل حالت انسان را نیز خوب میسازد .
- کارپوف بغیر از نوشتن کتاب درباره شطرنج به ماهیگیری و شنا علاقمند است .

ادبیات وزندهگی

روزنه به گذشته‌ها

— روزی شیخ (ابوسعید ابوالخیر) را گفتند: ((یا شیخ! فلان مرید برفلان راه افتاده است، مسرت و خراب)) فرمود: ((بحمد الله که بر راه افتاده است از راه — نرفتاده است.))

— روزی شیخ شبلی رحمه الله علیه در بازار بغداد آمد بردگانی قصابی بگذاشت بر گوشت نگاه کرد گوشت فربه نیک بود. قصاب آواز داد که ((گوشت ببر)) شیخ گفت که ((سم نیست؟)) قصاب گفت: ((مهلت میدهم)) شیخ تاملی نکرد و گریان شد. گفت: ((ای نفر مرد رین! بیگانه مهلت میدهد و تو نمی دهی تو دهی اولی ترو)) نفر را قهر کرده نچنین باشد بچند در (ص) ملاحظه

سی و فرهنگ اسلامی است. این کتاب توسط یکی از اخلاف شیخ یعنی جمال الدین ابوریح، در ۴۱ هجری قمری تالیف شد مواز نظریات فارسی، برخی وینش های زبانی و سبکی و همچنان از نظر تاریخی و تاریخ تصوف دارای ارزش است.

تازه ترین چاپ این کتاب، با مقدمه و تصحیح و تعلیق داکتر شفیع کدکسی، توسط موسسه انتشارات آگاه، در بهار سال ۶۶ صورت گرفته است که بر چاپ های قبلی، مزایایی دارد. ضمن دعوت از حاجتمندان برای ملاحظه این کتاب و چاپ مورد نظر آن چند حکایت از آن را عرض آشنا می جویندگان جوان به نقل میگیریم.

حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر

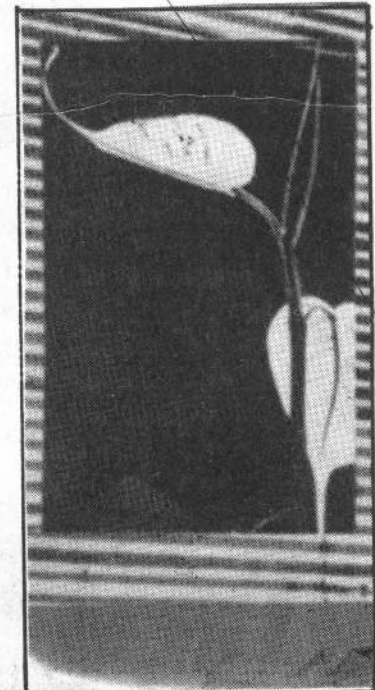
((حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر)) قدیمترین زنده گینامه شیخ ابوسعید ابوالخیر (۳۰۷ - ۴۴۰ هـ - ق) عارف روشن عمیر و انسان برجسته، تاریخ ادب فار-



بیان کند
— در کدام کشور، کدام شهر یا روستا، در کدام خانه؟
— در کدام دوران تاریخی، رویداد های رمان میگذرد؟
— رمان خوب باید ((مسئله)) مطرحه، روشنی را در مطای خود حایز باشد. (مسائله یا مسائل) و این مسائل اجتماعی، یا مسائل فردی- خانوادگی باشند. این بسته است به دیدگاه نویسنده.
— من از رمانهای تخیلی علمی یا قصه های سمبولیک صحبت نمی کنم. نه اینکه آنها را قبول نداشته

مقصودم از ((رمان)) داستان طولانی است بویژه درباره زندگی یک یا چند قهرمان (پرسوناژ) اصلی که با شرکت آنها تابلوی بهناوری از زندگی عملی و روحی ترسیم میشود. روشن است که یک رمان باید خوب باشد و رمان بد مفت نمی ارزد ولی یک رمان خوب را هر کسی هم که نویسنده است (تاجه رسد به غیر نویسنده) نمیتواند بنویسد. برای اینکار قریحه و تمرین خاصی لازم است و آنهم قریحه قوی و تمرین زیاد. شاید لازم است که نویسنده بویژه از دیده ها و از سرگرداننده های خود بنویسد. تا مطالب را خوب لمس کرده باشد. و قادر باشد، با تکیه قریحه خود آنرا خوب

درباره ماستی تعریف رمان



دفترهای والری

پل والری از سال ۱۸۹۴ یعنی از وقتی که بیست و سه ساله بود ، همه روزه بجز روزهایی که بیمار بود حوالی ساعت پنج یا شش ، از خواب برمیخاست و در حالی که به دست خود قهوه صبحانه اهی را درست میکرد و سگری سرد مید کرد به قول خود سر ((بین چراغ و آفتاب)) به نوشتن مشغول میشد و چیزهای پراگنده ای در دهاتسر گوناگون کوچک و بزرگ ، نازک و عظیم ، مدرسه بی یا حییی می نوشت ، حتی روزهایی هم که برای سخنرانی بخارج از فرانسه سفر میکرد دفترهای خود را همراه میبرد . به این ترتیب در مدت بیست و نه سال تعداد این دفترهایی که شاعر بزرگ فرانسوی برای سرگرمی و تفریح خاطر خود نوشته بود به ۲۵۴ بالغ شد . در این دفترها والری درباره موضوع های گوناگون (زبان ادبیات هنرهای زیبا ، فلسفه ، دین ، تاریخ ، سیاست ، آموزش ، دانش مسائل روز غیره) بحث کرده بود .

همسر والری پسر از مرگ شوهرش این دفترها را به کتابخانه ملی پاریس بخشید و از سال ۱۹۵۲ الی ۱۹۶۱ ((مرکز ملی تحقیقات علمی)) فرانسه همه آنها را کلیشه کرد و در بیست و نه جلد بزرگ که هر کدام پیرایه هزار صفحه است منتشر کرد .

ناگفته نماند که خود والری از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۲ قسمتها بی از مطالب این دفترها را به صورت چند جلد کتاب جداگانه انتشار داده بود .

آنچه در زیر میخوانید جملاتی از این دفترهاست :

- باید به اندازه ای نوشت که قابل خلاصه کردن نباشد .

راز ((قالب)) در همین است آنچه بتوان خلاصه اس کرد مرده است .

من بیت اندیشه میهم رابایت اندیشه روشن عوض میکنم .

شعر به همه کلمات زبان ارزش میدهد . بدون شعر قسمت اعظم کلمات هر زبان هیچ مصرفی نداشت .

این شخص مغرور است ؛ او قدر کافی رنج نبرد است .

شیطان یک فرشته زخمی است .

نقاش نه آنچه را که می بیند بلکه آنچه را که دیده خواهد شد باید نقاشی کند .

عده ای ، آنچه را که نمیفهمند نامفهوم می شمارند و آنچه را که نمیتوانند نامکن .

چرا این کار را میکنید ؟ همیشه اینطور بود است . - نمیدانم چرا ((عرف)) یعنی همین !

نوع نمایش ، حساب شد . ترین انواع ادبی است .

من آنچه را که هر روز میتوانم بنویسم ، هرگز نمی نویسم .

خشونت ، یکی از اشکال حماقت است .

تشخیص آن نیست که آنچه دیگران انجام نمیدهند انجام دهیم . بلکه آنچه انجام است که دیگران قادر نیستند انجام دهند . چه نباشد وجه کهنه .

کارنوآسانتر از کار کهنه است . - زیرا انجام کار کهنه ایچسان میکند که انسان چیزهایی بداند اما در روانی جنین احتیاجی نیست .

همه زنجاباره بد نیامی آیند .

کسی که میخواهد عقاید خود سر را تحمیل کند ، از ارزش آنها مطمئن نیست . میخواهد به هر وسیله ای است آنها را تقویت کند .

مداری)) ، دشوار است . این همه آدم باروان خاص خود ، با گفتار خاص خود ، با سرنوشت خاص خود در پیوند های گوناگون در روند های گوناگون ، این همه مناظر ، حالات روحی ، لباس ، اثاث خانه ، شهر ، سفر ، تما - نهای عاطفی و غیره را روی کاغذ آوردن ، تکلیف بسیار دشواری است . کار هر کسی نیست . هوش ، نگاه تیز ، زبان فنی ، قدرت تخیل ، نیروی نقلی لازم است .

رمان گاه از زندگی بمراتب بفرخ تراست . در زندگی خیلی نهرها هریز می رود و به مرداب گاه خونی می ریزد و گاه سراپای زندگی مانند درختی است سترون . زندگی ملو است از تعدادی های بی بقیه در صفحه (۸۴)

باشم . نه ؛ تنها موضوع صحبت ما در این نوشته این نوع رمانها نیست . در این جا ما از رمانهای ریالیستی ، یعنی رمانهای روی واقعیات سخن می گویم .

رمان را باید نویسنده در متن های بنویسد که تجارب حیات ، اخلاقی و عاطفی فراوانی اندوخته است . آنها و حوادث زیادی دیده است و دیگر به آنجا رسیده است که دیگر اندرونش در جوش است . یا به بیان دیگر : رمان باید زمانی نوشته شود که دردی بیامی ، نیازی ، نوعی فشار درونی نویسنده را اوامیدارد سخن گوید . نای روانش از نواهای شنیدنی گونه گونی سرشار است .

رمان نویس باید روایتگر شیرین

آدم خان در خان

دادم اود رخوکیمه د پستو فولکلوریکواد بیاتود پیره به زره پوری کیمه ده . داکیمه (مسعود) نامی د پستویه نثر نیکی ده . مسعود د عبد الله خوی اود به قلم خواند و . به (پستانه شعر کبکی ده . - سوانح بیان شوی دی . مسعود د ژوند وختی نه ده معلوم مگر د ویره معلومی ی چی دادم خان له عصره یعنی (۱۰۰۰ هـ) کال نه وروسته اوسیده .

د مسعود نثر د ختکود نثر سبکته نوردی دی اود دی مکتب تابع او مقلد معلومی ی . مسعود هم دی دی د ورن نثره شان نثر نیکی لندی حلی استعمالوی . یونیم بحای فارسی لغات هم راوری . خسو عبارات بی پوره بوخوالی نه لری . د دغه اثر د نثریوه نمونه :

ادم اود رخود یوقفیرله گفته پیدا شو بعد له هغه . حسن خان نو زویه نه درلود . یوقفیر راغی نعره بی وکره . حسن خان روپیل به د اوم یوقفیر انودی بلا کمه شی چی خیراتونه صدق و پوی اود عانه کوی پس دی فقیر روپیل چی خه دعا غواری . ده روپیل چی بخوی نه لرم .

دی فقیر یوه پخه خرما ده اوسس خرما ورله ورکری . چی واخله دایره خرما پخه ده ویس خوره دادوه . اوس دی ویس غورخوه بخت دی . خیل دی . یوخوی به دی پیدا شی دوه بی خدمت کاران وی او - او غویان به هرکال به نام د الله خیراتوی . خرما بی خوره . د وپس غورخولی . بعد له یوه کال خوی بی پیدا شو چی د حسن سملری نه درلود . نوم بی ادم خان بری کینیبود الخ)

دادم درخوکیمه به پوروشعر ونو چار بیتیا اولند یوکن هم یاد ه شوی ده .

چی به چیره دادم د رباب ترنگ شو

درخانی به به سر توری گم پیده

سئالین ودوران جنگ

سوسیالیستی قدهلم کرد نهده . اشتراک کنندگان فعال انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ و جنگ میهنی نیز ضد رژیم قدرت مطلق - العنان در قلم مبارزه را بلند کردند . ستالین با تمام قدرت به فشار سیاسی و شکنجه های جسمی بنظر از صحنه خارج ساختن مخالفین خود متوسل شد .

اینگونه تاکتیک ها مستلزم حد اقل اثبات حقایق بود . بنسب بران ، در چنین شرایطی که نظام سوسیالیستی شوروی سرانجام پیروز شده بود و دیگر طبقات استثمارگر نظام اقتصادی آنها در کشور وجود نداشت ، ستالین مفاخره خود سر بر زمین بر تشدید مبارزه طبقاتی بنظر ورشده و انکشاف هر چه بیشتر سوسیالیسم به پیش کشید . البته این یک اشتباه بود و نمیشد آنرا مفاخره خالی از خطر محسوب کرد . همین مفاخره بود که محور مناقشه اساسی فرارگرفت و راه انجام سلسله اقدامات جزائی دولت شوروی باز کرد . نظارت بر موقعیاتی کارگران منجر به سوء ظن عمومی گردید . آزادی و اظهار نظر آشکار از زمین رفته بود و در عوض تشنج و تیره گی روابط دستگیری های جمعی و توطئه ها تقریباً همه جا رفته گرفته بود . اصطلاح ((دشمن خلق)) هر روز بیشتر زبانه بود . میلیون ها انسان بیگناه با تهمت زدن ((دشمن)) و ((جا - سوسد سگ های جا سوسی خارجی)) که در حق آنها حاصل میشد دستگیر شدند . با گذشت هر سال اینگونه انتقام حوش های افزونی میگرفت . در میان نخستین قربانی این توطئه ها مسئولین کار از بوده و آید یه حزب ، اداره

چیان صادق امرو اقتصادی ، دانشمندان لایق و دانشجویانی شامل بودند که جرئت اظهار نظر را بخود میادند . علاوه بر اینها فرماندهان و کمیسارهای سیاسی اردوی سرخ نیز از این توطئه های نصیب نشدند . درین نوشته میخواهم در مورد سرنوشت افراد اخیر الذکر مطالبی را بیان کنم زیرا هدف من متقیم که به استثنای تصفیه سالهای ۱۹۲۷-۱۹۲۸ است - بستان نومید کننده و ترواریک چون ناپستان ۱۹۴۱ وجود نخواهد داشت و این درست زبانی بود که نازی ها بر قلمرو شوروی تجسار کردند ، مقاومت اردوی سرخ را در هم شکستند و بعد " حمله بر مسکو لنینگراد ، ولگا و قفقاز را سازمان دادند . همه ای اینها چگونه می توانست اتفاق بیفتد ؟ طبق اطلاعاتی که از طرف برید جنرال اوی . تودورسکی فقید (الکساندر ایوانوویچ تودورسکی ۱۸۹۴-۱۹۶۵ یک بخش نظامی را در جنگ میهنی رهبری میکرد . در سال ۱۹۱۸ عضویت حزب کمونسنت اتحاد شوروی را حاصل کرده بود و در طول سالهای ۱۹۲۰ ایسه حیت فرماندهان آکادمی بزرگ های نظامی اتحاد شوروی ایفای وظیفه مینمود) رایبه گردیده است از جمله ۲۳ فرماندهان اردوی سرخ و کمیسارهای سیاسی در آستانه جنگ ۵۷۹ تن آنها در معرض تصفیه و پاکسازی قرار گرفتند . در سال ۱۹۲۷ تأسیس کرد . در حدود نیمی از فرماندهان نظامی رژیم که تقریباً همه فرماندهان ارشد واحد های نظامی را در بر میگرفت دستگیر ، زندانی یا محکوم به اعدام گردیدند . در نتیجه ، در حوالی جون ۱۹۴۱ - (آغاز جنگ) صرف ۲ نفر

فرماندهان نظامی از تعلیمات عالی نظامی برخوردار بودند . (۲۷) فیصد آنها تحصیلات شانرا حتی در موسسات تعلیمات ثانوی نظامی نیز کاملاً به اتمام رسانیده بودند . اکثریت افراد یک در اکثر پاکسازی از وظایف شان برکنار شده بودند برخلاف کسانی که جانشین آنها گردیدند ، با امور نظامی آنها آشنائی خوب داشتند . رهبری نازی در آلمان این مطلب را بخوبی درک کرده بود . تخریب فزینگی و معنوی تیسور - پسین های معروف نظامی مدمه بزنی بود بر بیکر قدرت نظامی . فعالیت های آنها متنوع قرار داده شد و این کار طبعاً بزرگه رشد اندیشه و تفکر خلاق نظامی را به کندی مواجه ساخت و آزار به عقب انداخت . بعدها در جریان جنگ ، سمن سراوان بخرچ داده شد تا روش ها و تجربیات خاص جنگی مورد مطالعه و ارزیابی قرار گیرد و از اینکه سطح شورکی اینگونه فعالیتها بقدر کافی بلند نبود ، عمدتاً صرف خلعت توصیفی را داشتند . بسیاری از هم میهنان ما که در طول زمان جنگ ، جنگیده بودند شکست های ترواریک سال ۱۹۴۱ را مورد ارزیابی قرار داده و همل آنرا قرار دین و نومید میسازند . تنظیم مجدد و تجهیز اکثریت واحدها چه از نگاه سوب و اداره و چه از نگاه تهیه سلاح تکمیل نشد . تعویض ستراتژیک قوه ها در مناطق بندری صفحات غرب خیلی دیرتر انجام یافت . عملی ساختن پلان سترواخنه واحدهای نظامی به تعویق افتاد . وظایف مند رج فرمان کمیسار خلق در امور دفاعی که در شب ۲۱ جون صادر گردید بطور مبهم فورمول بندی شده و خیلی دیرتر جاه عمل پوشید . برخی از مردم به این دلایل چنین امره میکنند : در اوائیل ما با نقد ان تا کهای عصری ، هوا بیجا های سرب السیر مجهز ما ماشینها و اراوتوب های با قطر بزرگ و تسهیلات کافی را در پیشی مواجه بودیم . طرح تمام ایمن وسائل هنوز روی میزهای طراحان نظامی قرار داشت . ای اس تیشه جنکو از مسکو مینویسد : ((تاریخ فرصت نهایت کم بود و این مدمه ترین علت عقب مانی های ما در نخستین مرحله جنگ بود نه پاکسازی سال ۱۹۲۷-۱۹۲۸

البته ممکنست چون تمام کارها را بدون تاریخ بگذارند ، تاریخ هر باری را می تواند بدون شکست ولی هنوز هم ما پایست انعدده از کارهای را که خلق مسئولیت آنرا بر عهده داشتند تفکیک کنیم . بلی ، ما امروز میدانیم که فرمان آماده ساختن واحد های نواحی غربی برای عملیات و تنظیم آنها در خطوط جنگی بطور غیر مجاز و نابخشودنی دیر تر وارد شد . این فرمان هنگامی به واحد های نظامی رسید که جنگ قبلاً آغاز یافته بود . همه چیز در شرایط دشوار و قابل یاور تحت ضربات سخت و کوبنده قدرت دشمن بی ریزی میشد . در تعیین و تثبیت زمان حمله آلمان ها بر اتحاد شوروی ، محاسبه نهایت غلط صورت گرفت . ستالین کسیکه به تنهایی و شخصاً قدرت تصمیم گیری در تمام مسایلی حیاتی دولتی را در دست خود قبضه کرده بود ، عقیده داشت که هتلر جرئت نخواهد کرد معاهده عدم تجارز را که در سال ۱۹۳۹ با اتحاد شوروی امضا کرده است نقض کند و زوی همین عقیده خود حتی تا جون ۱۹۴۱ ، زمانیکه آلمان و متحدین آن قبلاً تجهیز نوای شان در امتداد سرحدات اتحاد شوروی به اكمال رسانیده بودند ، امر را میسر زد . تمام اطلاعاتی را که درین باره از طرف دستگاه جاسوسی اتحاد شوروی بوی داده میشد ، ستالین آنرا بوی و کاسیون (تحریکات) تلقی میکرد . اتفاقاً بسیاری از اجتهت های شوروی به ارتباط این موضوع در معرض تصفیه و بایبوی قرار گرفتند . آری ، این یک واقعیت است که انکشاف و معرفی سلاح جدید و مهمات جنگی بطور نابخشودنی به کندی پیش میرفت و تروی نظامی در آغاز جنگ از لحاظ تجهیزات خیلی ضعیف بودند و برای این کار دلایل گوناگون وجود داشت نخست از همه ، کارمند ان جدید رهبری کمیساری اتحاد شوروی در امور دفاعی که بعوض کسانیکه در سال ۱۹۲۸ در معرض تصفیه قرار گرفتند روی کار آمده ، قدرت تشخیص درست مشخصات تخنیک و تاکتیک سلاح های جدید را نداشتند . مارشال جی . ای - کولیک که معاون کمیساری اتحاد شوروی در امور دفاعی مقرر شده بود

و مسئولیت تجهیز قوای نظامی را با سلاح ثقیل جدید نظامی بر عهده داشت لاجوجانه ادعا میکرد که ماشینها و اراهای کوچک در عملیات منظم جنگی اهمیت ندارد بلکه اینها صرف سلاح خازندوی است . ثانیا ، در سال ۱۹۲۸ هنوز هم روس های بوروکراتیک نظامی اقتصاد ای در کشور احساس نمیشد . از قوانین عمده اقتصادی تخطی صورت میگرفت . زوی موهومات خیلی مهم اکثر بدون تحلیل و اثبات درست علمی بطور دلخواه و مستبدانه تصمص اتخاذ میشد که در نتیجه در شب جنگ سطح تولید در برخی از فابریک های مهم بسرعت باثین آمد . این خود بالای بروسه انکشاف و تولید انواع جدید سلاح تا نیز انوار ی و اوره کرد رسیدگی به موهومات عاجل نیز وقت بیشتری را ایجاد میکرد . ستالین (۱۶) معاون صرف در کمیساری دفاعی داشت ولی هیچ یکی از آنها حق تصمص گیری نهائی را بصورت مستقل نداشتند . قبلاً تذکره ای که همچو روس های رهبری بالای آماده گی جنگی نواحی نظامی سرحدی در تابستان ۱۹۴۱ چه تا هنوز داشت به همین ترتیب ، میتوان از فرمان شماره (۳) مورخ ۲۲ جون یعنی همان نخستین روز جنگ یاد آوری کرد . به اساس این فرمان هدایت داده شد تا قشون اولین ستراتژیک فوراً به مقابله بپردازند . قشون دشمن را به همان راهی که از سر حد عبور کرده بودند به عقب برانند . تصمص ستراتژیک شگفت آور و بدون آگاهی از وضع حقیقی جبهه ، موعیبت قشون و عملیات دشمن اتخاذ گردید . فرمان ستالین برای عدم واگذاری کف ، پایتخت و کراستین با آنکه دیگر دفاع از آن شمسر کاملاً غیر ممکن بود ، تا نسیرات درباره انداره واقعی زمان های ناشی از برستش شخصیت که به بروسه انکشاف ورشده هادی تا سیمات تولیدی و قدرت دفاعی کشور را آستانه جنگ وارد آورد و نیز در مورد تلاش های مردم به خاطر ترمیم خسارات جنگ هنوز هم باید تحقیقات بیشتری صورت بگیرد . در آغاز جنگ ، مرکز فرماندهی کل تا سیمس گردید که در آن قو - ماند انان قوای مسلح و چندین

رادرین کشور صاحب ملک و مال ساخت خیلی دقیق این را میدانم یکی از آنها می را که مورد علاقه اش بود با آنچه از او را با خود می آورد ، مالک مغازه جواد هرفروشی ساخت ، دیگری راهم به تجارت بالابوش پوست خرساند ... چه هاوچه های دیگر ... ولی هیچکس قدر او را نشناخت ، هرکس به تناسب اجرائی مقاصد خود نزد او ((جان)) و ((قریان)) گفت و بعد رهاش کرد البته بیچاره بتول ایمن قدرت را نداشت که تمام ساکنان استانبول را به ناز و نعمت فرقی کند .

صبر کنید ببینم نام او چه بود . ها . اری . اری در این او را شنیده بودم برای شخصی بنام ((کلارک چی معمر)) مغازه یی باز کرده است و با ربه سفر او رفت و آمد و این مرد که کلارک چی نام را دم ساخت . اری . معمه شما چنین زنی بود . هی گذشته . هی ... این مغزین ، مغز خراست . یک روز بمن . ولی جدا خواهمشیمکم بین ماوشما باشد . گفته بود : ((جرباگر ازاد نبرد اخته همر خود را در گوشه انبار گمرک خاک و دود میکند)) . من جواب دادم بودم ((برما به ندانم)) خندیده گفت : ((من سرما به میدم و شما کمک میکنم)) . اری . مغز ...

دیگر هم . والله بیشتر از این نمیدانم . آنچه میدانستم همین ها بود . شما این کلارک چی معمر را پیدا کنید . او حتما میداند . که ((خانم اسماعل)) در کجاست . شاید هنوز با هم زندگی میکنند . انوقتها گاه و بیگاه سری به کلوب عالی میزد و آنها را میدیدم اما بعد از تقاعد دیگر نظر نداشتیم . آخر میرشدیم ... هه هه هه ... میرید . استغفرالله ... خدا نگهدار . اگر پیدا میش کردید . سلام مرا هم برسانید . واقعا نمکی های زیادی بمن کرده است . به او بگوئید . ممکن است . چه زنی بود چه زن ... خدا نگهدار محمود بی نر زدم ...

خبریه از روزنامه

((در اثر گرم شدن یکی از ورته ، بقیه نمیتوانند از میراث متوفای استفاده ببرند))
((خانسی را که وارث ۲۰ میلیون لیره است . - خانواده اش جستجو میکنند))
از میران (۱) : بانزده نفر افراد خانواده یی که میراث هفتت ۲۰ میلیونی به آنان میرسد ، برای آنکه بتوانند از سهمیه خود استفاده کنند ، در - سر اسرترکیه دنبال خانسی بنام ((گلی)) که در - حد در چهل تا چهل و پنج سال عمر دارد ، بسو - آمده اند . گلی (در سن اینکه تاریخ دقیق در دست نیست) گفته میشود که چهل سال قبل در حالیکه پنج یا شش سال داشته ، توسط خانواد ه یک مامور مجلس به فرزندی گرفته شده است . از آن تاریخ به بعد هیچگونه اطلاعی در دسترس خانواده اش وجود ندارد .

همای سعادت اینک روی سر بانزده نفر از اعضای خانواده ((گلی)) که در قید حیات اند - نشسته است ولی برای دریافت این میراث بیشتر از ۲۰ میلیون لیره لازم استاده تا گلی را پیدا کنند و امضای ارتیزد رو تیقه گرفته شود . در جلسه خانواد ه همی بمنظور اینکه گلی حاضر شده هم خود را - بردارد و در اوراق رسمی امضا کند تمسح گرفته شد تا در تمام جزایر و روزنامه ها این موضوع اعلان شود . ولی تاکنون نتیجه یی از این اعلانا به بدست نیامده است . بدینجهت افراد خانواده - بانزده نفری ((گلی)) در سراسر ترکیه به سراغ او برآمده اند . محمود یارلی نواسه برادر ((گلی)) که محصل پوهنتون است ، در بنهار اظهار داشته است :

هیچکدام اینها بمن تعلق ندارد . ممکن است جزء اشپای فراموش شده مسافرن در کشتی باشد . شما میدانید که اخیرا مردم بسیار سودایی گردیده ، هر چیز شان را در جیبی فراموش میکنند . حتی انهایی را که در میان سرویس ندان هاربه شان را از یاد برده اند دیده ام . و این کشتی بزرگه اگر در هر سفر یک مسافر چیزی از خود جا گذاشته باشد اینقدر مال و بیشتر میتواند رویم انبار شود . این چه تعجبی دارد . تمیدانم .

یکی از مسافران کشتی گفت :
- نیر ممکن است . زیرا کشتی جدید و این چهارمین ماموریت است . از بجای چهار بار چهارصد بار هم به سفر برود ، اینقدر اموال فراموش شده در آن نمیتوان یافت .
هر گاه کسی که بتول خانم به سفر او را میبرد ، محتویات بکس سفری ، لباس تن و زیراتش را نیست در برداشت ولی هنگام بازگشت سرو وضع او به کسی تمسیر میکرد . یکی از بازرسان های گمرکی ، در بازگشت بتول خانم از یکی از سفرهای گمرکی اروپا نظری به ورق ثبت انگنده گفت :

- معلوم میشود هنگام عزیمت هیچکدام از این چیزها با شما نبوده است . با بنجصد لیره به سفر رفتید . پس اینها را چگونه بدست آوردید ؟
انوقت بود که من به اندازه خشم بتول خانم بی بردم . یاد و دست نخست یقه بالابوش روست خزم بعد یخن پیراهن خود را عقب زده ، سینه های برهنه اش را به مامور نشان داد و فریاد زد :

- بگر حرمی دارید . خوب ، بدست آوردم . مگر اینها مال من نیست .
محمول گمرکی را برداخته آنچه را با خود آورده - بود ، برد . منظوم ازین گفته ها اینست آقا ی - محمود بی ، که بتول خانم یک موجود انترناسیونال بود . منبع اسمعاری کشور بود ولی حیف که قدر او را نشناختم . یکی از ماموران گمرک کشور همسایه به من میگفت : ((اگر این زن اهل کشور ما باشد ، او را روی چشم خود میبرد ارم و بجای این بد رفتاری که شما با او میکنید ، ما پنجاه هزار لیره معاش ما هانه برای او تخصیص میدادیم)) .

امروز منبع بزرگ اسمعاری ماهیست . کارگران و مزدورانیکه به کشورهای اروپایی یا استرالیا میفرستیم چنین نیست . همی رفته هاشی (فرزندان پدرانی که در قطعه جهان سم ستوران شان زمین رایبه لیره می آورد . اینک در رفت و روپ کوچه های اروپا هرق میریزند . بخاطر اینکه اسمعاری آوردن هم اکون در وطن کارگر ما در خارج کشوراند . زیاد نه ولی در معاینات بتول خانم اگر دودت خانم دیگر میداشتم ، کافی بود حاجتی نمی ماند به اینکه دو میلیون کارگر ، اسعار بکشور وارد میکردند .

یک چیز را میخواهم بشما بگویم : سالهای زیادی من مامور گمرک بودم ولی به اینکه میگویند کارکردن در گمرک منافع زیاد دارد ، باور نداهم . اگر چند تاخا - نی مثل بتول را انسان با خود به اروپا و امریکا ببر د که سرمایه گذاری هم از خود شان است و از او چیزی بصرف نمیرسد ، باعالمی ثروت میتواند به وطن بر - گردد . گذشته ازینها بتول خانم به نسبت دیگرس قاجاقبران با ماد ست و دل باز بود . عزیزم ، مگر معاش برای ما کفایت میکند . وقتی با یکی خانسی چون بتول در میان باشد ، من معاش را چه میکنم . در هر حال بدست آوردن چنین یک شهرت بین المللی کار هرخص و خاشاک نیست و علاوه اشکارا ماد چهار قطعه الرجال استم .

اه آقا ی من ! اه ... گفته معمه شماست هها . اینک در کجاها بسر می برد نمیدانم مدتی طولانی او را ندیده ام . انشالله پیدا میشی میکنید . انسرا د زیادی بدین احسان او استند . جقد را شما من

میشد . این بلانها و فرما نها تا انداره زیادی نتیجه تلاش جمعی بوده به میل و آرزوی - صرف یک فرد .

عده ای از نسل کهن سال این کشور چنین برانظر میکنند که انتقاد از ستالین ((رهبر سر شناخته شده کشور ما و خلق)) - چنین معوس را ارائه میکند که از یک جانب ((انداختن گل ولای بروی یک مرده)) است که این خود عملیست غیر اخلاقی و از طرف دیگر خلق ساختن یک رهبر با قدرت حزب و دولت ما ، با در - نظرداشت اینکه روشن است بدون افراد با قدرت کاری از پیش برده نمیشود . ام - کمپلها کوف از لیننگراد این مطلب را چنین بیان میدارد ، ((آیاد یگر کانی نیست که از فکر کردن در مسوورد ستالین بگذرم و به مسائل عاجل که با آن مواجه هستم رسیده کسی نمانم ؟ سواری با سر هست زیاد توجه به شانه کسی یک پیشه نهایت کننده و خطرناک است))

بعقیده من رسیده می باشد مسائل عاجل که همین اکنون از طرف تمام خلق و حزب صورت میگردد ، به هیچوجه به معمر آن نیست که علل موجهه اینس برایم هار امانا دیده بگیریم . تمرکز شدید (سنترالیزاسیون) اداره سیاسی ، اقتصادی - اجتماعی رشد بیروکراتیزم ، وضع قیود برعهده الیه های دموکراتیک تخلی از قانونیست فعالیت های مستبدانه و خود اختیاری ، جلو گیری از انسیانسیف کارگران ، نا - دیده گرفتن عوامل انسانی ، بی تفاوت بودن در مقابل موضوعات اجتماعی و ضرورت اقتناع تالیات کلتوری ، ذهنی ، اخلاقی و مادی انسان ، فقدان رعایت و احترام به حقوق انسان - ریشه تمام این برایم هار در دوران برستش شخصیت ستالین می توان جستجو کرد و آنرا نتیجه آن دوران دانست .

به خاطر ریشه کن کردن تمام این عوامل تا کاره لازم می افتد تا به علت وریشه آنها بی برسم . از رایسی ، مطالعه و انتقاد از برستش شخصیت را نمیتوان منحصر به گذشته متوجه ساخت ، بلکه به اهداف امروز و فردا و رشد سوسیالیزم نیز ارتباط دان .

تن از اهدافی کمیته دولتی دفاع عضویت داشتند ولی نتوانست واقعا منحنیت مرکز جمعی مبارزه مسلحانه کشور را علیه متجاوز رهبری و مواظبت نماید . تمام قدرت رهبری عالی در دست ستالین بود . اوست های قوماندان اهلسی قوای مسلح ، کمیسار خلق برای - دفاع منشی . هموس کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ، رئیس شورای کمیسار های خلق (حکومت) و رئیس کمیته دولتی برای دفاع را اشغال کرده بود .

این چنین تمرکز قدرت در - دست یک تن نشانه هد نهانی سنترالیزم سوق و اداره و قومانده بود ولی سیستم نرمش و انعطاف پذیری را بلاای قدرت نظامی ما وارد کرد که در نتیجه ، کفایت نیز همانطوریکه حدس زده میشد تسلیم داده شد ولی با تلفات و ضایعات خیلی زیاد و ناموجه . علت آن ، تصمم ستالین بود مبنی بر سازمان دادن چندین عملیات متقابل در جبهات در -

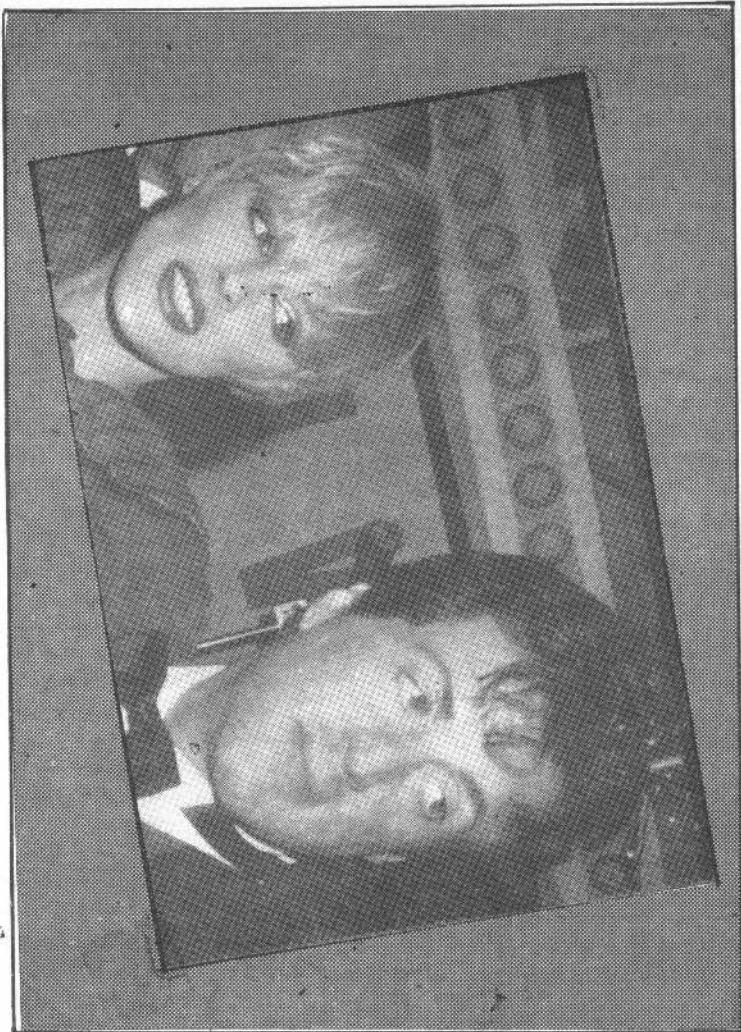
جریان جنگ تابستان ۱۹۴۱ که برای اجرائی اینگونه عملیات نه شرایط سترا تژیک و نه شرایط مادی قشون مساعد بود . از تهاجم واحد های مادر جبهه لیننگراد نزدیک دیمپانسک جلوگیری بعمل آمد و این کار تا هیچ مطلوب بیار نیارود . همین حالت در مسوورد جبهه کریمیه نیز صدق میشد . بعد هاقشون جبهه به حالت دفاعی سوق گردیدند و توسط دشمن براه کرج بنینسلا فرستاده شدند و در نتیجه کریمیه نیز بصورت کل از دست رفت . عملیات موافقانه که از طرف قشون شوروی در حومه خارکوف بعمل آمده باعث شکست بزرگ سه قشون جبهات جنوب - غرب و جنوب گردید . قشون آلمان بعد هاقشون قادر شدند عملیات تهاجمی را در امتداد خطوط تقق - از وستالیننگراد از قبل سازمان بدهند .

بعد ها با آغاز جنگ ستالینگراد در سال ۱۹۴۳ مرکز فرماندهی کل به طرح پلانهای تاکتیکی و سترا تژیکی و صدور دایرکتیوها بر مبنای نظریات مرکز قوماندانسی نظامی و پیشنهادات شوراهای نظامی جبهات ، برداخت . اکثر فرمانهای مرکز فرماندهی کل و کمیسار دفاعی درباره ساختار نظامی نیز از جانب مرکز قوماندانسی نظامی و کمیساری دفاعی تعیین

بازهم رامبو

رامبو کيست ۲

نامس سلو یسترستالون است که در ششم جولای ۱۹۴۶ زاده شده و از نیلم های که اودران شرکت داشته می توان از فرست بلود (او ۲)، (کیرا) و (روکی ۱-۲-۳) نامبرد. علاقمند استن اورابنلم رامبومی شنا سندن و وسال قبل برای د و مین بارازن واج نمود و یکی از همسازن هایش در فلم کیرا رابه زنی گرفت.



فلم هانیز جریان دارد . زجر دادن ، اعمال زور و قتل با تمام شیوه های ممکن و ظریفانه آن روی پرده سینما به نمایش گذاشته میشود . قتل به تماشاچیان یک حادثه عادی و معمولی نشان داده شده و طوری وانمود میگردد که وقوع آن تاثیری را ایجاد نمیکند . در جهان قرب برای نمایش آزادی همین کافی است که انسان به نزد یکترین غرفه اخبارفروشی مراجعه کرده ، انواع گوناگون فلمهای خوفناک را در بدل پولی کرایه بگیرد که متجاوز از قیمت د و قرص نان نباشد . در فلم های سینمایی پیشکش شده مردم همد یگر را با برمه های پر تی برمه میکنند و تشنه رابه شیوه بی انجام میدهند که حتی حکایه آن خوش آیند نمی نماید .

این گونه فلم هارانه تنها جوانان بلکه کودکان نیز تماشا میکنند آیا این خود آزادی و خود کامگی مجاز واحد نخایی است یا خیر ؟ آیا وضع محدود دیتی بر اینگونه حوادث خطرناک اجتماعی ممکن است ؟

این موضوع به نشریات شامگاهی تلویزیون نیز ارتباط میگیرد . د و

آزادی خود کامگی

ترجمه از: ملاسی

کمیته تلویزیونی پس از قتل های خانگیرنورد ، از نمایش یک تعداد فلم هایی که نمایشگر اعمال زور و تشنه بود صرف نظر نمودند . ولی آن کمیته های تلویزیون این کارشان رانه برای همیشه بلکه برای مدتی کوتاهی در معرض اجرا قرار دادند و اخبار داشتند که نظر به خصالت اجتماعی انگلیسها صرف نظر عمیشگی از این نوع فلم ها با ((آزادی خود کامگی)) در تضاد میباشد .

تا این نزدیکی هافلنم های نمایشگر اعمال زور و خشونت روی پرده تلویزیون به نمایش گذاشته نشد .

اما فلم سازان متدرجا با استفاده ازین ((آزادی)) از کنترل خارج شده به پیمانهای زیادی به ساختن فلم های نمایشگر خشونت و اعمال زور مبادرت میورزند .

چندی پیش روزنامه ((گاردین)) نسبت اینکه چاقو قوین جوانان - عمومیت زیادی پیدا کرده ابراز تشویش نموده بود .

در لندن فروشگاه های موجود است که در آنها برای هر دوق چاقو عرضه میشود . حتی بعضی مجلات اعلانات آنها رابه چاپ میرساند . انواع چاقوهای ((دراز)) ، ((قاتکی)) و غیره تیپ رامبو خرید آریادی دارد . نویسنده معتقد است که مایکل رایان محصول مستقیم آزادی خود کامگی بوده و بالاخره به ((تخریب بخاطر تخریب)) منجر خواهد شد .

در ماه اگست سال گذشته یک جوان انگلیسی بنام (مایکل رایان) باشند شهرکی (خانگیرنورد) در لباس رامبو درآمد .

او با دو ماشیندار و تفنگچه های دارای چاپ بزرگ خود را مسلح ساخته راهی دهکده کوچک و آرام میشود .

او در آنجا با تمثیل نقش قهرمان فلم (اولین قطره خون) ۱۶ نفر بی گناه را میکشد و ۱۲ دیگر را زخمی میسازد .

او مادر خود را بحیث نخستین قربانی خویش انتخاب نمود . و بعد ابتدا به پشت سر او خون سردانه با گلوله نیر نمود و سپس خانه اش رابه آتش کشید .

قربانی بعدی او را خانم جوان شوهر داری تشکیل میداد که یکجا با اطفال خود در هوای آزاد به استراحت پرداخته بود ، سرانجام رایان در عمارت مکتبی که زمانی در آن درس خوانده بود خود کشی نمود .

مطبوعات و جراید ناگهیر اعتراف نمودند که همه این قتل ها به شیوه رامبو صورت گرفته است .

در نتیجه بررسی واضح شد که رایان به انسانی آرام و صلح جویو تبدیل گردیده بود ولی صرف به سلاح علاقمندی داشت .

این موضوع انگلیسی هارا نتان داد که او چگونه توانست اجازه -

«نمایشن این قدر سلاح زیاد را بدست آورد .» در انگلستان در زمینه قانونی وجود ندارد . عین موضوع در نمایش

راز یکشنبه

عشر نگه حرمسرای

زیاد باقیات صالحات ان شهادت میدهند حرمسرای امیرحبیب الله خان است که شبستان ان را بروایتی ۵۲ و بروایت دیگری ۱۱۲ اشع رخسار و بر توپیکران بن ارزوها و هوسهای بنیانگزارانرا روان می بخشیدند . بسیار ممکن است نزد مردم این بر سن پیدا شود که این همه ماهرویان چه وظایفی را در خدمت شاه انجام میداده اند . برکه حاوی اینگونه

برکه های زندگینامه واسناد بهجامانده زنده گی خصوصی شماری از شاهان روزگاران گذشته هندوستان، ایران و افغانستان گواه است که در محوطه چهار دیوار حرمسرای آنان زیبا رویان زیادی به صفت زنان رسمی و صورتی ویا بحیث کنیزکان گرداوری شده به شاه لذت و فرحت و به حرمسرا شکوه و جلال می بخشیدند . البته انگیزه های داشتن فرزندان زیاد ، برقرار سازی پیوند های خویشاوندی با شاهان و شخصیت های سرشناس ، به اسارت افتادن زنان در جنگها و مسلط بودن سنت بردگی و سایر ایجابات زمانی و مکانی قلمرو حکمروایی شاهان در تمداد زنان داخل حرمسرا نقشی تعیین کننده بی را ایفاء مینموده است . ارقامی که اسناد تاریخی درین مورد در اختیار میگذارد بیانگر است که شاهان هندي از نگاه شمار زیاد زنان نسبت به همقطاران خود در منطقه بسیار به پیش بوده اند . چنانچه یکی از راجه های ناشناخته هندی ۱۰۰۰ و محمد شاه هندی ۹۰۰ لعبت ماه طلعت و سنم اندام را در حرمسرای خویش جاداده بودند . فتح - علیشاه ، از سلاله قاجاری ایران ، با ۵۰۰ و تیمورشاه ، از سلسله سدوزایی افغانستان ، با ۳۰۰ مه پاره گل اندام گلستان حرمسرای خویش را رنگین و دل انگیز ساخته بودند . حرمسرای که هنوز گرد زیادی به روی اوزان تاریخ آن نه نشسته و شماری از مردم هنوز از داستان های شور انگیز بنیاد یابی آن - روایت می کنند و به وجود شمار

تا با مشاهده نوکیروالی يك شبه زنان در حضور سراج الملته والدین نوکیروالی زنان دیگر را در شبان دیگر قیاس بتوانند اصل برکه را در زیر بدقت ملاحظه فرمایند . نوشته : شایسته وحدت

وظایف ، که بدست راقم افتاده است ، بعد از پشت نمونه خروار ، جهت روشن شدن زندگی پرده نشینان حرمسرای امیر خدمت خوانندگان گرانقدر مجله سبازون پیشکش میشود

جدول نخست جدول دوم جدول حضور اعلی حضرت سراج الملته والدین که در نوکیروالی باید که بر یک نفری مندوب جدول ناموافق هدایات حضور و دستور العملی ملایم بندهای معین بود جمال درستی نویسی تمیز و سهیل نگارند

جمله اول		جمله دوم	
سراجمه	نامبه	سراجمه	نامبه
بقره نجیم الحرم	میردندان سراج الحرم	شاه زین الحرم	شاه زین الحرم
نگران		نگران	
سلف عقده الحرم	شبه رحمانه الحرم	زینزه مایه الحرم	استانی ورد الحرم
نفری ما محتسب		نفری ما محتسب	
ارغون	پهلی دروغه الحرم	مبارک شاه الحرم	سبله خواجه الحرم
شکوه قهر الحرم	صدقه صبا الحرم	مقیم خدیجه الحرم	مهری
سلف عقده الحرم	نیکم	نیکم	نیکم

فصل معینه آسانی جدول دوم فوق در یک شب فکری زنده در تحت نظارت سر برهنگه و نگارنده این کتاب که در شان پنج شصت قسم گردید بدین تفصیل

شعبه ۱	شعبه ۲	شعبه ۳	شعبه ۴	شعبه ۵
خدمت سراج حاج محمود مجلس و بطرف شکر	خدمت غسل خانم	خدمت است شویلی و دستمال فصابون قابلین	خدمت باغبری رختواب	کارخانه سامانی
نگران	نگران	نگران	نگران	نگران
استانی ورد الحرم	سلف عقده الحرم	پریخت شغل السرای	زینزه مایه الحرم	شهر رحمانه الحرم
ما محتسب	ما محتسب	ما محتسب	ما محتسب	ما محتسب
زینزه مایه الحرم	سلف عقده الحرم	پریخت شغل السرای	زینزه مایه الحرم	شهر رحمانه الحرم

دیگر هیچ آدم میزاده بوزمین - مرتعا میاید بود ، باخورشید بوده در که مه و ابر سالها درمن میشکند ، ومن می بینم آنچه بهتر بود نبینم .

سایه خشم خدا - زوزه وازد حلم کرگان بوی طعمه شنید . شهمز میجوشید . رویه مردم در میدان ، نوح بود و سه پسرش از سوا ، بردرگشت ایستاده .

روز داری بود . روز بزرگ ، که شهر در خون یک تن بساک شدن میخواست . وگه کار آنجا بود ، بهت زده ، خاموش ، بیرون برتر از آنچه بر شهر میگفت .

مردم بودند - زن و مرد - باگرم و سردای یک سرزمین برآمده ، از یک خون و یک تبار ، که تاد بر روز آب از یک چشمه بر میگرفتند و یک خدا در رکشت می پرستیدند . و چهزه هاشان - هر یک دیگرس - شنا سوخو گرفته ، بسامه دوسته نیکخواه و امروزه رایک - چهزه بود - همان یک ، بیگانه ، خون زده ، در قالب ترسو و کین ریخته ، بارگه هائی از دروغ و بددلی در فریادهای بیزاری شان .

(راحیل ، دخترزمین ، میترسی ؟)

(توس ؟ آری . و چیزی برتر از ترس ، که از خود میترسیدم میکند - از جاکنده میتم ، و همه چیز بامن کجا هستم ، خدایا ؟)

واخشی خدائی که در چشمان بیوش زبانه میکشید ، نوح دختر را میدید ، دست بسته ، گفتم نیه جان ، گیسوانش را کنده ان به مشت در پیچیده و نگه داشته . نوح را آن برآمدگی سر میگفتند اندام که زندگی در آن شکوفه می بست و شلیم بود و دستش در آئین شهر - این باری عصمت خدا . و دانشمائی دیگر ، که راحیل بر هیچ مردی تعمت نس نهاد : (نیازتن بود و خواست بول ، باهر کس که بود) .

وسایه لبخندش ، نم و لعل ، بنیاد شهر میلزاند ، از زمین گستاخی . نوح راموی از آن برتن راست میشد ، که اینک روز خطسر بود ویم خشم خدا . و در این داری ، نوح را آسایشی هم بود ، از آن که خورشتن کم شده باز مییافت و حضور بر انگیزنده خدا ، که نفسور توانش بر میدان میوزید و بولاد در رگها میگذاخت . و نوح آنجا بویگری بود از بولاد ، بلند و استوار در هاله موهای سپید ، چون کوهی سر به ابرها فرو برده ، - همچنان سهمگین .

(ببریدنی !)

(راحیل ، دخترزمین ، به دامان مادر باز بایدت گشت ، وایتوان چکیده مهر که موده فردا با خود داشت .)

و در آن فریاد آشوب غوغا ، ست و کشان تا سنگلاخ بیرون شهر - بپخوله گرگ و سگ و مار و سوسمار ، راحیل میرفت ، بی هیچ یاد و هیچ آسوس ، و نه هیچ شرمش از هیچ نگاه ، که خاک بسادگی و یکی در او بار گرفته بود ، و بس فارغ از نیست خاک از هم تاریک فرزندانم و تنهائی که بر خود مید پرنت .

و اینک راحیل مادر بود و دیگر هیچ ، - هر کشتش و تنگان زهدانش یاد آور زندگی که - میوه درخت خدا - از آسب خدا پرستان گریختن میخواست . و در هیچ وثاب دست های بسته ، در - تا شدگی درد ناک باها و شست ، راحیل فرزند را زتن خود میسر میساخت . و در آن غریو طعنه و نفرین و دشنام ، مردم بی پسر و میزدند و بدین زدن خود را بار میجستند و به چشم هم یاری نموندند .

و هم چنین بود تا پایان ، تا آن دم که نوح ، نام خدا بزلب ، به دست خود سنگی بر او جهاند ، و مردم نیز از همه سو ، بیکاره . و در آن میان ، هم آن مرد که شادی هستی در زلال نگاه دختر چشید ، بود و در گیسوانش بوی سوسنبل شنیده . و راحیل ، که پاکتر - بن بخشی از او با خود میبرد ، - و تنها همان از جهان ، در دوزخ او بود و شیمانی و ترس نایکار او . و چنین شد که زمین آغوش سنگها بر یکسرش باز کرد و بست ، و دلی را - کم و پخشند ، - در آرامش خود فرو برد .

(راحیل ، راحیل ! به گونست و خون ، تا جاودان بدیمن دست ها پیوستی که تو را از خود برید ، دختر !)

(چه می بینم ، دینه ، چه می بینم ، آه ! تویی در جایگاه ننگه به یاد داشته ، و این منم که سنگسارت میکم به کدام دسته ، خدایا ، که بریده یاد ! به کدام دست ؟ وجه ند مرا که چشم ندید ، یادید و نشناخت ؟ - خدا . . . خدا خور شدیم بود و من کور بودم در خدا . و راحیل ، - دختر گهکار شهر ، توبودی ، دینه و خدا در توبود ، به آفرینندگی . ومن جز خاک ندیدم و تیرگی خاک . و آن بودگی زمینی ، که تا بوده ام و سوسه کینه ام بود در فرزند آدم . و چنین شد که خدا در من غیرت برد . و دست خدا از آستینم بدر آمد . و قوت بازی او بود که به نشانه زد . و نشانه توبودی ، دینه ، ومن بودم و خدا بود . و شد آنچه شد ، دخترم . چه کسی باز خواهدت رها کند ، و مرانیز ، از این کوفسندان کرگه ها برگزیده ؟ وجه خواهد رفت برای من کوفسندان ، تا پایان زمان ؟

(و ، رای بر من ! دور که خواهد بود ؟ دور که خواهد بود ، از خدا ومن ؟)

نوح را ، تا توان ننگه ، پسران به سردست بردند از آنجا . و راه دور بود تا شهر ، و انتظار میگذاخت . و چشمان مرد خدا را خیرگسی و خشنی میدید . از آنچه دید ، بود . نوح ، تب گرفته و شوریده ، پس سرود و زهر لب زبانه داشت . سخنانی گسیخته و پرانگده ، بسا آشنای گوش پسران . و پسران میزدند ، از آنچه می شنیدند و به خدا پناه میبردند ، که فرزند آدم را بیم هلاک بود از آن ، و شهر ز پسران خواست شد

پسران نوح راه خانه بردند و روی مستند و دینه راه تیمار او گماشتند . و در کار شدند تا کسر راه نوح راه نباشد ، در چنان بیماری و شوریدگی ، و سخن های جهان آشوب . نوح را این ستم بود از پسران و بزرگتر دشنام ، که چشمش روشن تر از هر زمان میدید و جانش رویارو با خدا به گفتگو بود ، و باز زمین . و سخن هادانست ، گفتنی ، با شفر که بر آورده دست او نبود ، و با مردم که فرزند زادگانش بودند . اما پسران دیواری بودند . اورا ، سنگین و ستبر ، رخنه ناپذیر . نوح بر بستر افتاده بود ، هدم و پرستارش دینه و وس . و دینه را بر او دل میسوخت ، از آن که میدید مرد خدا را روزهای عمرش سر شده است . و به سرشت مهریان که داشت ، شکیبائی با او به پایان میبرد . بر پایش می نشست و سخنش می شنید و به زبان تصدیق میکرد . اما در دل از خدا آموزش میخواست ، خود را و پیر عقل به زبان آمده را .

(روز ، دینه ، به رنگی دیگر برآمد بر من . وجه روشن بر آید روز ، در صینه آن مرغ که دیوار قصر شکست !)

(تنها ، در این چار دیواری تنگ برآمده ، از که بایدم نالید . - خدایا ؟ از پسران که درد بیرون نشسته اند ، بی خطر ، یا از تو که به آستانه امروز کشاندی و آزادی آموختی ؟

(خشمت مرا نمیاید ، خدایا ، و نه خشنودیت ، که تو با من

مسافرت به مریخ

بقیه از صفحه (۵۱)

برخورد خواهد بود. به همین دلیل است که یکی از اهداف عمده پروژه "طول البلد" شوروی - امریکاییست که دوباره نمونه های از خاک مریخ را به زمین آورده و آنها را به عصری ترین و دقیقترین وسایل ساینس تحت مطالعه قرار دهند.

سوال: آیا طوری که در مطالعه اتوسفیر هر دو بالونها استعمال شده بود اینجا هم استعمال خواهد شد؟

جواب یلی: اما آنها از بالونهای که در زهره استعمال شده بود - بسیاریه سادگی توسط باد به ارتفاع بلند اینسوا نسو حرکت میکردند. بالونهای جدید - رهبری شده خواهد بود. این بالونها در صبح میتواند یک قسمت از انرژی خود را جهت بلند شدن از اتوسفیر خود مریخ گرفته به ارتفاع تعیین شد پرواز کند در طول روز زمین ارتفاع به پرواز خود ادامه خواهد داد و در شب دوباره در سطح مریخ فرود آمده شب را در آنجا سپری خواهد کرد. بالونهای یک برابلم سه جا نه دیگر را نیز حمل خواهد کرد آنها را تا آنجا خواهد ساخت تا حرکت اتوسفیر مریخ را مطالعه کرده در اثنای بلند شدن و فرود آمدن کمره های تلویزیونی آنها تصاویری از سطح مریخ برای ما رای خواهد کرد. بالونهای میکرو تراشه ها ما و اشعه اکسراد ربر خواهد داشت که ترکیب کیمیاوی صخره ها را در اثنای پرواز فرود آیی تحت مطالعه قرار خواهد داد. یک بالون میتواند مسافه چندین هزار کیلومتر را در ظرف روز طی کند.

سوال: کدام نواحی از همه بیشتر دلچسپ به نظر میرسند؟

جواب: این یک سوال خیلیی مخلق است در حال حاضر دانشمندان ما یکجا با متخصصین حرکایی مصروف کارند و این مساله را مورد مطالعه قرار میدهند.

وادی ها و ریا های مریخ حایز اهمیت بیشتری است. صخره های

روسی آنها قاصه تاریخ مریخ را - برای ما بازگو خواهد نمود و امکان پیدا نمودن بعضی اشکال حیات درین وادی ها و ریاها موجود میباشد. بعضی از آتشفشانها ی مریخ برای مدت بهیشتراز ۱۰۰ - میلیون سال آتشی و مواد گداخته شده را به بیرون پرتاب کرد هاست یک طبقه مواد گداخته شده آتشفشان بالای طبقه دیگر آن قرار گرفته است و ترکیب مواد گداخته شده آتشفشان زندگی داخل سیاره را منعکس خواهد کرد. در حال حاضر یک آله سیاره مریخ حرکت خواهد کرد در حال انکشاف است. آله سیاره فوقی علاوه از یکسبرداری و جمع آوری نمونه ها مجهز با راکتی خواهد بود که نمونه های جمع آوری شده را به مدار بفرستد این راکت در مدار مریخ نزدیک قمر مصنوعی توقف خواهد کرد جایی که نمونه های جمع آوری شده به راکت دومی بار شده و به زمین فرستاده میشود.

سوال: چگونه مسافله تحلیل خاک مریخ در زمین حل خواهد شد؟

با وجود آن یکصد مایکروارگانیزم های راکتبرای انسان خطرناک خواهد بود در ریسر خواهد داشت.

جواب: البته که این حایز اهمیت است که مایکروارگانیزم های مریخ نباید باعث ضرر شوند راکت بازگشت کننده به زمین همراه با نمونه ها باید در یک مدار نزدیک زمین توقف داده شود مطالعه مقدماتی را میتوان در فضا انجام داد و هنگامی که دانشمندان متیقن گردیدند که نمونه ها مضمون است آنها را به زمین انتقال خواهند داد. من معتقد است که بهتر خواهد بود که نمونه ها را یک گروپ وزید بین المطلق مطالعه نماید.

سوال: کی اول به مریخ پرواز خواهد کرد؟

جواب: من متیقن استم که عملیه پرواز بین المطلق خواهد بود.

ترجمه از مجله سپوتنیک شوروی شماره ۲ هم اکتوبر سال ۱۹۸۸

کار به نهایت بر دی به همان که زندگیم دادی.

|| هم ازین بشنوید، - من، که ترس را بر جای خدا نشاندم ازخاسی: فرزند آدم را گستاخ باید بود یا خدا، که همه آشنائی است او و یگانگی.

|| خدا، دینه، جادوان روان است در هر چیز که هسته و همچنان هر چیز روان در خدا.

|| ننگم یاد ازشم خویش، که بنداشت آلودگی بود و بزرگترستم بر زندگی.

|| شنیده ای، دخترم؟ مرد خدا خانه به آب داد که موش در انبار نمی پایستش و مورد رشکاف دیوار. و هیچ دانسته ای که باز فردا موش بود و مورد بود و مرد خدا نبود؟

|| زیبای من، دینه. چه روی به باغ آن کس که سپیش را به اندرز ما ریادت خورد؟ زمین تو را خوشتر و باغهایش.

|| زندگی از زمین برجوشید، به زبان های دور و راز و زمین از آن روز خود را هر چه زیبا تر خواست که به چشم فرزند آدم درخود نگریست.

|| شکر به تو زنده است، دخترم. تو را میخورد تا فرزند آدم را بر آورد.

|| ستم ها بر تو خواهد رفت از شهر، که اوریش در ترس دارد. و ترس هنوز تا دیری ایمنی است، امسوس!

|| همه هر جا که هستند، به راهی میروند که باید شان رفت و راه شدن تاییدن. بودن دور است، دور، نابیده.

شهر با راضی طلب میزند. هر یامداد و شام در رکشت، مردم به آتیه دست به دعا بر میداشتنند، بقای زندگی آن را که با خدا به عدل رفته بود. روز گری بازار بود پسران را و هنگامه خدای فرخنده شان. و بر زمین با اشک و نفوس، اما پسر فرای، افسانه نوح با زمین گشتند و در راه او بازمی شناختند، نه در آن که فریاد میرد در خانه در بیست که روزی تازه بر میداد، در آن خشمگین شکر دهند که همچنان زنده و گویا در افسانه سنگ شده بود، تا پایان روزگار. و نوح، پیمبر خدا، سیزده روز در خانه بستری ماند، از شعرو از گشت بریده، که هیچ گوش سخن او نشنید، مگر دینسه که پرستار او بود، - دختری ساده، بی خطر به چشم پسران و پسران می آمدند، هر روز به هزار چشم نگران پایان که دیر می رسید، و در دل با خدا به داری از بیم رسوائی پدر. و نوح تا میدید شان چشم برهم می نهاد و خاموش می ماند، که بیگانه تر بودند او را این پسران، دانشمندان او میان قوم و نگهبانان دین خدا.

|| نس بایدم، شناسی بایدم، که شهر به زبان خواهی شد برد از کورنلی و چهره خدا آتیه باز خواهد نمود از تنگ اندیشی.

و سنگین بود پسران را در رنگ زمان و نوح.

و سیزده هم روز، نوح بیدار شد پیش از سید و دمان، و از سر مانا لیدن گرفت، که تنش می فسود. دینه شمع بیست آورد و قطره ای چند شراب در کاس مرد خدا ریخت، سرش به غمخواری بزرگ نونهاد. و نوح چشم گشود و چهره دختر در روشنائی شمع بیدید، تازه و سب و چون خورشید سحر گاهان. دیری بر او خیره ماند، که نه بلکه سن فردا خفت یا هیچ رگی در رخسارش جنبید. روز تازه بر آمده بود که آهسته گت:

|| مرگ چون خواب شب میاید، دینه. نفرین بر آن که سرگه را کيفر خواست و به ننگش آلود.

و چشم برهم نهاد و در آرامش خدا فرورفت. خجسته باد نام خدا!



رتم است! و برای مدت یک ساعت
نواخته می شود که فرانسوی ها آنرا
ریکاره نموده اند.
- موسیقی نعلی انعامی
راجگونه آریایی می کنید؟

- حرف میگویم هنر وستان
که ه هنر روزانه اند باید
برای هنرمندان آنگاه هنرمند
مردمی سعی و تلاش نمایند
- این کتب که برآمده
نمود شما در هنگام اجسرای

خان هایتان در سیزدهت هجر
تان چه سعی داشته اند
- می
- به هر صورت تا- یک ماهه
شاهد سعی فعال شما در محافل
شادمانی مردم بوده ام شما

افغان پنجه طرایی

مردم شرکت نموده ام
- تا حایکه خبر شده ام شما
شاگردان از خان از کشور
هم تریه نموده اید؟ گفته
می توانید حقیقت دارد یا خیر؟

تلم زحمت اجزای تهرته ها
بزرگوارها را نوازنده گان متحنس
می شوند و به عقیده من هنرمند
باید مردمی باشند اینکه چگونه
هستند چیزی نمی گویم
- در انمان موزیک جزا از شما
کستی ثبت شده
- نیلا هم عرض کردم که هنرمند
چه در داخل کشور و چه در خارج
از مرزهای افغانستان مورد قبول
اکثریت مردم بوده ولی با مس
باید گفت که مناسبات اصلاح
موسیقی در کشور به من کمتسر
توجه میدول داشته اند اگر چه
کست های مراهمین اکنون
کمینی مشهور جهان خریداری
و آنرا ریکاره نموده اند و لسی
رادیو افغانستان و انسان
موزیک خود ما زنده ندیده اند
تا کستی از من در رهبری سایسر
هنرمندان ثبت و نشر شود

((شاید هم لازم ندیده اند))
ورنه من همیشه آماده بوده و
خواهم بود
- خوب استاد عزیز این همه
حرها ریگته ها شما تاجه وقت
باین هنرمندان من همنس
خواهید بود؟ ایازری خواهد
رسید مردم بگویند ((منسنگه
دیگرا موسیقی دست کشیده))
یانی
- در جواب برمش های اول شما
هم یاد آوری نموده ام که من به
هنرمند ذوق و علاقه بیس از حسد
دانم از دوران نقولیت
آغاز نموده ام آنم برای مردم
صرف برای مردم و تا آنکه میسر
بخلی هم سفر و زین غم خواهند
بود که مردم بخواهند ورنه
من به هنرمند ذوق نام و منسبا
خود میداندید گل غنچه های عشق
حتی بعد از مرگ هم کمتر میخشکند

بقیه از (۲۷)
را در بین هنرمندان
اشتراک کننده در مستیوال نصیب
کردیم
- نون عده بین طبله
وزیر خلی چیست؟
- نون عده اینست که در ضله
(نروم)) اما در زین خلی

هر دو حالت در روی یک صفحه
منظم اجرا میگردد
- تا حایکه میدان شما
نال های از خود ساخته اید
گفته می توانید کدام هاند؟
- از جمله تان هاییکه از
ساخته های خودم است، شما
حدید است بنام برکتی (که به

کسرت های تان بیشتر از هنر
منند بگردان رسرور به نظرسر
می رسید هلت آن در چیست؟
- خورسندی از خانواد
نوازنده هنر و برای آبرخشن هنر
زحمت وسیعی تلاش زیاد می نمودند
اما حالا انخور نیست
- برای هنرمندان
خود شما سوالاتی راجع به زندگی
شخصی تان از شما خواهم داشت
- چون ذوق هام مختلف
است درین باره چیزی گفته
نمی توانم ولی همین ند ریاید گفت
که در سابق چه خواننده و سیبا
نوازنده هنر و برای آبرخشن هنر
زحمت وسیعی تلاش زیاد می نمودند
اما حالا انخور نیست
- برای هنرمندان
خود شما سوالاتی راجع به زندگی
شخصی تان از شما خواهم داشت

حضور این شرکت تان را چگونه
آریایی می کنید؟
- شکران در محافل شادمانی
مردم با هنر نموده بود صرف
این بوده که من نخواسته ام
هنرمند را از مردم پنهان بدانم
همیشه خواسته ام تا هنرمند
در خدمت مردم باشند و همین
خواست من بوده که زیاد تر
از دیگران در محافل خوشی

من در گذشته هابیسار
شاگردان اجزای از کشور های
امریکا، هندوستان، حایان
فرانسه داشته ام که اکنون
هر کدام شان از شهرت خوشی
هنرمند در کشورهای شان برخوردار
اند
- هنر تان را در پیشگاه مردم
چگونه آریایی می کنید؟
- از آنجاییکه آغاز نموده بودم
پیشانی باز ببرد از آن در حالیکه

بقیه از صفحه (۲۱)
جاست که از بعد الله نهم میخواست
هند تا اخبار آن شب را بخواند
واهمینکه در تلویزیون ظاهر
میگردد همه نگرش کند برادر
محترم برگان نطای خوب تلویزیون
است خود در مورد درمورد اینکه چه
وجه تشابهی شاید بین آنان
باشد اینطور از نظر منی کند
- من میدانم چه وجه تشابه
دینی با محترم برگان نام که
همه نگرش کند ما با هم کسند ام
سبب نام تاریخی که متوجه
شده ام محترم برگان اخبار را
صادقانه بدون تمسوع و خشوع
سازی میخواند و من هم میگویم
تا بدون خود سازی فقط اخبار
را بخوانم و شاید وجه تشابه
در همین باشد
به اجازه تشابه نظر میکنم
شاید منظور زتون آواز و همین
شیوه خواندن باشد و با هم اگر
بدون دره بین نظر اندازی شود
شاید مساله چهره مطرح باشد
- اینرا نمیدانم اما امانت کرده
ام به خاطر همین موضوع همیشه
وقتی به هم بر میخورم به یکدیگر
بگوشیم برادر
خوب وقتی حرف از این مساله
به میان آمد با شما با محترم برگان
رقابت دارید؟ و با هم با کسسی
دیگر؟ امیدوارم صادقانه پاسخ
بگویند زیرا که این حرف که
با هیچ کس رقابت ندارم بسیار
طبیعی جلوه نخواهد کرد چه آدمی
همواره با این حالت روانی دست
در گردن بزرگ بوده است
- گفته تشابه ما چه اگر آدم بگوید
با هیچ کس رقابت ندارد درست
صادقانه گفته من هم نمیگویم که

با کسی رقابت ندارم حتی با رقابت
ساله که آموخته و سازنده باشند
مواقف اما در بخش نطای، خودم
نخواست ام با کسی رقابت داشته
باشم چون مسلکی نیست اما
بعدها از بسیاری همکاران چیز
هایی می آموخ که شاید نتیجه همین
رقابت باشد مثلا وقتی تلفظی
را از زبان گویند می شنوم اگر گویم
شیوه تلفظ نا آشنا باشد به فرهنگ
مراجعه می کنم اگر متوجه نشدم
که خودم تا آن وقت نادانم
خواندم کار خود را تصحیح می کنم
در ضمن میگویم برای آن دوستم
حالی که که اشتباهی در کسرت
بوده که در این بخش مهمی ترین
همکار من بکلاس است اما در
قسمت محترم برگان باید بگویم
که یک عمل ایشان راه رگر فرانسوی
منی کم وان اینکه وقتی برای اولین
بار از طریق تلویزیون خبر خواندم
همینکه اخبار با بیان یانست
برای تلفون آمد و آن تلفون از
جانب محترم برگان بود که به من
تبریک داد و دست تشویق
کرد و خود من هم زیاد احساس
رضایت و شادمانی میکرد از اینسر
جای ندارم که دیگر با کسسی
مانند (برگان) رقابتی نداشته
باشم
اگر رقابت و رقابت بازی بگویم
شماره های میان مردم برایشان
گنوده اید صدای حرفهایم
شمار نامه هایست که به مجله
سیاوری رسیده و در آن نامه ها
از شما خواسته اند تا با شما از طریق
مجله بیشتر معرفی گردند شما
رمز موفقیت خود را در چه میدانید؟
- من نمیگویم که موفق چه تا حال
کدام کارتون العاده می انجام

با صدای خوب و بیان خوبتر
حرف را به خوبی گفتم که اکثر
دست اندر کاران این حرفه ها در
آواز خوان، گویند و غیره آظوری
گویند که خودم، خودم باشم
بعد از این هم خواهم بگویند
تا همین سان عمل کنم
بباید حرفهایم در مسرور
گویند می گویم عقیده ندارم
مورد گویند می گویم (من است
یا هنر) به حین یک نطای
چیز است؟
چون در مورد هنر بسیار نام
سخن گویم، بدین معنی که
هر چه را به این می توانم هنر
خطاب کنم که به نظر گویند می
در افغانستان من است تا هنر
شما یک نطای خیر خوبان
هستید اما گاهی وقت هم هنر
خواندند؟
در ابتدا برنامه های را
می خواندم که در آن هان موجود
داشت یعنی شعر خوانده ام اما
من که نتوانستم در دست بگیرم
کم چه شیوه شعر خواندم شما
دیگران منی داشت و از آنجاکه
کسی نمیدانم که در آن هم
نخواستم دیگر شعر خوانم از آنجایی
هم نورس نبوده که برنامه های
شعری را بخوانم اما برای احتیاج
متخصص خودم بعد کتاب های
شعری را میخوانم
آینده کتاب های شعری را
میخوانید یا کتاب های دیگری هم
بعد مطالعه می کنید؟ ایمن
در کارشان باشد

به نرسن از حایه نطای
یا گرداننده می تفاوت کنی دارد
کرداننده حد اقل باید زورالیست
باشد در حالیکه نطای من توانست
داکتر هم باشد زورالیست هم
- به نرسن معیار زبان امیسل
را باید نگاه داشت اکثر تلفظها
تخریب لهجه نرسن میکند اما بهتر
است که فقط کتب از نرسن را
تلویزیون به نرسن برگرد
مانند فرودنگ های غنا میسند
لغات را در اختیار ندارم که همگن
باشد ولی با نام سبب ترین تلفظ
بهترین نوع تلفظ خواهد بود
- به نام حرفهای نامسی
خواهم تذکر دهم که صورت درست
ساختن تلفظ و بیغه تلویزیون
وراد بویان طای نیست بلکه این
مساله کار آگاه من است آنچه
باید آگاه منی زبان و معیار
را وضع کند که مثلا نوبد تلفظ
نرسن یا نرسن و السلام در غیر آن
همین نامحسانی نام خواهد
داشت
از حایه هم بیغه نطای یا
برون بوسر نطای این نیست که تلفظ
هارا وضع کند اگر صورت تلفظ
معیار زبان موجود باشد در آن
صورت نطای و بیغه نطای از آن
نوع تلفظ نطای نرسن
- میخوانم یا اجازه در مورد
مسائل شخصی و امیلی تان سوالاتی
دارم منم کم
- بفرمایید

از استعداد تاقهرمانی المیا
زگر بر روی نشود میخوانم یک
نقصی از الی راد همین مورد
برایشان حکایه کنم
- بفرمایید
- روزی یکی از همکاران آمد
با سرور وضع که بسیار نورمال نبود
و در آن زمان راه روزگار سیاه شد
عاشق شدم از سر بسیدم
همین لحظه گفت
بلی همین حالا دیگرت حمل
ندانم من خندیدم و گفتم پس
به من آری بگو که هر روز صبح
وقتی از خانه بیرون می شوم شما
دوباره بازگشت بیشتر از آبشار
عاشق من شوم البته این شوخی
بود
- به هر روز ماه جدی نمیگویم
که شما عاشق پیشه هستید خیر
...
- از نرسن یکترین دوستان تان
چه انتشار دارند؟
- از آنها انتشار نام نامی نامرادان
کنند و به عنوان دوست خوب
همیشه هم زور همان باشند
- و در اخیر اگر بر سر چه چیز
آزادان میدانید چه خواهید گفت؟
- اگر راست بگویم در این آواخر
و وقتی اخبار را میخوانم همیشه
به شوق و حضورش میخورم که
ایقدر نفرد از آنجاکه شد و آن
قد نفرد را اینجا ساخت و دیگر
می شنم و این موضوع زیاد آزارم
می دهد امیدوارم روزی خبرهای
را به سطح هموطنان برسانم که
دیگر بوی خون در دوا نه ندند
- با زود نام امید هایشان
و انداختن باید

انتقاد یا

خرابکاری عامدانه؟

گوید . سعی بر آن بوده است تا مجله از جانبداری سیاسی و موضع گیری به سود این یا آن گروه در شرایط دشوار فعلی امتناع نماید . در کار مجله هم واقعیت خستگی مردم از جنگ ، هم به ضرورت به صلح و تفاهم ملی وهم ضرورت دادن آرامش به مردمی که آتش جنگ و آرامش شان را گرفته است انعکاس خود را داشته است .

پیام مجله ' سپاوون برای جوانان یکی است : کار مسوولانه به سود وطن و پیشرفت کشور و عدوت آنان به صلح و تفاهم ملی . مجله هیچگاه نخواسته و نمی خواهد که منادی جنگ و نفرت - طلبی باشد که یک عده امروز مصروف آن اند .

اما انتقاد کننده گان مجله باید بدانند که یک نشریه صرف وظیفه انعکاس دیدگاه های مثبت را ندارد . واقعیت ها را باید انعکاس داد ، اگر این واقعیتها تلخ اند یا شیرین ، اگر به مذاق ما میخوانند یا نه ، اگر خوش ما می آید یا نه ، نشرات در مورد جوانان این اصل را در نظر گرفته است . صرف کافی است ماصفحات متعدد -

دختران و پسران را مورد کسب و بینیم که از این طریق مجله سپاوون چگونه تصویر روشی یک نسا ، را رایج می کند : نسلی که می جنگد ، تحصیل میکند به آینده امید و ارادت ، بعضاً در ناامیدی فرو رفته ، رنج دارد ، خوشی های خود را در ویرولم ها و گاهی هم بیماری های خود را بگذاراز همه اینها مردم بفهمند . مانباید قصه خوبی خوبی های یک نسل باشیم ، اگر نه فهمیم که بروی آنها چیست ؟ چه چیزی آنها را تهدید میکند و چه چیزی آنها را کبک میکند ، آنگاه چگونه بتوانیم نسخه بی برای علاج د هم و تازه

آنچه مربوط به موضوعات صفحات جوانان می شود این موضوعات آن مسایلی را در بر میگیرد که جوانان ما با آن مواجه اند . اتهام ساده لوحانه و تعجب آمیز پیرامون ((نشرات ضد فرهنگی)) برای ما عجیب است . هیچ مطلبی در سپاوون بی آنکه هدف تنویر جوانان و بازتاب ارزش های فرهنگی ملی و جهانی را داشته باشد نشر نشده است . انعکاس دیدگاه های منفی به معنی نشر مطالب ضد فرهنگی نیست و اینرا انتقاد - کننده گان باید بدانند . مثلاً قصه معروف ((برك دانسر های کابل)) و یا ((مردم جکسن)) ، اگر سپاوون این واقعیت را که بفرغم بسیلی ها بیماری مهیب نسل جوان امروزی است آرایه نمیکرد چگونه امکان داشت تا هزاران بی خبر امروز با خبر شده ، دست به قلم فرسای در باره ' اخلاق نسل جوان بزنند تصادفی نبود که سپاوون گزارش برك دانسرهاود پگران را تحت کلیشه ((از گپ های که ما

خبر شدیم شما هم خبر شوید)) نشر نمود . بعضی انتقاد کننده گان البته هدف شان انتقاد نیست میخوانند از ((چیزی)) برای اهداف خود استفاده کنند در - این مورد میتوان از انتقاد برخی نوشته ها که درباره عادات و رسوم فرهنگی کشورهای دیگر - نشر رسیده است ، یاد آوری کرد . مثلاً اگر سپاوون می نویسد که مردمان امریکای لاتین به گیتار علاقمند اند و بارقص کانگوراد دست دارند و یا در اروپای غرب ازدواج های آزمایشی صورت میگیرد و یا موارد دیگر از این قبیل ، در این جا چه نوع نشرات ضد فرهنگی میتواند مطرح باشد ؟ بالاخره ما وظیفه داریم در آنچه به سوی

جهان بگشایم و از آنچه که در ما - حول ما و از نظر ما خوب یا بد میگذرد آگاهی یابیم . یک نکته مهم دیگر : بلی در کشور جنگ جریان دارد و استند کمانی که میخواهند بگویند در روزگار جنگ چگونه میتوان از طبیعت آرام سخن گفت ؟ در اینجا سوال جنگ و مطبوعات مطرح می شود . مطبوعات رسالت دارد تا زنده گی را در تمام ابعاد آن منعکس کند و مثلیکه معلوم است در کشور ما هنوز زنده گی متوقف نشده است . گرچه گلوه ها خواب و آرامش مردم را میگیرند ولی همزمان مردم زنده گی می کنند میگیرند ، میخوانند ، میخورند ، می آشامند و

مانارسانی هادر کارخونش را بنهان نمیکم ، شاید بتوان بیان های نشراتی را بهتر تنظیم کرد و قابل قبول تر برای همه ساخت گرچه یک مجله عمومی که برای قشرهای بسیار متنوع مردم نشرات میکند به مشکل خواهد توانست تا در هر بخش خاطر همه را نگا دارد . مابه نظریات انتقادی سازنده محتاجیم ، نظریاتی که بتوانند نشرات ما را در جهت کمک به مردم خاصاً نسل جوان و به منظور رشد سالم فرهنگی آنان فنا ببخشند . در روزه ها به روی انتقاد باز است اما سعی نه کند با پاوه - گویی نام انتقاد را آلوده سازند .

اداره مجله سپاوون

در ماه های گذشته چه از طریق تلفون ، چه از طریق بگومگو های در اینجا و آنجا و چه از طریق برخی نوشته های منتشره در - مطبوعات و رادیو ، انتقاد های پیرامون نشرات سپاوون را شنیدیم و خواندیم . بعضی ها سعی می نمایند تا به وسیله اینگونه (انتقاد ها) نشرات سپاوون را برای خواننده گان ((طورد یگر)) جلوه داد و نقشی را که این مجله میتواند در روشنگری افکار عامه و پرورش سالم فرهنگی جوانان ایفا کند ، لطمه زند . واضح است که هدف برخی انتقاد ها مفرضانه بوده و تشنگ نظری و ترس از علاقمندی مردم به سپاوون اساس آنرا تشکیل میدهد .

طی سیزده شماره نشرات مجله سپاوون هنگامیکه به فهرست نشرات مراجعه می کنیم درمی یابیم که این مجله تا جاییکه ممکن و مقدور بوده است مطالب - دلچسپ ، آموزنده ، مفید و - منطبق با ارزش های ملی و اسلامی جامعه افغانی به نشر سپرده و به گواهی خواننده گان برخی گرایش های جدید کار مطبوعات را به نمایش گذاشته است . موضع نشرات مجله ، موضع مردم بوده و مجله سعی نموده به خواستهای هزاران تن از خواننده گان پاسخ

رینا عاشق د هرمنند ریود اما به او نرسید . زیبایی (رینا) دل های بسیاری را ربوده بود که در این شمار هنرمندان فلسی نیز شامل اند . که تقاضای ازدواج را با وی نمودند چون : جیتند ر - نتروگهن سینا ، انیل کیپور - رهند بریکور ، سنجیکارو . . . که وی همه را جواب رد داده است . بالاخره (رینا) در سال ۱۹۸۴ با محمد موسی خان بسریکی از سرمایه داران پاکستانی ازدواج کرد . در سال ۱۹۸۵ مدت یکماه به پاکستان رفت . مردم چنچین سیندا اشتند که وی بعد از ازدواجش د رنفلها ظاهر نخواهند شد . ولی وی درین صحنه اصحاحه اثر با روزنامه فلسی پاکستان به اثبات رساند که درنفلها ححه خواهد گرفت ولی کم .

ارسالی یانظری
خاتم شکلات

بقیه در صفحه ۸۹
(هرچند درباره ۲۰ میلیون صحبت میشود ولی اصل ارضیه خیلی بیشتر ازین تخمین گردیده است . نظریه اطلاقه که اخیراً بدست آوردیم ، ازین ارضیه ۲۰ میلیون لیره ترکی نه ، بلکه ۲۰ میلیون اراست که بایین ترتیب به ۳۰۰ میلیون لیره ترکی (سان ۱۹۷۴-۱۹۷۵) بالغ میگردد . ولی برای اینکه بتوانیم سعمیه خود را ازین مبلغ هتگت براریم ، نام استعمام (گلی) را باید اکتیم . حتما عمه بیچاره ام که ازین ارضیه سرسام آورده اگهی ندارد ، در کدام گوشه بی باغقر و مسکنت ، زندگی میکند))

د سیاوون نورسوز می
عما هوس ، عما د حسن بنا پیری
عما تن د زره تو به عما سوز می
عما گو ی
بی انصافه زمانی به کوم قصوره کومه گناه
تد د شیز کلو محصومه بی کری
خلاصه له سستی
د وار ه خبی بی نازنینی کسری
د رما تسی
زمانی ته بی بیرحمه ، یاید مستی شو پیری
د استاحال درد او د آب مسی
کری بی پیخوده
کله وام چه هیج نه وای پید ا شو ی
پنری
ستایشانی په زرهاو تازره
لبنتی
د ظالم انسان پهلان باندی
غوخیزی هرگری
یا که ره به خیل فضل او کرم دی
دی وطن کنی سیاوون نیاز زره
فوار ی د خوینی
شاعر ؛ د وکتور فخرالدین سیاوون

درارتباطنامهها

با ابراز تشکر از همدستان وخوا
نده گان که بمانامه نوشته اند .
روزهای که مجله زیر چاپ میرفت
صد ها نامه از دستان بهارسید ه
است که در شماره آینده به آنها
پاسخ خواهیم گفت .

ق . بهارک (ازنامه مقبول شما -
تشکر مطالب تا نامرود استفاده -
فرامیدیم . شما باید فقط یک
درخت رسم میکردید) حبیبه ثورا
شماره درجمله همکاران د ایسی
خود می پذیریم امید وارم بتوانید
برای مجله خودتان خدمت
نمایید (محمد سعید ازلیسه -
انصاری (نظریات شما را در نظر
میگیریم از محبت یان تشکر)
وحید و بهبود (خط شما را خوانده
نتوانستیم) ملالی همدرد ازلیسه
جلالی (درباره هنرمندان پاکستانی
خیال محمد هرگاه مواد یی بدست
ما برسد نشر میکنیم) عتیق الله
محبت زاده و وحید الرحیم محبت -
زاده (به جمع یاران سیاوون شما
را خوش آمدید میگویم) محمد -
شفیق حکیمی معلم صنف دوازدهم
لیسه عالی حبیبیه (بگذارد که
ارمان به دلتان نماند که ادرم -
شماره نشر کنیم . به سلامتان و علیک
اینکه غوث زلمی پاسخ را بی مزه
تحمیه میکند گوشه اراکتش را بکم -
بصورت حمت زری از روزنامه «رابعه
بلخی (گورگورن تان که معنای
نام تان مهور محبت است یانه .
از همکاري تان ممنون د مورد شما -
عری باید بیشتر کار کنید) حمید ا -
لدین سریان محافظ (نامه شما
رسید میتوانید با ما همکاري نمایند
از فرستاده هایتان استفاده می
کنیم بلی برای کارتون های که
کار خود شما باشد حق الزحمه
میرد ازیم) لطیفه یوسفزی معلم
لیسه عاشقان و عارفان (نمیدانیم
با چطور حساب چهارمعلم ۸ شاگرد
و د طفل را در انتخاب هنرمند
سال پیدا کنیم) خمار ی بینهرا
(از نامه شما انتخاب کردیم .
عشق مثل مرگست همه چه سز
را تغییر میدهند) حمیرا غوث (از
نامه شما : (خنده و خوشی باعث
طول عمر میشود و اندوه مولد امراض
مختلف است) گلشن بینوا ازنامه
شما : (اصیلت گل به بوی انست
نه به رنگ گل) منیره مسعود
(خواهرگرامی از زده و متاثر نشوید
ما سعی می کنیم از مطالب دستان
فقط چیزهای خوب را انتخاب و
چاپ کنیم و در این ردیف هنر فرستاده
خوب شما هم حتما چاپ میشود -
شکره اندر (در یگر درخت نبود
که رسم میکردید)

عابد و رابع بکشان
فارغ تحصیل کافذ بیج لیسه مریم

(تشکر از اینکه به هیچ چیز بیشتر از
سیاوون علاقه ندارید اگر احیاناً
با ظاهرا بیی مصالحه شود خبرنگار
د یگر مجله این کار را نخواهد کرد)
معروفه از کارته ۳ (از همکاري همیشگی
شما تشکر . گوش زلمی را کش کردیم
که پاسخ های خوب تر بدهند) -
حبیبه تننا (سیاوون را تکه تکه
نکنید حوصله کنید سوالهای تان را
پاسخ میدهم) عادل اختری
(برای نابغه افغانی محترم صدیق
مخترع کمک های لازم صورت
خواهد گرفت) نفیسه رحیمی (-
همکار خوب نامه شما رسید سوالات
تان را پاسخ میگویم) روزلا سیا
(از نامه تان انتخاب کردیم : استاد
- از برنارد شایو رسیدند : استاد
چه کتابی بیشترین نفع را بشما
رسانیده . شادگفت : کتابچه
حکیم)

ازین دستان نامه رسیده که
از مطالب شان د صورت قابل نشر
بودن استفاده میشود والی از -
همکاري شان سپاسگزاریم :
خسرو اتور ، مرضیه احسانند ، -
لیلا هاشمی ، محمد عارف تنها
احمد جاوید پنجشیری ، وحید و وحید
همانیک سیرازلیسه ، زینوننه
احمد صفر حکیم زاده ، ق . بهارک
باشنده ، مکرویان سوم ، غلام فاروق
حبیبی افسر قوای مسلح ، سید -
معصوم ، شکیبا از سوان انشمار
لیلا سعادت فارغ لیسه ، مریم
فرهاد بولتری از پوهنهی حقوق
فرزانه ساحل ازلیسه ، مریم ، -
لطیفه معری ، حکیمه ازبانیسه ،
درانی ، راضیه زیارتند ، حمیده
نوٹ ، لیلا احمد زری ، لطیفه رایسی
نوزبه تنها .

چشم های کوچک : نشانسه
فعالیت وزیری است
چشم های گرد : د لیل
تنبلی و کند د هنی و خوش گذرانی
چشم های بادامی : ملامت
و خوش قلبی را میسراند .
چشم های سیاه : فرور ، جدیت
و شجاعت را میسراند .
چشمان ابی متایل به قهوه می :
تخیل و خیال پردازی .
چشم سبز : صمیمیت و سادگی
را نشان میدهد .
چشم میثی : دلیل عشق
یا ک ذکات و هوش و آرا د قاطع
است .
چشم قهوه بی : نشان نجابت
لطافت و همچنان اراده است .
ارسالی : شفیه اول - نسوان انشمار

راز چشمها

اصطلاحات محلی :
خواب بی تعبیر - از روی بیحاصل
خواب خرگوشی - غفلت
خیال پلو - طمع خام
د ویا راد ریک کفش کردن - اصرار
و مساجت درباره یک موضوع
شیر بری - آدم بیگاره
ریگه در کفش داشتن - مقصود
نهانی
شلم دزدی - گناهی که لذت
اندک و کفیش بسیار باشد
دست بد هان محتاج وی بیضا -
عست
دست از جان نسته - دل بمرگ
نهاد .
سنت بتاریکی - کجگاو ی زیر کانه

مکتب عشق

در این مکتب د درس منظم
وجود دارد که یکی بعد د یگری
میشود تا خواننده سر منزل عشق
راه می یابد .
نگاه
لیخند
سلام
کلام
وعده
دیدار
اشنایی
رزنیاز
مهر و محبت
عشق ورزیدن .
ارسالی : ملالی نورین

گلهارادوست میدارم

گل هارادوست میدارم
زیرا مقبولی وجدانیت ترا در آن
تماشایمکنم
بهارادوست میدارم
زیرا د امواج نوریزگ های پسر
طراوت آن چهره زیبایی تو امینم
بایبیزاد دوست میدارم
زیرا د رسکوت و برگ های ریزان
وزردش جدائی من تو را بیساد
میازم
شب رادوست دارم
زیرا من بخا بر تو بیاد تو بخواب
میرم .
ارسالی مستوره ازهرات
عشق زن مانند سرمایه
یست که تا صد در صد نفع نکند انرا
بکسی نمی سپارد .
به عصمت وفت زن محبت
باید داشت و از خطاهای چشم
باید پوشید .
ارسالی : احسانند و معین

دروغ
دروغ میگفت . د یگری راد و -
ست میداشت . بارها گفتم -
دوستم داری ؟
گفت آری .
تا د یری خاموش بودم . ولی
آخر حوصله ام سر آمد و گفتم
راست بگو ترا خواهم بخشید .
آیدال به د یگری بستنی ؟
گفت نه . نریاد زدم . بگو
راستش را هرچه هست ترا خواهم
بخشید و از گناهت هر چند
سنگینتر باشد خواهم گذشت . . .
عاقبت با آرزوی فراوان بیست
آمد و گفتم :

مرا ببخش . . . د یگری را -
دوست دارم . گفتم حال که تو
سالها بمن دروغ میگفتی این بار
هم من بتو دروغ گفتم : ترا هرگز
نخواهم بخشید

اسباب خود بینی

چینی یکی از کثیران سلطان
محمود غزنوی روزی در هنگام یا ک
کردن شیشه ها ، اینبه قد نمایی
از دستش لغزیده بر زمین افتاد
و شکست . . . چینی که واقعا
یک زن ظریف و ننگه سنج بود و
اتفاقاً به شعرو شاعری هم
دسترنی داشت با تا ترا هسی
کسیده گفتم :

ازنه ، اینبه را چینی شکست .
محمود که این ظرافت ا بیانسه
خوشحال شده بود شاعرانه
پاسخ داد :
خوب شد اسباب خود بینسی
شکست .

ارسالی : حسینا

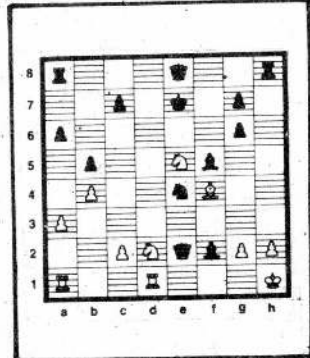
مد است
سری لچ به باران بیرون شو
که مد است
خصوصاً فصل زمستان که
مد است
اگر سهواً چین را پوشی چیه
ه یاران آسان بفرما که مد است
گر خواهی که نشکند خط پلوسن
به استاده یا بی بخورتان کند است
ارسالی :
بسیره قادری

سرگرمیها و پرستشها

حل کنندگان

بشیرزهدت جوانی ، شفیع الله حمید الدین سرزاد ، محمد ظاهر عنبری ، محمد اشرف ناصر ، میرا همدرد ، معایشه غوث ، جمیله نحاسی ، گلناب زیارت ، حمید الله وحید الله ، سق ، بهارک ، آزاد ، حبیبه نیر ، رحبه کریمزاد ، زهرا ملانی همدرد ، متقی الله محبت ، زاده ، بشیر احمد ، شکلیا ، نسیم سرای ، شکلیا سرای ، نور احمد ، راضیه زیارت ، لطیفه راییقی ، خاتول بارکزی ، معاد ، سروا ، بارکزی ، شافوق بهادر ، سوسر آرزو ، محمد علی راهب ، شکلیا معطفی ، فهیمه جاوید احمد ، ذکی

شطرنج



ماعدربلع حرکت

پرستش ادبی

(روزی يك زاغ تصمیم گرفت که زیبا شود او بره ای طاووس را پیدا کرد و در دم خود سرش نمود . زاغ در همه جا گشت و گداز میکرد و قشع قشع کان میگفت :

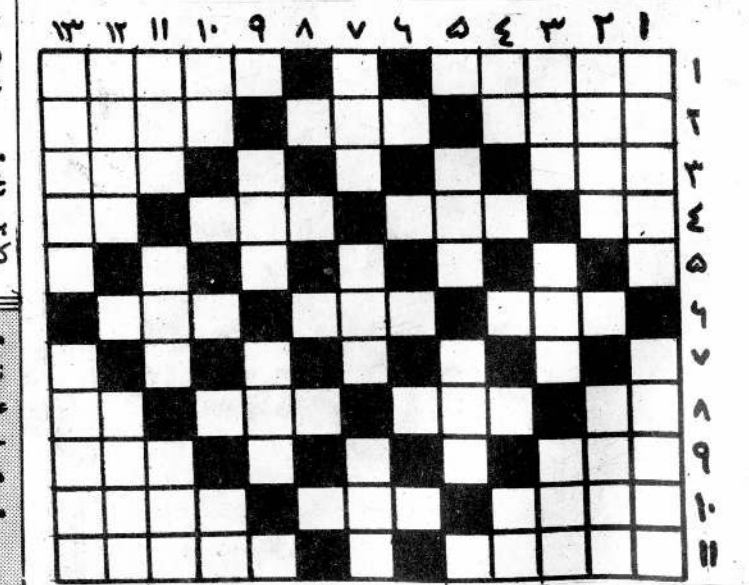
من طاووس استم . . . ببینید چقدر زیبا استم ، طاووس های واقعی او را دیدند ، همه عصبانی شدند و به او حمله کردند .
 لطفاً این متن را که در یک مجموعه طنزها به چاپ رسیده ، تکمیل نموده و با ارسال نماید .
 بنویسید که مترجم و نویسنده آن کیست و مجموعه چه نام دارد .

محمد شریف ، بهرک تبسم ، نظیفه ابراهیمی ، نریمان رایسی ، عبد الوکیل و به اسامی قرضه ، حبیبه نیر ، بهرک تبسم ، میترا همدرد ، عبد الرزاق حسن پیکار ، مستحق جایزه شناخته شدند .

افسی :
 ۱- از زندان کشوریا - وسیله کشف ورنهائی در پرواز .
 ۲- دختر هندی - بت - دورتر
 ۳- از امید - اگر (ی) افزوده شود بمعنای باور است .
 ۴- وهم ناتمام - معادل زنده گی - منار معروف کشور - گوشه پاک فارم
 ۵- يك غذاي خوشمزه - آواز خوان هندی - اگر يك حرف دیگر مد داشت پیشمان میشد .
 ۶- ۷- سرزمین عجایب - هنرمند سینهای هند معروف در رقص - از ترکیب آن با آبی رنگ سبزی را می سازند .

۸- ۹- سال درشتو - روشنی .
 ۱۰- حرف تکرار - کودکی آنرا از دم گرفت اگر برنده بود .
 ۱۱- فزنی خورده شده - پاکسی از گندم است .
 ۱۲- پیشوا و واعظ عیسوی - درخت چهار فصل .
 ۱۳- يك حرکت نظامی (معکوس) گل خوشبو .
 درین صفحه از همکاری علی احمد رمزی متشکریم .

۱- صحبت از دیو - مخترع برق
 ۲- گرداب - اگر آنرا بیشتر سازی فریاد میشود .

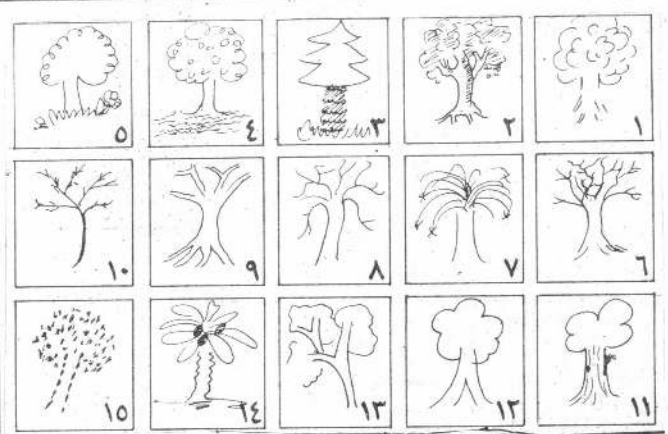


عکس ۱ - تمایلی به خود نمانی در طبیعت شما وجود دارد همین تمایلی انگیزه ای برای تشویق شما به روشنگر نمودن تافته جدا بافته بودن است . دوست دارید به ایده های تازه و جنجالی بپردازید و بیاری آنها را بعضی کارهای به اصطلاح روشنگرانه خود را مورد توجه مردم قرار دهید .

عکس ۱۱ - نقاشی شما بوضوح نشان میدهد که دام تلاش می کنید یک تجربه بد را از ذهن خود دور کنید اما صبر ناکند آگاه شما در حفظ آن یاد و خاطره با فشاری می کند و همین امر تکرار را در تعارض و ناراحتی ساخته است .

عکس ۱۲ - شما شخصی بسیار پرنرژی و فعال هستید و در هر جمعیتی شرکت میکنید روح وزنده گی به آن می بخشید ، زنده گی اجتماعی بسیار پر جنجال دارید و اطر - افتان را آنقدر دوست و رفیق گرفته است که تمام ساعاتتان را بسر میکنند و لحظه ای تنها نیستید .

عکس ۱۳ - شما زیاد احساس اطمینان نمی کنید و اغلب نگران چیزهای جزئی و بی اهمیت هستید و به خاطر آن که هیچ و راست بودن هر چیز جزئی و خوش میخورد و خودتان را می آزارید ، از تنوع به شدت متفکرید و ما یلید در زندگی شما همه چیز منظم و مرتب سر جای خود قرار داشته باشید .



سرگرمی دلچسپ با جایزه های عالی

توان گفت در شخصیت شما خا - ها میراست که خیلی راحت خا - ضربه آنها را به جان روح اطرا - فیان وارد کنید .
 عکس ۲ - این درخت متاسفانه از خوشحالی باطنی حکایت نمی کند ، شما در احساس کلی خود تان از زندگی نتوانسته اید تعادل بر میکنید و لحظه ای تنها نیستید .

عکس ۳ - شما زیاد احساس اطمینان نمی کنید و اغلب نگران چیزهای جزئی و بی اهمیت هستید و به خاطر آن که هیچ و راست بودن هر چیز جزئی و خوش میخورد و خودتان را می آزارید ، از تنوع به شدت متفکرید و ما یلید در زندگی شما همه چیز منظم و مرتب سر جای خود قرار داشته باشید .

عکس ۴ - اگر درختی که کشیده اید بر شاخه هایش میوه است باید گفت که شما گرفتار یک نوع فسم خوردن مطبوع در وجود خود هستید ، از این که گاهی در افسردگی غرق شوید و بیچاره اند و بر صورتتان بنشینند لذت میبرید ، در همین حال بسیار منتقادید که همیشه مورد توجه اطرافیان باشید و گاهی در روزهای کوچکی می گوید تا جلب توجه کنید .



عکس ۵ - شاخه های حلقه - اگر درخت خود را شبیه این تصویر کشیده اید شما یک فرد گرم ای واقعی با تمایلات قوی و محکم نسبت به آزادی فردی هستید و البته تاحدودی هم منزوی بود و گرامی باشید و شخصیت خود تان را کاملاً به روز کنترل و پیکران قرار دهید و بندرت تحت تاثیر سایرین قرار میگیرید .

عکس ۶ - شما همیشه در حالت تدافعی هستید و هم می کنید در پیکران می خواهند به نوبت به شما حمله کنند ، به همین دلیل در بیشتر موارد دست به پیشروی می دهید و قبل از هر حرف و اقدام آنها - خودتان حمله را آغاز میکنید (می

عکس ۷ - شما همیشه به نوبت به خودتان حمله را آغاز میکنید (می

مسیب لارگون



صحت طفل تا از تضمین میکند

همچنان بهترین کاغذ های نرم و ملایم لب کن بارنگ های مرغوب، انواع شیرینی های لذیذ خارجی و اقسام سگرت بصورت برچون از نزد یکترین دکانهای منزلتان و عطریور عمدتاً از ظاهر لمتد در کوچی مارکیت دستیاب نمایند.

فروشگاه وزارت



از لیلام تازه ترین اجناس
مورد نیازتان استقاده نمایید
ارزان و به مفاد شما



آدرس: شهر نو
مقابل زینب نداری

فروشگاه روشن

اجناس لوکس، لوازم آرایشی
و اشیا مورد نیاز خانواده ها

را عرضه میدارد

آدرس: زرغوه میدرخ





فروشگاه بزرگ افغان یک نندارتون
بزرگ فروش اموال ساخت وطن

داره كنند بهترین اموال در مشهورترین
کمیسیونهای

محمدرضا و خوشی خود را در دستورات فروشگاه بزرگ افغان
برگزار نمایند

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**